

سال اول
شماره سوم
دی و بهمن ۹۱

افلد

دو بخش از مجموعه مقالات هویت کوئیر

«هویت کوئیر» و

«در چستی هویت کوئیر»

به قلم مسعود ایرانی

اردلان رحمتی
خواننده‌ی همجنسگرا



میراث‌های برای یاهو
بررسی بسته شدن چت‌روم‌های یاهو



با یاداشت‌هایی از

شایان.میم، آرش سعدی، کاوه اهورایی،
کیارش لاماژور، رایان، فرزانه و متین محمدی

به همراه دو مصاحبه با

یکی از کارمندان یاهو و
سالی، از کاربران روم ال‌جی‌بی‌وان

آشکارسازی؛ باید‌ها و نبایدها
(قسمت دوم)
صدرا اعتمادی (روانشناس بالینی)

جودی فاستر:

هزاران سال پیش، در عصر حجر
آشکار سازی کردم!



فهرست

چرا همجنسگرایی دهم شد؟
سرمقاله

۴

بازتاب

هیچ پیامی بدون پاسخ نخواهد ماند

۵

شعر و اقلیت

چگونه یک دگرباش میتواند حرفهایش را به شعر بگوید؟ (قسمت سوم)
نوشتار آرش سعدی برای شاعری

۱۲

رویدادها

اردلان رحمتی، خواننده ی همجنسگرا

۹

باشگاه نویسندگان

داستان ناجور
نیما سروش

۱۹

با سلام
مانی

۱۹

«شام آخر»
ر.نوروز

۲۰

چشم‌هایش
ر.نوروز

۲۰

به امید دیدار
بازیار

۲۱

در جستجوی تو
ن.آفتاب

۲۱

تجربه
سارا

۲۱

حرف تکراری تو کتم نمیره
فاطمیما.میم

۲۲

۱۹

راز اقلیت

آشکارسازی؛ بایدها و نبایدها (قسمت دوم)
صدرا اعتمادی (روانشناس بالینی)

۲۳

دور افتاده

گفتگو با پورشاه و پاسخ کارشناس

۲۵

پرسش‌هایی از کارشناس
حسن پرشین

۲۹

قسمت دوم: جودی فاستر

پرها

۳۰

من وجود دارم

۲۳

دفتر مقالات

«هویت کوئیر» و «در چیستی هویت کوئیر»
دو مقاله از مسعود ایرانی

۳۲

باتلر، جودیت باتلر
دوموزی

۳۵

تجاوز ارزش‌ها
سامان

۳۷

۳۲

پرونده ویژه: مرثیه ای برای یاهو

برگی از تاریخ؛ اتاق‌ها را بستند شایان.میم	۳۹
پاسخ به ابهامات گفتگو با یکی از کارمندان یاهو	۴۳
آینده هر جایی جز یاهو آرش سعدی	۴۲
فرزند ال‌جی‌بی‌وان گفتگوی با سالی، یکی از کاربران چت روم یاهو	۴۵
یادداشت‌هایی درباره حذف چت‌روم‌های یاهو کیارش لاماژور، رایان، کاوه اهورایی، فرزانه و متین محمدی	۴۸

۳۹

زندگی اقلیتی

شراکتی از جنس عشق گفتگو با کامران و سعید، زوج همجنسگرا	۵۴
حریم حسین غریبه	۵۱

۵۱

کتاب اقلیت

خودت باش (قسمت سوم و پایانی) برگردان وارتان پاکباز	۵۸
---	----

۵۸

کتاب نوشت

فرهنگسرای اقلیت

کوهستان بروبک نیما سروش	۶۳
مرا با نام خود صدا کن آراز	۶۴
بهترین تو زندگی من، تو هستی نیما سروش	۶۴
معرفی فیلم	
معرفی کتاب	
معرفی ماهنگ	

۶۳

اقلیت

دوماهنامه اجتماعی فرهنگی
با روش اطلاع رسانی، تحلیلی و آموزشی
زیر نظر گروه سردبیری

نویسندگان:

آرش سعدی، شایان.میم، صدرا اعتمادی،
نیما سروش، پرهاما، حسین غریبه، سامان درخشان،
مسعود ایرانی، دوموزی، فاطیما.میم، وارتان پاکباز،
کاوه اهورایی، ر.نوروز، ن.آفتاب، بازیار، مانی،
کیارش لاماژور، رایان، مهران، فرزانه، سارا، آراز
احسان پارسی، حسن پرشین و متین محمدی

و با سپاس از:

حسین غریبه، ارسالان، رامین و هومن

AghaliatMagazine@Gmail.com

aghaliat.blogspot.com

facebook.com/Aghaliat

چرا همجنسگرایی دهم شد؟

در پایان هر سال، گروه‌های تجاری، فرهنگی و رسانه‌ای آمار جالبی از فروش یا میزان مراجعه مخاطبان خود منتشر می‌کنند. ویکی‌پدیا، دانش‌نامه آزاد نیز فهرست ده صفحه‌ی برتر خود به زبان‌هایی که پشتیبانی می‌کند را منتشر کرده. نکته قابل توجه در این فهرست، رتبه‌ی دهم صفحه‌ی همجنسگرایی در آمار ویکی‌پدیای فارسی است. اما چرا باید از بین مقالات متعدد، «همجنسگرایی» در سال ۲۰۱۲ میلادی به عنوان یکی از ده صفحه پربازدید ویکی‌پدیا مطرح شود؟ پاسخ به چنین پرسشی ما را با بخش قابل توجه‌ای از مردم ایران آشنا می‌کند. بخشی که به اینترنت و فضای

مجازی دسترسی دارند و برای جستجو به داده‌های آن رجوع می‌کنند. این قشر از جامعه که عموماً از طبقه‌ی متوسط مدرن هستند، تشکیل دهنده‌ی بزرگترین پایگاه اجتماعی کشورند و تاثیر بسزایی بر دیگر اقشار جامعه دارند. دانشنامه‌ی آزاد ویکی‌پدیا در سال ۲۰۰۱ میلادی تأسیس شد و امروز یکی از برترین و پربازدیدترین سایت‌های جهان است. هر فردی با ثبت نام در این سایت می‌تواند مقاله‌ای ایجاد و یا ویرایش کند. این دانشنامه در برگیرنده‌ی ۲۷۹ زبان است و بخش فارسی آن نزدیک به ۳۰۰ هزار مقاله دارد. اگرچه

در سال‌های اخیر گاهی اقدام به مسدود کردن این دانشنامه‌ی آزاد شده‌است اما تاکنون این سایت در دسترس کاربران ایرانی بوده و هست. تهیه مقالات دانش‌آموزی و دانشگاهی از این سایت یکی از دلایل موفقیت و محبوبیت آن در میان کاربران ایرانی است. به واقع مشاهده چنین صفحه‌ای نشان دهنده‌ی پرسش‌های بیشمار کاربران فارسی زبان اینترنت است که می‌خواهند درباره مساله همجنسگرایی بدانند. این که چه میزان از این کاربران همجنسگرا و چه میزان همجنسگراستیز یا افرادی بوده‌اند که به دانستن درباره چنین موضوعی علاقه داشته‌اند، در دسترس نیست اما می‌توان حدس زد جامعه ایرانی تشنه‌ی دانستن درباره همجنسگرایی و دگرباشی جنسی است. از طرف دیگر می‌دانیم ویکی‌پدیا هرگز نمی‌تواند پاسخگوی پرسش‌های عمیق یک جامعه باشد و باید منابع متعددی برای یافتن پاسخ کاربران فارسی ایجاد کرد.

امکان ویرایش آزاد در ویکی‌پدیا به مخاطب دگرباش دو نکته را یادآوری می‌کند. اول اینکه ممکن است فردی دگرباش‌ستیز یا کم‌دانش که خود از اقلیت‌های جنسی نیست، برای القای دانسته خود با منبع مخدوش یا حتی بدون منبع توضیحات غیرواقع و اطلاعات نادرست را به مخاطب بشمار ویکی‌پدیا قالب کند. از سوی دیگر مسئولیت بزرگ دگرباشان جنسی یعنی آگاهی دادن از دگرباشی برای رسیدن به حقوق خود را تقویت می‌کند. هیچ کس جز دگرباشان نمیتوانند در چنین موضوعاتی مشارکت کنند و عدم مشارکت آنان حتماً و قطعاً برایشان گران تمام خواهد شد.

چندسال پیش گروهی از اقلیت‌های جنسی اقدام به تأسیس یک دانشنامه آزاد در حوزه دگرباش کردند. پرسش ابتدایی هر فعالیت دگرباش باید درباره خروجی آن باشد. به نظر میرسد ویکی‌پدیای تازه تأسیس از سوی یک گروه اقلیتی به دلیل نبودن اعتماد افراد دگرباش‌هراس به پیش شکست خورده بود. در حالی که جامعه دگرباش ایرانی نیاز به منابع پایه فارسی برای رجوع به چنین سایت‌هایی دارد، ایجاد ویکی‌پدیای دگرباش نشان دهنده‌ی اشتباه محاسباتی آن گروه در تعریف

اولویت‌ها و برآمدن کار با توجه به پتانسیل‌های خود بود. برای مثال، گروه موسس که قصد فعالیت در دانشنامه‌ی آزاد را داشتند میتوانند با تأسیس یک گروه منسجم، نسبت به مهندسی اطلاعات در سایت پربازدید ویکی‌پدیا منشاء اثر شوند. هرچند که پیش از جستجو و یافتن هر پاسخی یک پرسش وجود داشته؛ تا زمانی که برای کاربران پرسشی درباره همجنسگرایی، دو جنسگرایی و دوجنسگونه‌گان نباشد، هیچ فردی به دنبال پاسخ و منابع مطالعاتی نمی‌رود. لازم است برای ایجاد هر منبع اطلاعاتی یا تقویت آن، یک پرسش بزرگ در جامعه به وجود بیاوریم. پرسش، چالش‌های فکری تازه‌ای در ذهن افراد جامعه می‌گذارد و دسترسی آسان به پاسخ‌های درست ما را به سوی آگاهی جامعه سوق میدهد. برای رسیدن جامعه به دانستن درست درباره خودمان بکوشیم و از کوشش خود دست نکشیم.

گروه سردبیری



هیچ پیامی بدون پاسخ نخواهد ماند

❖ در شماره های قبل شما خوانندگان عزیز با بیان دیدگاه ها و فرستادن پیام های خود ما را در انتشار هرچه بهتر اقلیت یاری دادید. برای اطلاع و البته پاسخ هرچه بهتر اقلیت، از این به بعد برخی از این پیام ها را در این قسمت منتشر خواهیم کرد.

م.ب: با سلام و خسته نباشید برای زحماتی که بابت روشن کردن و آگاهی دادن به مردم می کشید. در شماره دو اقلیت قسمت باشگاه نویسندگان، کسی به اسم رها درد و دلی انجام داده است که وظیفه دونستم به شما بگم در سری بعد این گونه مطالب قرار داده نشود. ایشون گفتند که ستم و ظلمی که همجنسگراها به همدیگر می کنند بیشتر از مردم جامعه است، شاید تا یک درصد بشه گفت درست چون میان همجنسگراهای واقعی رابطه ی زندگی پارتورها باهم بعد از یه مدت شاید حتی یه هفته به هم بخوره به دلایل زیاد؛ عدم درک صحیح از زندگی همجنسگرایی یا انتخاب نادرست درست مثل زوج های دگرجنسگرا که شاید در این سال ها رابطه شون زود به طلاق کشیده میشه زیاد شده یا به خاطر عدم شناخت کافی و یا اما بهر حال این مسائل کم اتفاق میافته خصوصا میان همجنسگراهای واقعی، منظور من اینه اون شخص یا امثال اون شخصی که به آقای رها خیانت کردند گی نبوده یا نیستند و میشه گفت یا مریض روانی هستن یا همجنسباز که فقط به فکر شهوت هستن و به اسم گی بودن و در نقاب گی دوست دارن به هدف خودشون برسند و فقط به فکر ارضا شدن هستن یا به خاطر اینکه به جنس مخالف دسترسی کمتری دارن به گی ها رو میارن. چه چیزی بهتر از دل ساده همجنسگراها برای هدف این افراد؟!

و این یه زنگ خطر برای افراد همجنسگراست که فریب این افراد رو نخورند و متأسفانه آقای رها گفتند که این شخص گی بوده و چون گی هست بقیه گی ها هم اکثرشون به هم خیانت میکنن. من با این نظر کاملا مخالفم و خیلی از جفت های گی رو میشناسم خوب با هم زندگی میکنن و عاشق هم هستن و چون این آقا ضربه دیده و فریب یه آدم شیاد رو خورده نباید به همه گی ها نسبت بده. خواهمش مندم این نامه رو در شماره بعدی بذارید که یه جورایی از بقیه گی ها هم معذرت خواهی شده باشه.

درضمن یه خواهش دیگه دارم شاید یه انتقاد! اینکه سعی کنید تو مجله چیزهایی که به همجنسگراها امید میده، بیشتر بنویسید تا همجنسگراها و بقیه اقلیت ها به آینده ی خودشون امید داشته باشن، یا اطلاعاتی در مورد انواع گرایش های جنسی یا آمار درصد تعداد همجنسگراها و

بازم از شما و دوستان شما ممنون.

اقلیت: ما در باشگاه نویسندگان مطالب همه ی اقلیت های جنسی را چاپ می کنیم. باشگاه نویسندگان جایی برای

درد و دل همه ی اقلیت های جنسی است. نمی توانیم و بهتر است بگوییم نمی خواهیم تیغ سانسور را روی مطالب ارسال شده برای باشگاه نویسندگان بکشیم. نظر رها چنین بود و نظر شما خلاف آن. همین جا مطلب شما منتشر شد و همین باعث یک گفتگو می شود تا افرادی که مانند رها فکر می کنند و افرادی که مانند شما فکر می کنند به گفتگو بنشینند. هر اقلیت جنسی یا هر فردی درباره اقلیت های جنسی می تواند بدون سانسور مطلبش را با سه اصل سیاسی ننوشتن، مذهبی ننوشتن و پورن ننوشتن در مجله خودش چاپ کند.

درباره مطالب امیدوارکننده باید گفت، برنامه ما نشان دادن واقعیت است. سال ها است اقلیت های جنسی یا در سیاه نمایی زندگی را به خودشان سخت می گیرند و یا در رویاهای فانتزی از زندگی واقعی دور می شوند. هرآنچه هست بی کم و کاستی از نگاه و زاویه های مختلف بیان خواهد شد. البته ما در شماره های آینده بیشتر به مطالب معروف به «روانشناسی موفقیت» و آموزش مهارت های زندگی برای دگرباشان می پردازیم. از دقت نظر شما متشکریم.

ای.ک: یه پیشنهادی داشتم براتون، تو مجله این ماه در مورد پناهندگی هم یه اطلاعات جامع و دقیقی بدین میدونین اخه تو این زمینه کلاه برداری خیلی زیاده در مورد مشکلات پناهندگی هم بگین مثلا با پناهجو ها مصاحبه کنین با کسانی که کارشون OK شده و به کشور ثالثی انتقال داده شدن مصاحبه کنین و در مورد زندگی تازه ای که شروع کردن ازشون پیرسین در مورد هزینه ها و ... ممنون

اقلیت: ما هم مانند شما نسبت به اهمیت مسئله پناهندگی و مسائل دوستان پناهنده آگاه هستیم اما اولویت اقلیت، دگرباشان داخل ایران هستند. مجلات دیگری وجود دارند که بر اساس منافع ارگان رسمی خود به این موضوع می پردازند. اما حتما ما هم بی طرفانه در شماره های آینده و پس از بررسی مسائل مهمی که تا به حال به آن پرداخته نشده، مسئله پناهندگی و فرار از کشور را بررسی خواهیم کرد.

ی.س: آقا من اعتراض دارم هر جای این نت رو بگردی «حالا گیر ندین دقیق کجا همون گوشه کنار رو میگم» به عنوان یه مرد گی (یا پسر گی) به راحتی میتونین هرگونه مطلبی در مورد safe sex گی ها پیدا کنید حتی توی خیلی از این مجله ها بارها من دیدم به مسائل سکس آقایون پرداخت شده این یعنی چی؟ یعنی لزها کشک؟ چرا کسی نمیداد به لزهای بی تجربه بگه مثلا خانم شما نباید ناخن بلند داشته باشید چون موقع رابطه جنسی خطر پارگی واژن پارترتون وجود داره؟ یا چه میدونم به لزها توضیح بدن که بابا

دگرباشان ایرانی قادر باشند به شما راهنمایی بدهند.

ژ.ی: لطفاً برای ۱۷ می امسال، ایده ای برای حرکت‌های اعتراضی و برابرخواهی بدید. البته به نظر من باید چارچوب‌هایی مانند عملی بودن در شرایط کنونی ایران، کم خطر بودن و حساسیت منفی برانگیز نبودن برایش تعریف کنید. به انتقاد دیگه هم داشتم به مجله مدتی می خوام بگم الان فرصت خوبی، راستش احساس می کنم جلد و طراحیش زیاد بر اساس اصول طراحی نیست و کمی توی ذوق میزنه. هم از نظر ترکیب بندی و هم از نظر زیبایی شناسی مشکلاتی داشته جلد هر دو شماره؛ همچنین کاربرد فونت در تصویر کمی ناهماهنگه و بسیار زیاد.

اقلیت: سیاست‌های اقلیت بر پایه‌ی آموزش و اطلاع‌رسانی بنا شده‌است. برای ایجاد جنبش‌های اعتراضی و برابرخواهی می‌توانید به رسانه‌های مرتبط رجوع کنید؛ با این حال اقلیت خود را در انتشار اخبار و تحلیل‌های مرتبط با این روز، محدود نمی‌کند و از همه‌ی مطالب ارسالی برای اطلاع‌رسانی استفاده خواهد کرد. در مورد انتقاداتان هم باید برای دقت نظری که دارید تشکر کنیم. البته سلیقه‌ها متفاوت است اما طراحی جلد برای هر دو شماره در زمان کوتاهی انجام شده. مطمئناً نواقصی وجود دارد و ما به خاطر آنها از خوانندگان خود پوزش می‌خواهیم اما با استفاده از نظرات ارزشمند شما، سعی می‌کنیم تک تک آنها برطرف شود.

پ.ا: سلام عزیزان، خواستم تشکر فراوان کنم بابت مجله الکترونیکی اقلیت با زحمات فراوان و وقت گذاشتن‌های زیاد به بار نشسته، خیلی خوشحالم که کسانی هستن که به فکر جامعه دگرباشند، امیدوارم پیروز باشید. قسمت آشکارسازیو خوندنم خیلی خیلی جالب بود با اینکه منم یک آشکارسازی بزرگ داشتم در نوع خودش، ولی خیلی جالب بود این قسمت برام شاید و زیبا و رنگین کمانی باشید.

اقلیت: پرونده دنباله دار آشکار سازی، قصد دارد که رازی را با اقلیت در میان بگذارد، امیدواریم با ارسال تجربه‌های خود، اقلیت را در برابرتر شدن این قست همیاری دهید.

ب.ر: اقلیت عزیز، ازتون سپاسگزارم. اما بنظر من انتشار یا بازتاب اینجور چیزا در جامعه ای که بسته‌اس هیچ تاثیری نداره. این راهی که شما میری، قبلن خیلی‌ها رفتن و متأسفانه نتیجه دلخواه حاصل نشده. از شما خواهش میکنم طوری وانمود نکنید که انگار از طرف کل اقلیت دگرباشان صحبت میکنید. اولین شرط آزادی بیان، پذیرفتن همه دیدگاهها ولو در مخالفت با ما و تشکیلات ما باشه. شیوه‌ی ارائه تصویر از جامعه دگرجنس گراها رو به مردم عوض کنید. به امید فردایی بهتر برای همه.

اقلیت: شما در پایان پیام خود همه را به فردای بهتر امید

از راه سکس لزبین‌ها هم بیماری مقابرتی میگیرن یا نه؟ اگه میگیرن چیه و راه جلوگیری چیه؟ خلاصه کلام اینکه توی ایران که هموسکسوالها بدبخت هستن دیگه حداقل خودمون با عدم اطلاع رسانی بدترش نکنیم ازتون خواهش میکنم در این رابطه حتماً به مقاله یا بخش یا چه میدونم به چیزی بزنی باور کنی زن‌ها به دلیل خجالتی که نسبت به مسائل جنسی دارن واقعاً نسبت به آقایون دانش کمتری دارن درسته ما لزبین هستیم اما هنوز زن هستیم.

اقلیت: ما در شماره‌های پیشین مدام از جامعه همجنسگرایان زن و لزبین‌های عزیز دعوت به همکاری کردیم اما متأسفانه فقط یک نفر اعلام آمادگی کرد. نوشتن درباره مسائل لزبین‌ها از یک لزبین بهتر برمی‌آید اما با این حال ما در شماره آینده حتماً یک مطلب برای سلامت جنسی مربوط به لزبین‌ها خواهیم داشت.

ه.س: خسته نباشید. جریان یوزر و پسورد که واسه دانلود شماره ۲ میخواد چیه؟ از کجا باید یوز و پسورد بیاریم؟

اقلیت: سرور فورشیور به تازگی از کاربران خود می‌خواهد برای دانلود وارد بشوند. در صورتی که در سایت فورشیور ثبت نام نکرده اید می‌توانید از سرور مدیا فایر نسبت به تهیه مجله اقدام کنید. البته شما می‌توانید به ما یک ایمیل بزنی تا مجله را برای شما بفرستیم. در آینده ای نه چندان دور وبسایت اقلیت شما را از دانلود مجله در سرورهای گوناگون بی‌نیاز خواهد کرد.

م.ز: سلام و خسته نباشید. مجلرتون محشره. فوق العادس من واقع لذت بردم ازش. من همیشه دنبال یه همچین مقاله‌هایی بودم. واقعاً نمیدونم چی بگم از بس خوبن. ازتون میخوام که حسابی با انرژی ادامه بدید به این روند. من کلی واستون انرژی مثبت میفرستم چون خیلی خیلی ارزشمندن. فقط من موفق نشدم شماره یک رو دانلود کنم.

اقلیت: از لطف شما ممنون. ما همیشه در کوتاه ترین زمان به ایمیل شما پاسخ می‌دهیم و برای هر دوستی که بخواهد شماره جدید یا آرشیو را می‌فرستیم.

ب.ک: با سلام و عرض ادب خدمت شما از اینکه وقتتون رو می‌گیرم پیشاپیش عذر خواهی می‌کنم. دایی من ۳۳ سال هست که مقیم ویرجینیای امریکاست. مادرم داره از طریق اون اقامت میگیره. بعد هم می‌خواد برای من اقامت بگیره. می‌خوام بدونم راهی هست که بتونم پارتنرم رو با خودم ببرم و اقامتش رو بگیریم. (البته خانواده از گی بودن ما اطلاعی ندارن) الان یک سال هست که ما با هم زندگی می‌کنیم و قصد نداریم به هیچ وجه از هم جدا شیم. خواهش میکنم ما رو راهنمایی کنید.

اقلیت: شما باید با یک وکیل آگاه در امور مهاجرت مشورت کنید. درین راستا، شاید سازمان‌های مربوط به

ما ترجیح می‌دهیم از خودمان تشکر نکنیم. اما برای نام نبردن از دوستان دلایلی داشتیم که حتی نمی‌توانیم آن را در مجله بیان کنیم. از این که توجه ویژه‌ای دارید ممنونیم.

رن: از ابتدا با عنوان مجله موافق نبودم و دلایل محکمی هم در این زمینه دارم البته فکر میکنم دیگه یه کم دیر شده به هر حال یکی از دوستانم بناست یه مقاله‌ی انتقادی راجع به عنوانی که برای مجله انتخاب کردید براتون بفرسته که احتمالا اکثر حرفهای من هم درش هست. شاد باشید و شادی بخش!

اقلیت: سپاس از توجه‌ای که به اقلیت دارید. بی‌صبرانه منتظر نظرات شما و یا دوستان دیگر هستیم حتی درباره عنوان و یا نامواره مجله چرا که این نکات مورد انتقاد در آینده برای نام‌گذاری کارهای فرهنگی جامعه اقلیتی مورد توجه قرار می‌گیرند.

ف. ۵: من مادر یک پسر ۱۵ ساله‌ی همجنسگرا هستم و میدانم که مطالب این مجله بسیار در حال و آینده به من و خانواده‌ام کمک خواهد کرد. خوش شانس بودم که شما را پیدا کردم. امیدوارم همیشه موفق باشید.

ج.ش: ضمن عرض ادب و خسته نباشید، بابت انتشار «اقلیت» بشما و همه دست اندرکاران مجله تبریک می‌گویم. شماره دوم طبعاً با کیفیت‌تر، پربارتر و رندانه‌تر از شماره اول بود و این اسباب امیدواری است. با اینهمه، مطالب مربوط به پورنو در شماره دوم به جد اسباب ترس و تأسف من شد. ادبیات بکار رفته در آن مطالب (هرچند نیمه ترجمه) اما یادآور ادبیات رعب‌آور جاری در جامعه در رابطه با همجنسگرایی و خودارضایی بود که برای ترساندن و شستشوی مغزی بی‌خبران تولید می‌شوند. حتماً این را می‌دانید که یکی از موارد اختلاف جنبش فمینیسم دهه‌های قبل با جنبش همجنسگرایان در جهان غرب مسئله بر خورد و موضع‌گیری در رابطه با پورنو و همچنین سادومازوخیسم بوده و این مسئله کم و بیش تا امروز هم ادامه دارد هر چند که بخش قابل توجهی از فمینیستها امروزه دیگر مواضع منفی سابق خود نسبت به پورنو و اس ام را کنار گذاشته‌اند. ولی رهروان و فعالان جنبش همجنسگرایان بخصوص در اروپای شمالی (چه آنهایی که از نسل چپ، و چه آنهایی که از نسل راست آمده بودند) از تبلیغات منفی و بدنمایی پورنو و اس ام حمایت نکردند و خود هیچوقت چنین ادبیات منفی‌ای نسبت به پورنو و مصرف کنندگان آن را بکار نگرفتند. بلکه بلعکس از حق آزادی بیان، حق انتخاب افراد و تنوع سلاقی در چارچوب آزادی فردی شهروندان دفاع کردند. برای من و بدون شک بسیاری دیگر، جای بسی تأسف و تالم است که نشریه فعالان پیشگام حرکت همجنسگرایان کشورمان، این چنین ادبیات و مواضع بغایت خصمانه و یکجانبه‌ای را علیه پورنو و مصرف کنندگان آن بکار گرفته است. این مسئله بخصوص از این جهت قابل

دادید اما آیا این فردا با منفعل بودن به دست می‌آید؟ راه ما راه «ماها»ست و چه نتیجه‌ای مطلوب‌تر از دست به دست چرخیدن آرشیو پی‌دی‌اف این مجله قدیمی با این که سال‌ها از انتشارش می‌گذرد. در سرمقاله اول توضیح دادیم هدف ما اصلاحی است نه انقلابی، برای تغییر در رویکرد جامعه باید حوصله کرد و برای آن تلاش. منفعل بودن و نالیدن از شرایط ما را اگر به عقب نراند حتما در همان شرایط نگه می‌دارد. ضمن آنکه اولویت ما برای آگاهی جامعه اقلیت‌های جنسی است نه رفع تبعیض و رفتارهای دگرپاش‌هراس آنها که البته این مشکلات هم از عدم آگاهی برمی‌آید.

درباره آنچیزی که «وانمود کردن صحبت از طرف کل اقلیت‌ها» تعبیر کردید، بدون شک هر مجله‌ای دارای یک نوع نگاه به مسائل است. اقلیت احساس می‌کند حداقل نماینده‌ی بخشی از افکار عمومی جامعه دگرپاش است اما تلاشی برای انعکاس و ایجاد گفتگو بین همه‌ی اقلیت‌های جنسی است. اگر باعث شدیم تا شما چنین برداشتی داشته باشید، متأسفیم و معذرت می‌خواهیم. از شما خواهش می‌کنیم چنین مواردی را به ما یادآوری کنید تا بدانیم در کجا چنین چیزی برای خوانندگان محترم تصور شده است.

ک.ی: سلام و خسته نباشید زیاد، مجله شماره یک رو خوندم و عالی بود و در حیرت بودم که چه همت و پشتکاری داشتین که تونسین یه همچین مجله خوب و با کیفیتی درست کنید، عالی بود، انقدر عالی بود که گفتم دومیش بعیده به این خوبی و محتویات باشه، ولی بعد از انتشار شماره دوم باورم نمیشد شماره ۲ رو با این محتویات و مطالب عالی ببینم، خواستم احساسم رو باهاتون در میون بگذارم، خیلی خیلی خوشحالم که هستید، عالی هستید، مسلماً هیچ جوری نمیشه از شما و زحمتهایی که میکشید تشکر کنم، فقط میدونم که میدونید، فرهنگسازی‌ای که شروع کردید و اگه به همین قدرت امیدوارم ادامه بدید، در جامعه LGBT و ایشالا فراتر از اون، در تاریخمون ثبت خواهد شد و اینکه خیلی دوستون دارم.

ن.ا: بهتر بود وقتی در سرمقاله شماره‌ی ۲ از مجله‌ای خاص اسم برده شد یه تشکر با اسم خاص از کسی که اون رو پایه‌گذاری کرده بود و کسی که اون رو گسترش میخواست بده میشد. کلن چیز مبهم نویسی خوب نیست به نظرم. اگه هم نقدی میشه بهتره در آخر گفته بشه کسانی که بهشون نقد میشه میتونن جواب بدن. البته من گفتم اگه نقد میشه. نگفتم که حالا که نقد شده. ممنونم از نویسنده سرمقاله سلیس نوشته بود. فقط یه کمی احساس عصبانیت کردم که البته از دید من عصبانیت برای جامعه بود و نه شخص خاصی.

اقلیت: این خوانندگان هستند که باید از تیم قبلی «من مثل تو» تشکر کنند، من مثل تو و اقلیت حالا یکی هستید،

این در عرصه روشنگری جنسی منتشر شده اند یا در رابطه با پورنو مطلبی منتشر نکردند و یا اگر منتشر کردند، فعالانه از حق آزادی بیان و انتخاب طرفداران اس ام و مصرف کنندگان پورنو دفاع کردند. سکاف، ماها و جنسیت و جامعه از این نمونه بودند. موفق باشید. با مهر

اقلیت: سلیقه شما در مواجهه با چنین موضوعی اگر همسو با سایر مجالات بوده یک اتفاق طبیعی است و اگر ما نظر دیگری داریم امری بدیهی است. این پرونده دارای بار قضایه بود و قرار بود با استدلال روان شناسی، خواننده را از مضرات اعتیاد به تماشای پورن آگاه کند. تلاش ما بر این بود تا در کلام بی طرفی را رعایت کنیم و اگر چنین احساس نشده متأسفیم و معذرت می خواهیم اما گمان نمی کنیم رسالت هایی که برای خود می خواهید بر گردن ما باشد و دقیقاً عین دموکراسی و آزادی خواهی است که به نظرات ما احترام گذاشته شود. اگر در گذشته مجلاتی راهی پیش گرفته اند دلیل حجت بودن آن نیست و ما راه نوینی را آغاز کرده ایم و حرفی تازه داریم. امیدواریم استدلالات ما بر اساس رعایت حق تضارب آرا باشد. زردی کردن در شکستن سنت خود یک حرکت سنتی است باید از این فضا بیرون بیاییم و جانب میانه ای را برای خود برگزینیم.

توجهی از فمینیستها امروزه دیگر مواضع منفی سابق خود نسبت به پورنو و اس ام را کنار گذاشته اند. ولی رهروان و فعالان جنبش همجنسگرایان بخصوص در اروپای شمالی (چه آنهایی که از نسل چپ، و چه آنهایی که از نسل راست آمده بودند) از تبلیغات منفی و بدنمایی پورنو و اس ام حمایت نکردند و خود هیچوقت چنین ادبیات منفی ای نسبت به پورنو و مصرف کنندگان آن را بکار نگرفتند. بلکه بلعکس از حق آزادی بیان، حق انتخاب افراد و تنوع سلاقی در چارچوب آزادی فردی شهروندان دفاع کردند. برای من و بدون شک بسیاری دیگر، جای بسی تأسف و تألم است که نشریه فعالان پیشگام حرکت همجنسگرایان کشورمان، این چنین ادبیات و مواضع بغایت خصمانه و یکجانبه ای را علیه پورنو و مصرف کنندگان آن بکار گرفته است. این مسئله بخصوص از این جهت قابل تأمل است که امروزه همجنسگرایان طرفدار اس ام بعنوان جزء لاینفک بدنه جنبش همجنسگرایان محسوب می شوند. مسئله قابل تأمل دیگر این است که «اقلیت» بهر حال بخشی از زبان و ادبیات روشنگری جنسی امروز کشور را تولید می کند. اما با رویه ای که شما در برخورد با پورنو و مصرف کنندگان آن در پیش گرفته اید، این خطر جدی وجود دارد که علیرغم تلاشهای صادقانه تان اما نتوانید در شکل گیری فرهنگی جدید، دمکرات و لیبرال چندان موفق شوید. این در حالی است که جنبش همجنسگرایان در سطح جهان تاریخاً پیشگام رهایی جنسی بوده و کماکان هم هست. حیف است همجنسگرایان ایران این چنین سنت شکنی کنند و زرد از آب درآیند. نشریات سکاف، ماها، چراغ، دلکده، رنگین کمان و همچنین جنسیت و جامعه که پیش از

پیشکش نوروزی اقلیت



ثانیه ها را تا رسیدن بهار همراه هم خواهیم بود. شمارشگر نوروزی اقلیت با تلاش حسین غریبه در این روزهای مانده به نوروز برای ما نوید رسیدن بهار اقلیت را خواهد داد. به ویلاک اقلیت بروید و آن را دانلود کنید. پیشاپیش سال نو مبارک

اردلان رحمتی خواننده‌ی همجنسگرا



همچنین از شرایط سخت زندگی همجنسگرایان ایرانی و مشکلات مهاجرت آنها برای داشتن زندگی امن صحبت کرد. شهامت این خواننده‌ی جوان در علنی کردن گرایش جنسی‌اش، مورد توجه بسیاری از رسانه‌های سوئدی زبان قرار گرفته و آنها اردلان را به عنوان سرمشقی برای سایر همجنسگرایان مهاجری که در شرایط سختی از زندگی هستند، معرفی میکنند. در شماره‌ی آینده اقلیت از او بیشتر خواهیم گفت.

اردلان رزاز رحمتی، جوان ایرانی-سوئدی است که شانس این را داشت تا به عنوان نماینده سوئد در مسابقه‌ی بهترین ترانه سال اروپا، (یورو ویژن) شرکت کند. متأسفانه او در شب ۲۸ بهمن از راهیابی به مرحله‌ی پایانی بازماند و این شانس را از دست داد. اردلان در سال ۲۰۱۲ با مجله QX، که بزرگترین رسانه همجنسگرایان در کشور سوئد محسوب میشود، طی مصاحبه‌ای به شکل عمومی همجنسگرایی‌اش را علنی کرده است. اردلان در مصاحبه‌ی خود

تاسیس مسجدی برای همجنسگرایان در سوئد



ابی بلو: آقای اردشیر بی باک آبادی، مدیر و مسئول انجمن همجنسگرایان «هومن»، در شهر «یوته بوری» سوئد تصمیم گرفته تا فضایی مشابه مسجد همجنسگرایان کشور فرانسه را در این شهر دائر کند.

آقای بی باک آبادی در باره این تصمیمش گفته است: «ما به محلی نیاز داریم که همجنسگرایان بتوانند در آن احساس آزادی کنند و درست همانی باشند که واقعا هستند. در این محل ما میتوانیم دور هم جمع بشویم و با هم گفتگو و تبادل نظر کنیم و از حمایت همدیگر برخوردار باشیم». به گزارش اس‌وی‌دی از سوئد، او تأکید کرده این محل به تمام ملاقات‌کننده‌ها از هر مذهب و جنسیتی که باشند، صمیمانه خوش آمد خواهد گفت. پیش از این گروهی از همجنسگرایان مسلمان در فرانسه مسجدی را تاسیس کرده بودند.

اروگوئه به قانونی شدن ازدواج همجنس‌گرایان رأی مثبت داد

ژیوی آ: اروگوئه دومین کشور از مجموعه‌ی کشورهای آمریکای لاتین است که قانون ازدواج همجنس‌گرایان را تصویب کرده است. قانون‌گذاران این کشور رأی به قانونی کردن ازدواج همجنس‌گرایان داده‌اند. به این ترتیب انتظار می‌رود که این قانون در سال آینده به تصویب نهایی برسد.

لایحه قانون برابری در حق ازدواج چندی پیش در ۱۱ دسامبر (۲۱ آذر) با ۸۱ رأی مثبت در برابر ۶ رأی منفی در پارلمان اروگوئه تصویب شد. تصمیم‌گیری درباره‌ی این لایحه در مرحله‌ی بعد در مجلس سنا به بحث گذاشته می‌شود که البته با نظر به ائتلاف حاکم پیشبینی می‌شود که به تصویب نهایی برسد و در نهایت توسط آقای جوزه

لایحه جنجالی ازدواج همجنس‌گرایان در پارلمان فرانسه تصویب شد

یورو نیوز: لایحه قانونی کردن ازدواج همجنس‌گرایان در فرانسه سرانجام پس از ده روز بحث طولانی، فشرده و پر جدل، روز سه‌شنبه ۱۲ فوریه با ۲۳۹ رأی موافق در مقابل ۲۲۹ رأی مخالف، در پارلمان این کشور به تصویب رسید. ده تن از نمایندگان نیز به لایحه رأی ممتنع دادند.

طرح این لایحه توسط دولت سوسیالیست فرانسوا اولاند، واکنش زیادی در سطح سیاسی و اجتماعی برانگیخت و در طی ماههای گذشته تظاهرات گسترده‌ای از طرف مخالفان و موافقان طرح در خیابانهای پاریس برگزار شد.

مخالفان به رسمیت شناختن ازدواج همجنس‌گرایان، خواهان برگزاری یک نظرسنجی عمومی در باره این لایحه پیش از طرح آن در مجلس بودند که دولت سوسیالیست آن را نپذیرفت.

تصویب لایحه پیشنهادی دولت در پارلمان فرانسه که نمایندگان سوسیالیست در آن اکثریت را در دست دارند، چندان دور از انتظار

امکان لغو ازدواج زنان، به جای طلاق، از مردان همجنس‌گرا در چین

شهرزاد نیوز: زنان و مردان همجنس‌گرا در چین، قربانی انواع تبعیضات اجتماعی هستند. به همین علت بسیاری از مردان همجنس‌گرا، برای حفظ ظاهر ازدواج می‌کنند. از آنجا که طلاق زنان را در موقعیتی قرار می‌داد که برخلاف مردان کمتر امکان یافتن همسر را دارند، دادگاهی در چین رأی به لغو ازدواج زن با یک مرد همجنس‌گرا داد.

به گزارش «چاینا آبرور»، در آینده زنان می‌توانند در صورت پی‌بردن

موجیکات، رئیس‌جمهور این کشور اجرایی شود. خولیو بانگو (Julio Bango) یکی از ارائه‌دهندگان این لایحه، در مصاحبه با بی‌بی‌سی گفت، این قانون تنها به معنی حمایت از ازدواج همجنس‌گرایان نیست بلکه اقدامیست در جهت برابری در این نهاد اجتماعی، صرف نظر از جنس اعضای تشکیل‌دهنده‌ی آن.

هم‌اکنون پیوند مدنی (civil union) برای همجنس‌گرایان در این کشور قانونی است. در سال ۲۰۱۲ اولین ازدواج که مربوط به دو همجنس‌گرای خارجی بود به رسمیت شناخته شد که بحث‌های فراوانی در این رابطه ایجاد کرد «چرا کشور ازدواج همجنس‌گرایان خارجی را به رسمیت می‌شناسد اما این ازدواج در کشور قانونی نیست».

آرژانتین نیز ازدواج همجنس‌گرایان را در سال ۲۰۱۰ قانونی اعلام کرد در حالی که در مکزیکوسیتی این امر از ۲۰۰۹ قانونی اعلام شده بود.



نیود.

این مصوبه از تاریخ دوم آوریل در مجلس سنا به بحث گذاشته می‌شود و در صورت رأی آوردن باید به تصویب شورای قانون اساسی نیز برسد.

به گرایش جنسی شوهران خود، پس از ازدواج، خواهان لغو آن شوند. طبق این گزارش، بسیاری از مردان همجنس‌گرای چینی، تحت فشار خانواده و نیز برداشت سنتی از خانواده و ازدواج در چین، به ظاهر با زنی ازدواج می‌کنند. برخی از آنها برای حفظ ظاهر و نمایش یک «خانواده خوشبخت» به جامعه حتی صاحب فرزند هم می‌شوند. تا کنون تنها راه برای زنان این‌گونه مردان، طلاق بود که عواقب آن بیشتر دامن‌گیر زنان می‌شد. این مساله به ویژه در شهرهای کوچک که مردم سنتی‌تر هستند، زنان را دچار تبعیض می‌کند. در این شهرها «مطلقه» یا «مجرد» بودن نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی زنان دارد.

ازدواج فرماندار همجنسگرا

احسان پارسی: فرماندار همجنسگرایی شهر Puglia ایتالیا اعلام نمود که در جلوی خانواده و عموم قصد ازدواج با شریکش را دارد. او گفته حق دارد که با شریک خود ازدواج نماید. «نیکی و ندولا» فرماندار شهر Puglia هنگام صحبت در رادیو گفت که چند سالی با شریک کانادایی خود زندگی می کند و اکنون قصد ازدواج با او را دارد. وی گفت: «من هنوز عاشق او هستم و به اوج عشق و علاقه به او در جلوی عموم و خانواده ام فکر می کنم». او به رادیو ایتالیا گفت: «من عاشق همسرم هستم و دوست دارم حق داشتن یک جشن ازدواج را داشته باشم». به گزارش آنسا او به عنوان رهبر سابق همجنسگرایان در ایتالیا گفته که قصد گرفتن فرزندخوانده را دارد. ازدواج برابر (همجنسگرایان) و فرزند خواندگی در ایتالیا اکنون یک امر قانونی است. آقای وندولا عضو حزب چپ گرای SEL و متحد اصلی حزب چپ دموکرات PD است که در نظر سنجی های انتخابات ماه آینده پیشرو است. هیچ یک از مدعیان انتخابات آتی ایتالیا از ازدواج برابر (همجنسگرایان) و فرزند خواندگی حمایت نمی کند. نزدیکترین حامی این امر Pier Puigi Bersani رهبر حزب PD است که طرفدار قانونی کردن اتحادیه های مدنی است. Mario Monti رییس جمهور ایتالیا اوایل ژانویه گفت که او مخالف ازدواج همجنس و حقوق فرزند خواندگی برای همجنسگرایان است. او در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «به نظر من خانواده باید متشکل از یک مرد و یک زن باشد و من لازم می دانم که یک کودک باید با



یک مادر و یک پدر رشد کند.»
نظر آقای موتی که احتمالاً در بین اجتماع محافظه کاران ایتالیا و گروه کاتولیک های مذهبی ایتالیا طنین انداز شده است به عنوان یک میانه رو در نظر سنجی انتخاباتی ایجاد شک و شبهه نموده است. Silvio Berlusconi نخست وزیر سابق ایتالیا به عنوان یک کاندیدا در انتخابات ماه دسامبر اعلام کرد که مخالفانش او را به هر چیزی نسبت دادند به جز همجنسگرا بودن و سرقت پول مردم ایتالیا. قبل از این در مارس ۲۰۱۱ آقای Berlusconi اعلام نمود که زوج های همجنسگرا به هیچ عنوان اجازه ازدواج و حق فرزند خواندگی نخواهند داشت.

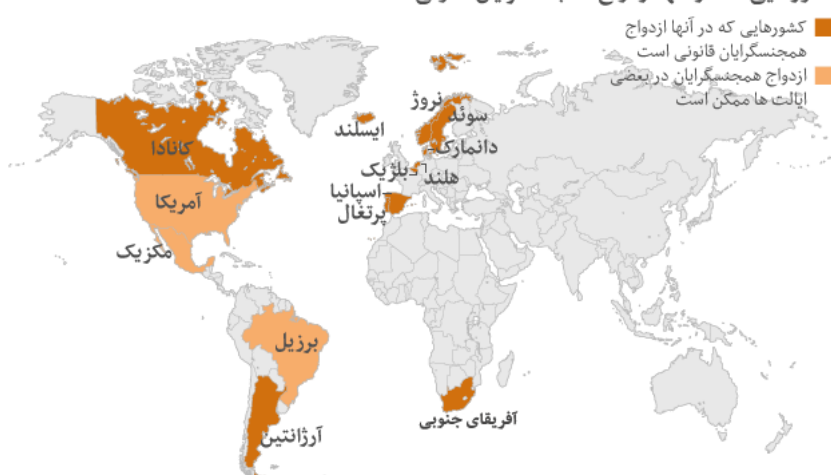
مجلس عوام بریتانیا به ازدواج همجنسگرایان رای داد

بی بی سی فارسی: مجلس عوام پارلمان بریتانیا به لایحه ازدواج همجنسگرایان که از سوی دولت دیوید کامرون، نخست وزیر محافظه کار ارائه شده بود، رای مثبت داد. اما اکثر اعضای حزب محافظه کار از این اقدام انتقاد کرده و به آن رای منفی دادند. بدین ترتیب دولت برای تصویب آن در مجلس عوام به آرا حزب لیبرال دموکرات و حزب کارگر وابسته بود. مجلس اعیان (مجلس علیا بریتانیا) هنوز در این باره رای گیری نکرده است.

دیوید کامرون، علی رغم مخالفت اکثر محافظه کاران، از ازدواج همجنسگرایان در بریتانیا به شدت حمایت کرده است. گروهی از محافظه کاران می گویند تصویب این لایحه می تواند به حزب محافظه کار در انتخابات سال ۲۰۱۵ لطمه وارد کند.

این لایحه، به زوج های همجنسگرا این امکان را می دهد تا در مراسمی مدنی یا مذهبی، ازدواج کنند. البته ازدواج در اماکن مذهبی، منوط به موافقت نهادهای مذهبی مثل کلیسا خواهد بود. طبق این لایحه، زوج هایی که پیش از این، پیوند مدنی خود را ثبت کرده بودند،

کشورهایی که در آنها ازدواج همجنسگرایان قانونی است



اجازه خواهند داشت تا آن را به عنوان ازدواج ثبت کنند. روز یکشنبه، بیش از بیست عضو برجسته فعلی و سابق حزب محافظه کار در نامه ای به دیوید کامرون، نخست وزیر بریتانیا از او خواستند رای گیری در پارلمان را به بعد از انتخابات سال ۲۰۱۵ موکول کند.

این افراد گفتند این لایحه، «لطمه چشمگیری» به حزب در این انتخابات خواهد زد. عمده سازمان ها و نهادهای مذهبی در بریتانیا نیز با ازدواج همجنسگراها مخالفت کرده اند.

چگونه یک دگرباش میتواند حرف‌هایش را به شعر بگوید؟ (قسمت سوم)

آرش سعدی

پاسخ: برای آنکه بدانیم این شعر رباعی است یا دو بیتی، همانطور که در شماره ی قبل گفته شد، باید به اولین هجای مصرع اول رجوع کنیم. اولین هجا یعنی «آ» یک هجای بلند است پس قالب رباعی است. اگر نسبت به هجای اول مصرع اول شک داشتیم، می توانیم از هجای اول دیگر مصرع ها استفاده کنیم که در رباعی بالا اولین هجای سه مصرع دیگر، هجای بلند است : «بر»، «ما» و «پی». شروع با هجای بلند نشان رباعی و شروع با هجای کوتاه نشان دوبیتی بودن قالب شعر است.

این قست را با انجام تمرین های داده شده در شماره ی قبل شروع می کنیم تا خواننده ی عزیز، با مطابقت دادن جواب صحیح و جواب خود، به اشکالات موجود پی ببرد.

تمرین ۱: تشخیص قالب شعر

آرند یکی و دیگری برابند	بر هیچ کسی راز همی نگشایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند	پیمانه عمر ما است می پیمایند

تمرین ۲:

ما را به دم پیر، نگه نتوان داشت	در حجره ی دلگیر، نگه نتوان داشت
آن را که سر زلف، چو زنجیر بُود	در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

مهمستی

هجابندی مصرع اول: ما / را / ب / دَ / م / پی / را / ن / گَ / نَ / ت / وا / دا / ش = ۱۳ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند / بلند / بلند / کوتاه / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / کوتاه

هجابندی بر اساس شکل:

U----UU-UUU--

مصرع اول: ما را به دم پیر، نگه نتوان داشت

ما	را	ب	د	م	پی	ر	ن	گَ	نَ	ت	وا	دا	ش
-	-	U	U	-	U	U	-	-	-	-	-	-	U

هجابندی مصرع دوم: دَر / حُج / رِ / ی / دِل / گِی / ر / ن / گَ / نَ / ت / وا / دا / ش = ۱۳ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند / بلند / بلند / کوتاه / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / کوتاه

هجابندی بر اساس شکل:

U----UU--UU--

مصرع دوم: در حجره ی دلگیر، نگه نتوان داشت

دَر	حُج	رِ	ی	دِل	گِی	ر	ن	گَ	نَ	ت	وا	دا	ش
-	-	U	U	-	-	U	U	-	-	-	-	-	U

هجابندی مصرع سوم: آ / را / ک / س / ر / زُل / ف / چ / زَن / جی / ر / بُ / وَد = ۱۳ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند / بلند / کوتاه / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / کوتاه / بلند
هجابندی بر اساس شکل:
-UU--UU-UUU--

مصرع سوم: آن را که سر زلف، چو زنجیر بُود

آ	را	ک	س	ر	زُل	ف	چ	زَن	جی	ر	بُ	وَد
-	-	U	U	-	-	U	U	-	-	U	-	-

هجابندی مصرع چهارم: دَر / خا / ن / ب / زَن / جی / ر / ن / گَه / نَت / وا / دا / ش = ۱۳ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند / بلند / کوتاه / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / کوتاه / بلند
هجابندی بر اساس شکل:
U----UU--UU--

مصرع چهارم: در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

دَر	خا	ن	ب	زَن	جی	ر	ن	گَه	نَت	وا	دا	ش
-	-	U	U	-	-	U	U	-	-	-	-	U

تمرین ۳:

من سرو ندیده ام قباپوش

من ماه ندیده ام کله دار

سعدی

هجابندی مصرع اول: مَن / ما / ه / ن / دی / دِ / عَم / کُ / لَه / دا / ر = ۱۱ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند / بلند / کوتاه / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / کوتاه / بلند
هجابندی بر اساس شکل:
U--U-U-UU--

مصرع اول: من ماه ندیده ام کله دار

مَن	ما	ه	ن	دی	دِ	عَم	کُ	لَه	دا	ر
-	-	U	U	-	U	-	U	-	-	U

هجابندی مصرع دوم: مَن / سر / و / ن / دی / دِ / عَم / قَ / با / پو / ش = ۱۱ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند / بلند / کوتاه / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / کوتاه / بلند
هجابندی بر اساس شکل:
U--U-U-UU--

مصرع دوم: من سرو ندیده ام قباپوش

مَن	سَر	و	ن	دی	دِ	عَم	قَ	با	پو	ش
-	-	U	U	-	U	-	U	-	-	U

تمرین ۴:

غمزهات جان می‌رباید عشوهات دل می‌برد

جان و دل، بیرون، کس از دست تو مشکل می‌برد

رشحه

هجا بندی مصرع اول: جا / نَ / دِل / بی / رو / کَ / سَز / دَس / تَ / تَ / مِش / کِل / می / بَ / رَد = ۱۵ هجا
 هجا بندی کوتاه و بلند: بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند
 هجا بندی بر اساس شکل:
 -U---UU--U---U-

مصرع اول: جان و دل، بیرون، کس از دست تو مشکل می‌برد

جا	نَ	دِل	بی	رو	کَ	سَز	دَس	تَ	تَ	مِش	کِل	می	بَ	رَد
-	U	-	-	-	U	-	-	U	U	-	-	-	U	-

هجا بندی مصرع دوم: غَم / زَ / عَت / جا / می / رُ / با / یَد / عِش / و / اَد / دِل / می / بَ / رَد = ۱۵ هجا
 هجا بندی کوتاه و بلند: بلند / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند / بلند / کوتاه / بلند
 هجا بندی بر اساس شکل:
 -U---U---U---U-

مصرع دوم: غمزهات جان می‌رباید عشوهات دل می‌برد

غَم	زَ	عَت	جا	می	رُ	با	یَد	عِش	و	اَد	دِل	می	بَ	رَد
-	U	-	-	-	U	-	-	-	U	-	-	-	U	-

تمرین ۵:

با لشگر غم چه بایدت کوشیدن

چون باده ز غم چه بایدت جوشیدن

می بر لب سبزه خوش بود نوشیدن

سبز است لبث ساغر از او دور مدار

حافظ

هجا بندی مصرع اول: چُن / با / دَ / زَ / غَم / چَ / با / یَ / دَت / جو / شی / دَن = ۱۲ هجا
 هجا بندی کوتاه و بلند: بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / کوتاه / بلند / بلند / بلند / بلند / کوتاه / بلند
 هجا بندی بر اساس شکل:
 ----U-U-UU--

مصرع اول: چون باده ز غم چه بایدت جوشیدن

چُن	با	دَ	زَ	غَم	چَ	با	یَ	دَت	جو	شی	دَن
-	U	U	-	U	-	U	-	-	-	-	-

هجابندی مصرع دوم: با/لش/گ/ر/غَم/چ/با/ی/دَت/کو/شی/دَن=۱۲ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند/بلند/بلند/کوتاه/کوتاه/بلند/کوتاه/بلند/بلند/بلند/بلند
هجابندی بر اساس شکل:
----U-U-UU--

مصرع دوم: با لشگر غم چه بایدت کوشیدن

با	لش	گ	ر	غَم	چ	با	ی	دَت	کو	شی	دَن
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-

هجابندی مصرع سوم: سَب/زَس/ت/ل/بَت/سا/غ/ر/زو/دو/م/دا=۱۲ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند/بلند/بلند/کوتاه/کوتاه/بلند/کوتاه/بلند/کوتاه/بلند/کوتاه/بلند
هجابندی بر اساس شکل:
-U--UU--UU--

مصرع سوم: سبز است لب ساغر از او دور مدار

سَب	زَس	ت	ل	بَت	سا	غ	ر	زو	دو	م	دا
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-

هجابندی مصرع چهارم: می/بَر/ل/ب/سَب/ز/خُش/بُ/وَد/نو/شی/دَن=۱۲ هجا
هجابندی کوتاه و بلند: بلند/بلند/بلند/کوتاه/کوتاه/بلند/کوتاه/بلند/کوتاه/بلند/بلند/بلند
هجابندی بر اساس شکل:
----U-U-UU--

مصرع چهارم: می بر لب سبزه خوش بود نوشیدن

می	بَر	ل	ب	سَب	ز	خُش	بُ	وَد	نو	شی	دَن
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-

فصل سوم: سرودن شعر کلاسیک

ازین موضوع ترسید که شاید دایره واژگان من آنقدر وسیع نباشد که بتوانم شعر بسرایم! هدف ما در اینجا منظومه سرایی یا داستان سرایی نیست، با همین واژگانی که در طول عمر خود آموخته ایم می توانیم احساساتمان را در قالب شعر بیان کنیم.

شعری که در ادامه از بازیار، که در شماره ی قبل در قسمت باشگاه نویسندگان چاپ شد می آید، نمونه ای از یک نوشته ی پر از احساس است که ما می خواهیم در این قسمت آن را به یک غزل تبدیل کنیم. شاید لازم باشد دوباره تاکید کنم که این نوشتار در جهت توانمندسازی خوانندگان محترم، برای ساختن شاکله و جسم شعر است، عنصر روح شعر تنها به احساس و درونیات شاعر و استفاده از واژگان مناسب برمی گردد که آموختنی نیست بلکه ذاتی است و از آنجا که دگرباش ها عموماً زندگی احساسی ای دارند روح بخشیدن به شعر برایشان کار آسانی است.

تا اینجای کار همه ی ابزارهای کافی برای گفتن شعر سنتی فارسی را فراگرفتیم. اکنون با تعریف گنجینه ی واژگان به سراغ همگرایی همه ی این ابزار و تولید اولین شعر می رویم.

گنجینه ی واژگان: گنجینه واژگان دایره ای از واژگان کاربردی است که شاعر با الهام از کتاب های شعر یا دیگر کتاب هایی که خوانده برای زیباتر شدن شعر خود از آنها استفاده می کند. در واقع گنجینه واژگان در شعر به مثابه حضور ذهن داشتن در حرف زدن های روزمره است. مشکل ترین جای شعر گفتن نیز شاید همین جا باشد. استفاده از کلمات مناسب، ترکیب های نو و معنادار و گنجاندن اصطلاحات امروزی، باعث می شود که شعر شما، به زبان امروز فارسی زبانان نزدیک تر شود. اگر احساس، مرحله ی اول در روح بخشیدن به شعر باشد، قطعاً داشتن گنجینه ای از واژگان مناسب، مرحله دوم آن است. توصیه ی من برای غنی کردن گنجینه ی واژگان خود، خواندن کتاب های شعر یا رمان است، خاصه رمان ها و شعرهای امروزی. نباید

همراه خود یا کاغذ یا دفتری که همراه دارید یادداشت کنید. برای شعر سرودن لازم است که یک دفتر داشته باشید.

گام دوم: در ادامه ی آن جمله ی زیبا هر چه به ذهنتان در آن لحظه یا در چند روز آینده می آید، یادداشت کنید درین مرحله نگران وزن و قالب و قافیه شعر نباشید. بنابراین بعد از چند روز شما یک نوشته ی چند خطی دارید که آماده است برای تبدیل شدن به یک غزل یا مثنوی یا رباعی و یا هر قالب دیگری که مدنظرتان است. طبیعتاً تبدیل یک نوشته به شعر با قالب مثنوی کاری آسان تر است تا تبدیل آن به یک غزل.

گام سوم: زیر جملات کوتاهی که در نوشته ی شما از بقیه ی جملات زیباتر هستند خط بکشید، در حد دو یا سه جمله. در غزلی که در آینده خواهید گفت این جملات بیت الغزل شما می شوند. بیت الغزل به زیباترین بیت یک غزل گفته می شود، یک بیت الغزل خوب، می تواند شعری را مشهور یا ضرب المثل کند. برای مثال پر واضح است که کدام بیت غزل زیر از سعدی بیت الغزل است!

شب باران و عشق و آغوش و بوسه ی اول و سر به بالین
جبرئیل دید و به خدا گفت تبارک الله احسن الخالقین
جز دو چشم بلورین من چه دیدم که از لب او عسل نوشیدم
گرمای تن و نفس سینه به سینه، که جز رنگ خدا چیزی ندیدم
صدای نفسش در دلم کرده خانه
هرچه دیوار دور قلبم بود گشت ویرانه
گر در طلب یار دیگر روم ناکامم
چون تو آن گم کرده ام باشی و من می دانم
شمشیر و خنجر به دست با رقیب می جنگم تا بمیرم
به خدا خدا هم باشد ز عشقت جانم بگیرم

بازیار

گام اول: عموماً یک جمله ی زیبا که اولین بار به ذهن شما می رسد، وزن و قالب شعر را تعیین می کند. بنابراین هرگاه احساس کردید سخن زیبایی شنیدید یا به ذهن تان خطور کرده فوراً آن را در تلفن

تن آدمی شریف است به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی	چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت، سبعت است و ظلمت	حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد	که همین سخن بگوید به زبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی	که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت
اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد	همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند	بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم	هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت!

جملاتی که زیر آنها خط کشیده اید، کمترین تغییر را در مفهوم یا ظاهر، در غزلی که می خواهید بسرایید، دارند. همچنین اغلب یکی از همین جملات است که تعیین می کند شعر شما چه وزن و قافیه ای داشته باشد. در شعر بازیار، فرض کنیم مصرع اول به عنوان آن جمله ی زیبا انتخاب می شود: «شب باران و عشق و آغوش و بوسه ی اول و سر به بالین».

گام چهارم: باید جمله انتخابی را با یک قافیه مناسب، حذف یک سری واژگان که وزن را به هم ریخته و اضافه کردن چند واژه ی لازم، آرایش کنیم که کاملاً سلیقه ایست.

شب باران و عشق و آغوش و بوسه ی اول و سر به بالین:
(۱) شبی همراه باران، عشق و آغوش / نخستین بوسه در بالین، برد هوش
(۲) آغوش و عشق و باران، سر بر کنار جانان! / با بوسه ی نخستین، شب می شود شبستان!

(۳) عشق را بوسه ی اول که به بالین بکشد / شب بارانی و غم را شب شیرین بکشد

جملاتی که زیر آنها خط کشیده اید، کمترین تغییر را در مفهوم یا ظاهر، در غزلی که می خواهید بسرایید، دارند. همچنین اغلب یکی از همین جملات است که تعیین می کند شعر شما چه وزن و قافیه ای داشته باشد. در شعر بازیار، فرض کنیم مصرع اول به عنوان آن جمله ی زیبا انتخاب می شود: «شب باران و عشق و آغوش و بوسه ی اول و سر به بالین».

گام چهارم: باید جمله انتخابی را با یک قافیه مناسب، حذف یک سری واژگان که وزن را به هم ریخته و اضافه کردن چند واژه ی لازم، آرایش کنیم که کاملاً سلیقه ایست.

شب باران و عشق و آغوش و بوسه ی اول و سر به بالین:
(۱) شبی همراه باران، عشق و آغوش / نخستین بوسه در بالین، برد هوش
(۲) آغوش و عشق و باران، سر بر کنار جانان! / با بوسه ی نخستین، شب می شود شبستان!



باید تعداد هجای آن را با مصرع اول یکی کنیم). ثانیاً الگوی هجایی آن باید نزدیک به الگوی هجایی مصرع اول باشد.

با تقریب خیلی خوبی می توان گفت که گام پنجم (تعادل هجایی مصرع ها) شرط لازم و کافی برای شعر سنتی فارسی است و گام ششم (چک کردن الگوی هجایی در مصرع ها) تنها، یک راه دیگر برای حصول اطمینان بیشتر از تعادل هجایی مصرع هاست. اینکه وزن دو مصرع یکی هست یا نیست، بستگی به تشخیص خواننده از شعر دارد. مثلاً دو مصرع زیر هر دو ۱۴ هجا دارند؛ اما با خواندن آن به راحتی می شود فهمید که وزنشان با هم یکی نیست. برای یکی شدن وزن به سراغ گام ششم یعنی الگوی هجایی می رویم.

روشن روان عاشق از تیره شب نالدا \neq غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را

برای یکی شدن الگوی هجایی نیز باید آنقدر کلمات را جابه جا کنیم یا جایگزین کنیم تا الگوی هر دو مصرع برابر شود، در این صورت است که وزن عروضی دو مصرع یکی می شود و این کار را تا آخر شعر هر جا که لازم باشد باید انجام داد.

«عشق را بوسه ی اول که به بالین بکشد / شب بارانی و غم را شب شیرین بکشد». مصرع اول ۱۵ هجا دارد پس تا آخرین مصرعی که سروده می شود همه ی آنها باید ۱۵ هجا داشته باشند. درین بیت مصرع دوم هم ۱۵ هجا دارد. اگر بیتی سرودیم که تعداد هجاهای آن یکی نبود، باید واژه های اضافی را یا حذف یا به آن واژه های مناسبی را اضافه کنیم گاهی اوقات می توان با جایگزین کردن یک واژه نیز این تعادل را در بیت مورد نظر ایجاد کرد.

گام ششم: با استفاده از مصرع اول الگوی هجایی شعر را ترسیم می کنیم، این الگو باید تا آخر شعر در هر مصرع (عیناً و یا با تغییرات اندک) تکرار شود.

عشق را بوسه ی اول که به بالین بکشد : ءش / ق / را / بو / س / ی /
ءو / ول / ک / ب / با / لی / ب / ک / شد - ۱۵ هجا
الگوی هجایی:
-U--UU--UU--UU-

برای مثال مصرع دوم اولاً حتماً باید ۱۵ هجا داشته باشد (یعنی اگر ۱۵ هجایی نبود اصلاً به سراغ الگوی هجایی نمی رویم بلکه نخست

گام هفتم: عملیاتی که سر جمله ی اول نوشته خود اجرا کردیم ، برای جملات دیگر هم تکرار می کنیم.

شب باران و عشق و آغوش و بوسه ی اول و سر به بالین:

عشق را بوسه ی اول که به بالین بکشد شب بارانی و غم را شب شیرین بکشد

جبرئیل دید و به خدا گفت تبارک الله احسن الخالقین:

جبرئیل از ملکوت آمد و دید این شب و گفت عجب این نیست که «او»، خویش به تحسین بکشد

جز دو چشم بلورین من چه دیدم که از لب او غسل نوشیدم:

از لب چون غسلت، نوش که آغاز کنم تا کجا کار به آن چشم بلورین بکشد؟

گرمای تن و نفس سینه به سینه، که جز رنگ خدا چیزی ندیدم:

من ندیدم که خدا در نفس و سینه، کسی در جهانی گذرا چون تو نگارین بکشد

صدای نفسش در دلم کرده خانه

هرچه دیوار دور قلبم بود گشت ویرانه:

گر نفس های تو در سینه ی من خانه کند هرچه دیوار در آنست به پایین بکشد

گر در طلب یار دیگر روم ناکامم

چون تو آن گم کرده ام باشی و من می دانم:

تو مرا مذهب و دینی، به تو ایمان دارم مومن آیا که شود دست خود از دین بکشد؟!

شمشیر و خنجر به دست با رقیب می جنگم تا بمیرم

به خدا خدا هم باشد ز عشقت جانم بگیرم:

عشق بگذاشت به دل گر که رقیب تو خداست خط بطلان به خداوند جهان بین بکشد

گام هشتم: شعر آماده است!

عشق را بوسه‌ی اول که به بالین بکشد	شب بارانی و غم را شب شیرین بکشد
جبرئیل از ملکوت آمد و دید این شب و گفت	عجب این نیست که «او»، خویش به تحسین بکشد
از لب چون عسل، نوش که آغاز کنم	تا کجا کار به آن چشم بلورین بکشد؟
من ندیدم که خدا در نفس و سینه، کسی	در جهانی گذرا چون تو نگارین بکشد
گر نفس‌های تو در سینه‌ی من خانه کند	هرچه دیوار در آنست به پایین بکشد
تو مرا مذهب و دینی، به تو ایمان دارم	مومن آیا که شود دست خود از دین بکشد؟!
عشق بگذاشت به دل گر که رقیب تو خداست	خط بطلان به خداوند جهان بین بکشد

نکات مهم:

O تنها با تمرین زیاد می‌توان به سرعت شعر سرود. برای اولین بار سرودن شعر کلاسیک فارسی شاید ساعت‌ها یا روزها از شما وقت بگیرد. هرگز ناامید نشوید. اولین غزلی که من ساختم حدود یک روز کامل زمان برد!

O برای اینکه بتوانید از قافیه‌های مناسب بهره ببرید، بعد از اینکه مصرع یا بیت اول را سرودید، ابتدا چند واژه‌ی هم قافیه را در حاشیه‌ی دفتر خود یادداشت کنید تا هرگاه لازم بود از آنها استفاده کنید. این مهم است که شما قافیه‌های زیادی در دست و بالتان داشته باشید.

O برای شروع، شعرتان را با آرایه‌های ادبی پر نکنید، با ساده نویسی تمرین کنید، بعد از کسب مهارت لازم می‌توانید از آرایه‌هایی چون تشبیه، استعاره، کنایه، تشخیص، واج آرای، تکرار و تضمین و ...

بهره‌مند شوید.

O تمرین را هم می‌توانید در طول روز در حین انجام کارهای روزمره انجام دهید! به این صورت که یک واژه را انتخاب کنید و سعی کنید در ذهن خود واژه‌های هم وزن آن را به خاطر بیاورید. مثل «دامن» که هم وزن با کلماتی چون «یا من»، «با من»، «تا من»، «بودن»، «رفتن»، «لیوان»، «عاشق» و ... است. این به شما کمک میکند بعدها وزن شعر خود را در صورت لزوم تصحیح کنید.

O تنها در صورتی می‌شود به روش گفته شده، شعر کلاسیک فارسی سرود که حداقل مواردی را که در این سه شماره بیان شد، خوب فراگرفته باشید.

همانطور که دیدیم شعر کلاسیک فارسی هشت گام بیشتر نیست. در صورتی که برای سرودن شعر به مشکلی برخوردید می‌توانید با ایمیل مجله تماس بگیرید. در شماره‌ی بعد به سراغ شعر نو خواهیم رفت.

صدای خوانندگان:

رن: کار خوب شما در زمینه‌ی آموزش شاعری هرچند که برای شخص من بسیار مفید بوده بعضی جاها، ولی بیش از حد پر و بال داده شده و بخش زیادی از صفحات مجله رو گرفته یادمون نره که قرار نیست همه شاعر باشند. این بخش از طرف خیلی از دوستان من مورد انتقاد قرار گرفته.

در این چند سالی که با دوستان دگرباش آمدوشد داشتم، به مراتب با افرادی مواجه شدم که می‌خواهند شعر بسرایند ولی نمی‌توانند و همواره در نظر داشتم که جزوه‌ای را درین باره بنویسم. مجله اقلیت این فرصت را پیش آورد تا این تجربیات را در اختیار علاقه‌مندان بگذارم و من همواره از این مجله ممنونم که این امکان را فراهم کرد. قصدم از این مقالات دنباله‌دار غیر از آنچه که گفته شد، این بود که هر دگرباش دست کم یک بار برای شاعر شدن، خود را امتحان کند و پس از آن، حکم بدهیم که «قرار نیست همه شاعر باشند.» با این وجود بیشتر مطالب ذکر شده در این سرویس برای آموزش و سرگرمی است و من سعی کرده ام خلاصه‌ی خلاصه‌ای از مراحل شاعر شدن را بیان کنم. در هر صورت منتظر انتقادات سازنده‌ی شما خوانندگان عزیز هستم.

ن.ک: البته باز به قول معروف هر کسی را نشاید شعر سرودن! مگه یه سری فرمول ریاضیه بدیم به ملت اونهام هی باهاش مساله حل کنن آخه؟!

وقتی که خود من می‌خواستم در اوایل راه، شعری بسرایم به خودم همین حرف شما را می‌زدم، هر کسی را نشاید شعر سرودن! اما حالا در این سه شماره خواسته‌ی من این بود که ثابت کنم هر دگرباش یک شاعر بالقوه است و فکر می‌کنم تا اینجای کار موفقیت آمیز بوده. شما فکر می‌کنید برای شاعر شدن چه چیزی نیاز است؟ احساس؟ که دگرباش‌ها همه دارند! وقت؟ که علاقه‌مندان می‌گذارند! ابزار؟ که درین شماره‌ها از مجله تا آنجا که لازم بوده سعی شد ابزار لازم و کافی ارائه شود. تنها تمرین خواننده است که منجر به شاعر شدن او می‌شود. اتفاقاً در مطالب اخیر نشان داده شد که شعر سرودن بسا راحت‌تر از فرمولها و مسائل ریاضی است، هرچند که شعر سرودن در کتب و مراجع دیگر بسیار پیچیده می‌نماید.

داستان ناجور

پسرک تقریباً ۲۰ سال دارد. وارد کافه که می‌شوی نظرت را جلب نمی‌کند. چون گوشه کافه نشسته است. سرش پایین است. بی‌حوصله. مثل موهایش که ریخته روی صورتش. تی‌شرت سیاهی پوشیده. روی تیشرتش به لاتین نوشته شده: لطفا مزاحم نشوید. دخترک با اکراه از جلوی میز رد می‌شود و میرود آن طرف تر، نزدیک پنجره می‌نشیند. نیم نگاهی به پسرک میندازد. نمیداند چرا، شاید از روی کنجکاوی.

کافه چی نزدیک پسر میشود.

– چی میل دارید؟

پسرک بدون اینکه نگاهی به کافه چی بیندازد میگوید:

– منتظر کسی‌ام.

دخترک هر روز عصرها به آن کافه می‌آید. با اینکه کاری به کسی ندارد و سرش به کار خودش است ولی مطمئن است که اولین بار است پسر را آنجا می‌بیند. یک شاخه گل روی میز پسر توجعش را جلب می‌کند. حدس می‌زند حتماً منتظر معشوقه‌اش است. کنجکاو می‌شود دختری را که شاخه گل انتظارش را میکشد، ببیند.

همان طور که پسرک مشغول باز کردن گره هدفونش بود، دختر

با سلام

من مانی هستم یک ترنسجندر گی! بله گی

من متولدشده در بدن کامل یک دختر هستم ولی باخصوصیات کامل یک پسر گی، همین هم توی ایران کلی مشکل برام ایجاد کرده و میکنه. چون در میان همه ی همدلانم (منظورم خود گی ها) تمسخر میشم و به هیچ وجه قبولم ندارند.

چون معیار مرد بودن در ایران بخصوص، داشتن آلت مردانه است و نداشتنش مرد نبودن تلقی میشه. دردناک بودن قضیه اینجاست که کسانی این حرفها رو به من میزنن که خودشون مورد آزار همین تفکر و نگاه مردسالار هستن ولی باز هم اون حرفهای تحقیر آمیز رو تکرار میکنن.

من تفاوت رو از بچگی مثل همه بچه های دگرباش احساس کردم ولی چون اون موقع هنوز این همه مطالب علمی نبود و اگرم بود دسترسی بهشون کاره آسونی نبود برای شناخت هویت جنسیم کلی سختی کشیدم.

تا اینکه در نت با انواع اقسام هویت‌های جنسی آشنا شدم. منظورم ترنسجندهایی است که میتونن همجنسگرا باشن و بدنشون هم با هویتشون هماهنگ نباشه و با اساتید و دکترهای مختلفی چه در نت و چه حضوری صحبت کردم تا به شناخت خودم رسیدم.

من آزارهای زیادی میبینم، نمونه‌ی اونها هم اینه که افرادی با تحصیلات زیاد، منو مورد اهانت قرار میدن. برای مثال بهم گفته میشه که: «تو بدنت پسر نیست بی‌جا میکنی میگوویی پسری و گی». یا تا متوجه میشن من هویتم ترنسجندر گی هست منو از دوستی حذف میکنن و یا قطع ارتباط کامل.

این برخوردها بیشتر در بین گی های ایرانی پیش میاد برام چون

کاغذهایش را بیرون آورد و به فکر فرو رفت. داستانش به بن‌بست خورده بود. شخصیت اصلی داستان یک چیزی کم داشت. ناقص بود. یکنواخت بود. انگار گیر کرده بود درون یک اتاق تنگ. درون یک کمد. باید پسر را از سردرگمی‌ای که گرفتارش شده بیرون بکشد. در کافه باز شد. دخترک همان طور که به شخصیت داستانش فکر میکرد نگاهی به پسری افتد که داخل کافه شد. پسری تقریباً همسن آن یکی که منتظر معشوقه‌اش است. دستبند زیبایی به دست داشت با طرح رنگین کمان. چشمانش نور خاصی دارد. مسیر منتهی به میز دختر را در پیش گرفت. نزدیک میز پسرک که شد گفت:

– ببخشید این جا جای کسیه؟

پسرک سرش را بلند کرد. پسر را که دید لبخندی زد و گفت:

– بله. جای شماست.

دخترک که با تعجب نظاره گر این صحنه بود منتظر این بود که ببیند

چه بلایی سر گل می‌آید. پسرک گل را برداشت و گفت:

– مثل همیشه خوش سلیقه‌ای.

دختر که داشت صحنه‌هایی را که دیده بود تجزیه تحلیل میکرد ناگهان فکری به سرش زد. قلمش را برداشت. فهمید پسر داستانش چه چیزی کم دارد.

نیما سروش

در بین خود دگرباشان ایران هویت کسانی که مثل من ناشناخته هستند و هم وجود داره. فقط از دید تعصب به این قضیه نگاه میکنن و وقتی هم سعی بر آگاه کردنشون دارم از بعضیاشون میشنوم که «چقدر سعی در توجیه کردن و اثبات خودت داری؟» و مانند این حرفها بدترش هم و آزار دهنده ترش را هم من شنیدم.

برای شناخت کسی مثل من کافیه تجسم کنین که هر شخصی با هر احساس جنسی‌ای که داره حالا از خواب بیدار بشه و ببینه در بدنی برعکس احساساتش و دید همه اطرافیانش بر اساس بدنش برای اون رقم میخوره.

حالا شما فکرکنین خود ترنسکشوالهایی که در ایران هستن و کاملاً یا پسر میشن بعد تغییر جنسیت و یا دختر و حتی قبل تغییر جنسیت هم خود واقیشون هستن، چقدر مشکلات دارن توی همین ایران و بین خود دگرباشها. دیگه کسی با نوع هویت من که بدنش دختر باشه و هویتش یک پسر گی چه زجری میکشه! چون از همه میشنوه که تو دختری و طبیعیه گرایش به یک پسر و حالا کلی دلایل علمی میاری که نوع گرایش من به پسر اصلاً شبیه یک دختر معمولی (استریت) نیست و من یک پسر م و گی و دارای همون احساسات یک پسر گی با بدن کامل پسرונה هستم و فقط بدنم متفاوت واقعاً چقدر میتونه سختتر باشه.

میدونم این نامه هم برای خیلی از دوستان گنگ و ناشناخته است. ولی به این باور دارم با وجود راه طولانی‌ای که در پیش دارم برای باور کسانی مثل من اما نوشتنم تا راهی باشد به روی آشنایی با هویت‌هایی مثل خودم. هر چند قدم کوچکی باشد. به امید آزاد اندیشی و صلح و دوستی برای همه ما

مانی

«شام آخر»

«این نه قصه است و نه شعر، مست نوشته است: صمیمی تر از خاطره و بسیار نزدیک به حقیقت»

چندمین شب از زمستان بود و آخرین شبی که با او بودم، دوسال و اندی پس از اتفاق بین ما، حالا مسلخ وداع بود.

موقعیت تحصیلی بسیار خوبی برای پدرام فراهم شده بود، آن هم در جایی که همیشه مدینه فاضله‌اش بوده است. فردای آن شب او به پاریس می‌رفت (شاید برای همیشه)

به رسم تمامی بزم‌های دونفره‌مان خوراک خوب و می ناب آماده کردم، صفحه‌ی La Vie En Rose از پیاف* را که بسیار دلخواسته‌اش بود گذاشتم و کنارش نشستم برای بداهه بازی. بی‌معطلی برخاست و صفحه را عوض کرد، ام کلثوم گذاشت (که بسیار دلخواسته‌ام بود و البته هست!)

برخلاف همیشه این بار بازی را من شروع کردم:

«امشب دوباره باز

من، هجده ساله ترم و تو، مثل همیشه باکره‌ای

گویی دوباره ما از زندگی سریم

امشب دوباره باز

ما هر دو مردتریم

فارغ ز هر چه زنانگی درونمان

هریک برای دیگری

یک مادر نریم!

امشب دوباره باز

من شعر می شوم، تو شعر می شوی

دیوان حافظیم، خیام، مولوی...

شعر ترتریم».

هنوز میل به نوشتن داشتم که قلم را از دستم گرفت و حاضر جواب‌تر از همیشه، چنین ادامه داد:

«آری عزیز من

از زندگی سریم، مردیم و مردتریم، شعر ترتریم ...

اما ولی چه تلخ

صد حیف و صد فسوس

مانند شعر تو، مانند حس من

ما نیز ابتریم.

آرامش دلم

معنای هستی‌ام؛

بیتاب مستی‌ام...

پر کن پیاله را و بهل قصه‌ی دلت

ما مردها خریم!»

.....

پیاله‌ها پشت سر هم پر و خالی می‌شد و ام کلثوم - گویی از من

من - چنین فریاد می‌زد:

«بعید بعید انا وانت بعید بعید وحیدنا!»**

*این صفحه را جمعه‌ای خیلی اتفاقی در جمعه بازار پروانه در بساط یک دستفروش یافتم. آن لحظه را خیلی دوست دارم گویی تمام چیزهای خوب جهان به چنگم آمده بود.

** بخشی از اجرای همیشه جاوید «انت عمری» از ام کلثوم.

ر.نوروز

متأسفانه در شماره‌ی قبل شعر «چشمه‌هایش» به قلم ر.نوروز عزیز به اشتباه منتشر شد. ضمن پوزش اقلیت از اشکال به‌وجود آمده، به طور صحیح این شعر را دوباره منتشر می‌کنیم. امیدواریم شما خوانندگان عزیز و نویسندگان افتخاری اقلیت این کاستی‌ها را بر ما ببخشید و برای جبران و تصحیح آنها به ما یاری برسانید.

چشمه‌هایش

برای «میم، اف.ان» عزیز

این چیست در نگاهت ؟

-وقتی که برق چشم هایت روشن است-

چیزی قریب که به قاف وغین غربتش مشکوکم ونمی دانم

در توست یا که درمن است ؟

آزاده ای و رهایی مرام تو، ولی دلم

در پیچ و تاب فرار از دو دیده ات

چون آهوی اسیری است که در فکر رستن است

این چیست در نگاهت و این چیست در دلم؟

من سیر نمی شوم از این نگاه و خیره مانده ام

هرچند چشم چرانی مرا قانون شکستن است

دیگر نگاه نمی کنم پسر!

چه حاجت به چشم بستن است؟

هرگز مپندار که مرا این دوست، دشمن است؛

این، آشنای قدیم من

این

درد بزرگ «هستن»* است.

*جایی در دفتر «هستن» از دردی بزرگ سروده ام، شب عاشورای

سنه ی ۱۴۳۳، نگاهت را ضمیمه اش کردم؛ مست نوشته است و

بی هیچ ویرایشی برای تو.

ر.نوروز

مامان

مادر من. تو یاری و یاور من.
همیشه تو یار و یاور من بودی.
فقط تو.
تو خودتو وقف من کردی اما من...
من هیچ وقت کاری نکردم که بهم افتخار کنی و باعث شادیت بشم.
حتی تو نوشته هام.
حتی از نوشته هام می ترسی.
ترست از نوشتن در مورد عشق دوتا پسر.
حتی از عکسام می ترسی.
می ترسی کسی نفهمه. نبینه. نشنوه.
می دونم پسرت چه جوریه. می فهمم اما من اون نیستم.
اونی نیستم که موهامو فرق کج بزنه. شلوار گشاد پارچه ای بپوشه.
همیشه درس بخونه. نماز صبحش قضا نشه.
رفیق باز نباشه حافظ کل قرآن باشه. جای اینکه شعر بگه و آواز بخونه مداحی کنه.
ببخش که اون نیستم.
نمی دونم اسمشو حکمت خدا بزارم یا نفهمی خدا.
ببخش که من منم.
آرزو داشتم بهم افتخار کنی اما نشد.
ببخش که یه پسر دگرباش داری و مایه ننگته.
ببخش که از دگرباش بودنش ناراحت نیست.
ببخش که حرفای مردم براش مهم نیست.
ببخش که عاشق یه پسره.
ببخش که مواش به درگاه خدا ربنا می گه
ببخش که شلوارای جینش اینقد تنگه که خشتکشون پاره میشه
ببخش که مثل پسرای مردم که نمی دونم کی هستن و همیشه
برام مثالشون می زنی نیستم
ببخش که از سختیا کمرم شکسته و زود عصبانی میشم و داد و
بیداد می کنم.
ببخش که پسرت نیستم
تولدت مبارک مامان.
دوست داشتم جای هدیه ای که بهت دادم این متنو می دادم
اما...

بازیار

به امید دیدار

دیدارت روزنه امید را در تاریکی قلبم روشنایی می بخشد.
سنگفرش قلبم مهیاست برای جای پای قدم تا زیبا ترین
مفهوم واژه عشق را در عصر سرد جدایی ها و بی مهری ها را
برایت معنا کند.
چرا که حضورت نشان کلید سبز آزادی از زندان تن و پرواز دل
از قفس تنگ سینه را به ارمغان می آورد تا پرواز کبوتر دل را
در آسمان آبی سبز وصال نظاره گر باشیم.
پس به امید رهایی از دهلیز های سرد و نمناک و تو در توی تاریک
زمان
روزها و لحظه هارا برای مقدمت می شمارم

بازیار

در جستجوی تو

تو در جایی از این جهان غرق «کثافت» پنهان شده ای...
جایی که دیدنت بی چشم مسلح امکان پذیر نیست!
مثل آن «نشانه خدایی» که برای رویت ماه رمضان بر بالای تپه ها
تکان تکان می خورد!
شاید بارها از کنارم عبور کرده باشی و ندانسته باشم... «تلسکوپ
عشق» مدتی است از کار افتاده مرا ببخش
اما در درونی ترین لحظات انزوا، در سیاهترین تاریکخانه های وجودم،
وقتی دستانم به تنهایی گره می خورد
می دانم که تودر جایی از این جهان غرق «کثافت» پنهان شده ای..
برون آی ای عشق!
چه معطر به ادکلنی زنانه و پیچیده در آرایش و اغوا
چه در یک ته ریش مردانه و زیرشلواری به پا
دیگر این دف و تنبک هم با من حرف می زنند تو چرا ساکتی؟!
سخن بگو... هذیانم کن!
مثل یک قطعه ۲ چهارم که حماسه تکرار ضربه انگ قلب
است، «نفس» های این دف باش!
تو را خواهم یافت... مرا خواهی نواخت...

۲۴ بهمن ۱۳۹۱
ن. آفتاب

تجربه

باهم آشنا نمی شدیم. ای کاش هیچ وقت براش درد و دل نمی کردم.
ای کاش هویتم رو مخفی نگه می داشتم. ای کاش...
حرفم رو قطع کرد و یک جمله گفت. جمله ای که لازم بود یکی
زودتر از اینها به من بگه.
«تو به اولین تجربه نیاز داشتی حتی اگر شکست می خوردی».

سارا

شال صورتی، مانتوی کوتاه سورمه ای، شلوار جین آبی، کتونی
آدیداس سفید و سه خطش، همه ی جزئیات رو یادم میاد. این که از
کنار هم رد شدیم چون نشونی به همدیگه نداده بودیم. حتی عکسی
از همدیگه هم ندیده بودیم. اما اینها چه فایده ای داره؟ خیلی وقته
خاطرات فقط آزارم میده. خیلی وقته فقط داره روحم رو می خوره.
اصلا اون ملاقات اشتباه بود. ای کاش هیچ وقت توی اون سایت

حرف تکراری تو کتم نمیره

حرف تکراری تو کتم نمیره. از خودم زیادی شاکی ام. میگویم ما وجود نداریم، راست هم میگویم، ما وجود نداریم. بیشتر از همه خود من. وقتی که راست راست دارم توی این مملکت راه میرم و خودمو دروغی نشون میدم سرنوشت همینه. اصلا حقمه. اینقد سکوت کردیم که همه باورشون شده وجود نداریم.

خواهرم توی روی خودم به من و امثال من فحش میده، دهنمو گل بستم. واسه چی؟ واسه اینکه از سمتش زیر سوال برم؟ واسه اینکه مته همیشه باهام رفتار نکنه؟ واسه اینکه رفتارش باهام عوض نشه؟ واسه اینکه فک کنه مته خودشم! تا کی می‌خوام سکوت کنم؟

اشکم درمیداد وقتی بابا بزرگم می‌گه جوون‌ها موقعیت ازدواج ندارن میرن «همجنس‌باز» میشن! جیگریم پاره پاره میشه وقتی خواهر بزرگم به زن‌پوش می‌گه مریض. دلم می‌خواد خفه کنم همکارمو وقتی می‌گه دوستم ازم خواسته ازتون آدرس بگیرم برای امر خیر برسیم خدمتون! حال از هرچی ستنه بهم می‌خوره وقتی حتی برای احساسات هم باید شلاق بخوری. حال از خودم بد میشه وقتی می‌بینم دختر آرزو هام داره جلوی چشمم از حسش به یه پسر می‌گه و من دارم برای خودش بال بال می‌زنم.

من و شما همه وضعمون همینه. بزرگترین ظلم رو داریم خودمون در حق خودمون میکنیم. تنهایی؟ حقمنه، چون حتی حاضر نیستیم واسه آینده مون ریسک بکنیم. داریم شخص مورد علاقه مون رو جلو رومون می‌بینیم، جرات نداریم باهاش حرف بزنین. نمی‌خواد همون اول بگی بابا من اینم؛ باهاش حرف بزنین. رابطه باهاش برقرار کنیم. مطمئن باشید اگه طرف تو رو پسندنه می‌تونی ریسک کنی و در مورد گرایش باهاش حرف بزنی. حالا یا بهت می‌گه آره، یا نه. نه هم که گفت از سقف آویزونتم نمی‌کنه. شاید اینجوری حداقل این فرصت رو به خودمون بدیم که ریسک کنیم. شاید اینطوری بتونیم این حسرت‌ها رو کم کنیم.

حسرت اینکه من حتی این خطر رو نکردم که بهش درباره خودم بگم. به خدا اینقد این حسرتا تو دلم تلنبار شده، که بعضی وقتا آدمو به زانو درمیاره.

من تو زندگیم فقط یه بار عاشق شدم. معنیش این نیس که دخترایی نبودن که ازشون خوشم نیاد، نه، معنیش اینه که فقط یه بار حس کردم به یه نفر تعلق دارم. به خدا از خودم خجالت میکشم وقتی می‌بینم حتی این ریسکو نکردم که یه بار برای بوسیدنش برم جلو. یکی می‌گفت، وقتی می‌خوای به کسی که واقعا دوستش داری خودتو ثابت کنی، علیرغم ریسکش سعی کن ببوسیش.

داشتن یه شغل اونم توی سیستم‌های به هم‌ریخته، یه چیزی رو

بهت خوب ثابت میکنه. اونم این که نمای بیرون این سیستم‌ها دروغه. واقعیت رو فقط وقتی داخلشی درک میکنی. حاضرم قسم بخورم که ۹۰ درصد حرفایی که می‌زنن خودشون هم باور ندارن. همه پیشون مته حبابه. منتظر یه سوزنه تا بترکه. از اعتقادشون به فلانی و فلانی. تو حرفاشون که میشینی باورت میشه اونا هم مته همه مردم عادی خسته‌اند. فقط دارن تمارض میکنند. تمارض به اعتقاد. اونا هم زندگی‌شون مثل ماست. پنهن کاری، قایم شدن پشت نقاب‌ها.

اینا رو از این بابت گفتم که بدونین آدم آزاده همه جا هست. یکی از همکارام که خیلی هم به هم نزدیکیم، داستانی رو درباره دوران خوابگاهش می‌گفت. این خانم رشته‌اش معارفه. از هم خوابگاهی‌ای می‌گفت که یه روز برایش نامه نوشته که من تورو خیلی دوس دارم و از اینجور حرفا. می‌بینی، اون خانم‌ها معارف می‌خوندن و اون خانم اصطلاحا عاشق، واقعا با حجاب و متدین بوده؛ ولی نتونسته از احساسش نسبت به همجنسش رد بشه. همکارم ازدواج کرده بعد اون قضایا و اون طفلک اونجوری که تعریف میکرد خیلی گریه کرده و ارتباطشو کالا با همکارم قطع کرده.

یا یکی از دوستان خودم که مربی ایروبیکه از علاقه زایدالوصف یکی از شاگردانش به خودش تعریف میکرد. اونم علاقه‌ای که نزدیک عشقه. می‌دونین درباره چی صحبت میکنم، احتیاجی به توصیف نیست.

حالا چطوره یه خرده نگاه کنیم، ببینیم خودمون کجاییم. شاید بهتره دقیق شیم. شاید کسایی باشن که واقعا عاشقمون باشن. تورو خدا کسی که دوستون داره رو ببینید. دور نندازیشون. اگه رنگین کمونی هستین، خطر کنید. اگه استریت و یا هرچی دیگه هستید، تو رو خدا درکشون کنید. اینا رو واسه خودمم می‌گم.

اونقده بودن دخترایی که با دست خودم پششون زدم. کاش نگاشون میکردم. یادمه دبیرستان که بودم دختری بهم نامه نوشته بود که خیلی دوستم داره و می‌خواد باهام رابطه داشته باشه. منم اونقد خودمو کور دختری که هیچ رقم امید بودن باهاش نبود، کرده بودم که حتی جویا نشدم کی هس؟ چه شکلی یه؟

متأسفانه عادت بد همه مون همینه. به کسایی می‌چسبیم که ارزشی برامون قائل نیستن؛ یا نمی‌تونن باهامون باشن. می‌دونم از هر دری گفتم. ولی بذارین حرف آخرم این باشه. به زندگی هامون، هر چقدر سخت و هرچه قدر تلخ، یکم انسانیت و توجه به کسایی که دوستمون دارن چاشنی کنیم.

دلها تون رنگین کمونی ...

فاطمیما.میم

از درد و دل گرفته تا داستان و شعر، فقط کافی است آن را بنویسید و برای ایمیل اقلیت ارسال کنید. با ما خوانده شوید!

Aghaliatmagazine@gmail.com

باشگاه نویسندگان، کلپ اقلیت است. در این بخش از اقلیت، هر اقلیت جنسی می‌تواند نوشته‌ی خود را در مجله به یادگار بگذارد و صدای خودش را به خوانندگان بی‌شمار اقلیت برساند.



آشکارسازی؛ بایدها و نبایدها (قسمت دوم)

صدرا اعتمادی
روانشناس بالینی

اما اثرات دراز مدت آن تا سالها بعد، باقی می ماند. این امر خصوصاً در مواردی که آشکارسازی برای اطرافیان نزدیک صورت می گیرد محسوس تر می گردد. به همین دلیل همیشه بیاد داشته باشید که نکته‌ی مهم تر از خود آشکارسازی، این است که این آشکارسازی را برای چه کسی انجام می دهیم؟ اجازه دهید در این زمینه مثالی بزنیم. دوست همجنس‌گرایی داشتیم که برای مدت سه ماه در یک پانسیون ساکن شده بود. او در طی این سه ماه با هم اتاقی‌اش رفاقت خوبی به هم زد. هم اتاقی او ذهن روشنی داشت و آنها در بسیاری زمینه‌های سیاسی و عقیدتی با هم گفتگو و بحث و تبادل اطلاعات داشتند. ناگفته نماند که در خلال یک گفتگو دوست ما متوجه شد که هم اتاقیش دیدگاه خوبی نسبت به همجنس‌گرایان ندارد. با این حال به جای اینکه از کوره در برود یا رگ‌های گردنش را متورم کند، به رابطه خوب خود با هم اتاقی ادامه داد و در عوض سعی کرد با دلایل علمی و منطقی در مورد همجنس‌گرایی به او آگاهی بدهد. حتی در خلال جریان تبادل اطلاعاتی که با او داشت، چندین کتاب و مطلب علمی در این باره برای او ایمیل فرستاد و به شیوه‌ای نامحسوس - یعنی به همان شیوه‌ای که باهم بحث‌های اجتماعی-سیاسی میکردند- هم اتاقیش را در این رابطه نیز به چالش کشید و به تفکر وادار کرد....

افراد همجنس‌گرا، جهت‌گیری جنسی خویش را شناسائی می‌کنند و سپس آن را در یک دنیای ناپذیرا و بی‌رحم و خشن آشکار می‌کنند! این موضوع اغلب از دید افراد دگرجنس‌گرا عجیب به نظر می‌آید. سوال آنها این است که چرا باید افراد همجنس‌گرا شخصیت و وجهه‌ی اجتماعی خود را نزد خانواده و دوستان و همکاران‌شان به خطر بیندازند؟ اصلاً چه دلیلی برای انجام چنین کار احمقانه‌ای وجود دارد؟! آنها اغلب می‌گویند «شما اینگونه آفریده شده‌اید؟! بسیار خب! اما دلیلی ندارد که این موضوع را همه جا جار بزنید! میتوانید آن را پنهان نگه دارید! این به نفع خودتان و اطرافیان شماست». اما آیا این پنهان کاری واقعاً به نفع ماست؟ شاید اگر از دید آنها (دگرجنس‌گرایان) به ماجرا نگاه کنید این ادعا درست باشد. آشکارسازی میتواند حرکتی جنون آمیز، ناگهانی و احمقانه باشد اگر در مورد چیستی و چگونگی آن نیندیشیده باشیم.

اما پژوهش‌های زیادی حاکی از آن است که آشکارسازی، برای افراد همجنس‌گرا و روابط آنها بسیار خوب و مناسب است (کاین، ۱۹۹۱، کارون و یولین، ۱۹۹۷، لاسالا، ۱۹۹۷). اما این در شرایطی است که عاقلانه آشکارسازی کنیم.

گاه، آشکارسازی در کوتاه مدت، به خوبی حل و فصل می‌گردد

به مطالعه بیشتر پرداخت تا پرده از رازی بردارد که سه ماه نتوانسته بود کشف کند! دوم اینکه هیچ تلاشی برای متقاعد سازی با اصرار و سماجت در این آشکار سازی دیده نمی شود. دوست من قبلاً اطلاعاتی در این زمینه مطرح کرده بود - اما نه از باب متقاعد سازی. بلکه صرفاً در حد تبادل اطلاعات - در گام آخر، او فقط خودش را معرفی کرد: «بین! این من هستم رفیق!».

سوم: این آشکار سازی به نحوی صورت گرفت که به هیچ کس/چیز/ رابطه ای کمترین تهدید و آسیبی وارد نکرد. اگر دوست من در ابتدای همان روز اولی که وارد پانسیون میشد به هم اتاقی اش میگفت: «بین من همجنس گرا هستم!» چه اتفاقی می افتاد؟ قطعاً رابطه از همان ابتدا مختل میشد یا اصلاً شکل رفاقت به خود نمی گرفت. اگر در اواسط رابطه و هنگامی که فهمید هم اتاقیش تفکرات نادرستی در مورد همجنس گراها دارد با خشم یا بی قراری سعی میکرد او را متقاعد کند که اشتباه فکر می کند چه؟ رابطه به بن بست می رسید و خشم و عصبانیت غیر قابل توجهیه دوست ما هم اتاقیش را مشکوک یا حتی منزجر می کرد.

اگر شب آخر در هنگام غذا خوردن در رستوران این نکته را چشم در چشم هم اتاقی مطرح میکرد چطور؟ ممکن بود هم اتاقی از بی صداقتی او در طی این مدت شاکی شود یا در ساده ترین حالت در شوک فرو برود و از مهمانی شام خاطره بدی به یاد می ماند.

اما در اغلب موارد، ما با کسانی سرکار داریم که روابطمان با آنها دائمی است. در اینگونه موارد عوامل متعددی دینامیسم رابطه را تحت تاثیر قرار میدهد. وابستگی های بین طرفین زیاد است. ترس از طرد شدن در فردی که میخواهد آشکار سازی کند از یک سو و احساس خشم یا ترحمی که آشکار سازی در طرف مقابل بر می انگیزد از سوی دیگر ممکن است طرفین را وادار به رفتارهای افراطی نماید. فرض کنید میخواهید برای دوست ده ساله تان آشکار سازی کنید. این دوست همجنس شما و از نظر عاطفی به شما بسیار نزدیک است. آدم نسبتاً سنتی و ملاحظه کاری است و بطور کلی در برابر چیزهای جدید/ناشناخته کمی گارد دارد. حتی اگر با یک غذای جدید مواجه شود. حال بهترین راه چیست؟

برای پاسخ به این سوال باید ابتدا از خودمان پرسیم که چرا میخواهیم برای این فرد خاص آشکار سازی کنیم؟

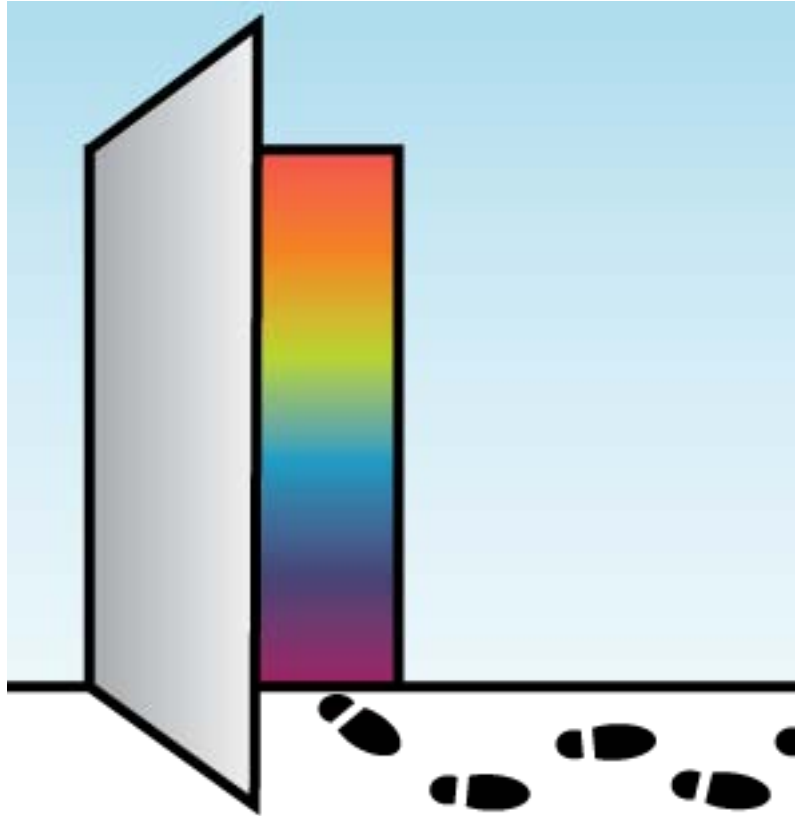
خلاصه اینکه آنها سه ماه خیلی خوب را با هم سپری کردند. از قضا در این مدت هم اتاقی حسابی شیفته شخصیت دوست ما شده بود و پذیرش و شناخت خوبی بین آنها به وجود آمده بود. دوست ما میدانست که این رابطه خوب یک رابطه موقتی و مدت دار است و بنا بر شرایط طرفین و طبیعت زندگی در پانسیون، امکان تداوم زیادی ندارد. دوست ما بعد از چهار ماه باید آنجا را ترک میکرد. این بود که در پایان آخرین روزی که در پانسیون گذراند هم اتاقی اش را به شام دعوت کرد.

آنها آخرین لحظه های خود را نیز با خوبی و خوشی سپری کردند. سه روز بعد از خداحافظی و ترک پانسیون، دوست ما ایمیلی به هم اتاقی سابقش فرستاد و در آن ضمن ابراز دلتنگی برای او و یادآوری خاطرات خوب گذشته، برای او آشکار سازی کرد!

حتماً میتوانید باقی این ماجرا را حدس بزنید؟ هم اتاقی ابتدا خیلی شوکه شده بود. او مدام با خودش فکر میکرد که: «یعنی من چند ماه با یک همجنس گرا زندگی کردم؟ پس چرا او هیچ گاه طوری رفتار نکرد که

من حتی شک کنم؟ وای خدای من! من حتی در حضور او نیمه برهنه میشدم. حتی نزدیک به او می خوابیدم! با او بیرون میرفتم. با او غذا میخوردیم. با او قدم میزدیم. با او در مورد مسایل شخصیم صحبت میکردم. اما... او شبیه هیچ کدام از تصورات من نبود...! از نظر روانی کاملاً سالم به نظر می رسید! آدم قوی و بدون عقده ای بود! هیچ وقت از نگاه های او معذب نشدم! هیچگاه... اهل شب گردی و قمار و بد مستی هم که نبود! آدم بی قیدی نبود... برای خودش چهارچوب و مرز داشت... حتی به اصولی پایبندی داشت که بعضاً من جدی نمی گرفتم شان...! خلاصه اینکه شبیه تصورات ذهنی من از همجنس گراها نبود...!»

این، نمونه ای از یک اشکار سازی موفق است. چرا می گوئیم موفق؟ به چندین دلیل: اول اینکه تاثیرگذار است. چهره ای که دوست من از خودش در این مدت بروز داده بود به قدری مثبت و درخشان بود که باعث شد هم اتاقی اش انگیزه پیدا کند تا در مورد همجنس گرایی بیشتر بداند. این دو آدم دیگر بنا نبود یکدیگر را ببینند. دوست من از زندگی هم اتاقیش خارج شده بود. بنابراین هیچ فشاری برای تداوم رابطه وجود نداشت. هم اتاقی صرفاً به دلیل آگاهی بیشتر در این مورد



زندگیم اهمیت دارد که بخاطر آشکار کردن گرایشم، دوستی ام با او را از دست بدهم؟

اشتباهاتی که دوستان همجنسگرای ما در جریان آشکار سازی شان مرتکب میشوند بیشتر در پاسخ به این سوال رخ میدهد. اغلب ما در این مرحله با احساسات شدیدی مواجه میشویم که تصمیم گیری درست را برایمان دشوار میسازد. گاه دیده میشود که آنها میگویند: «من همینم که هستم! هرکس مرا دوست دارد باید واقعیت وجودی مرا بپذیرد. اگر هم نمیتواند خب بهتر است همین حالا راه ما از هم جدا شود.» این یک نتیجه گیری احساسی است. شما باید اولاً ضرورت آشکار سازی و ثانیاً زمینه اعتقادی، شخصیتی فرد را در نظر بگیرید.

بعضا از دوستانی میشنوم که میگویند من در کلاس (در حضور همه همکلاسی هایم) آشکار سازی کردم! این حرکات بیشتر احساسی و از سر هیجان هستند و در درازمدت - به ویژه در فرهنگ بسته ی جامعه ما- پیامدهای جالبی ندارند. شما نمیتوانید در ارتباط با یک جمع همانند یک فرد رفتار کنید. اینگونه موارد در درازمدت بیشترین میزان پشیمانی را بار می آورند.

واکنش های رایج افراد بعد از آشکار سازی خصوصاً اگر با واکنش منفی، طرد امیز یا اجتناب دیگران مواجه شوند عبارتست از احساس تنهایی، خود-دلسوزی کردن، خود را حق به جانب دانستن و خشم. در شماره بعد درباره این واکنش ها و نیز اختصاصاً در باره آشکار سازی برای خانواده صحبت خواهیم کرد. تجارب آشکار سازی خود را با ما در میان بگذارید.



خونه، شرکت (محل کار) و عکس العمل ها متفاوت بوده شدید ترین و بدترینش عکس العمل مادرم بود که خیلی راحت آرزوی مرگمو کرده بارها و بارها با اینکه خودش تحصیل کرده و بازنشسته ی آموزش و پرورش. من از اون دسته از همجنسگراهایی هستم که بارها و بارها این جمله رو از مادرم شنیدم که خطاب بهم گفته: حتی حیوانات هم میدونن که باید به جنس مخالفشون علاقه داشته باشن ولی تو نمیدونی!

برای همه ی اعضای خانواده ات آشکار سازی کردی؟
از اعضای خانواده فقط و فقط برای دامادمون آشکار سازی کردم. بقیه خودشون فهمیدند. من فقط یه خواهر دارم که ۶ سال ازم بزرگتره.

فرض کنیم جواب شما این است: «خب... او بهترین و نزدیکترین دوست من است. فکر میکنم صمیمیت ما به حدی رسیده که دیگر بین ما هیچ چیز پنهانی و هیچ راز مگویی وجود ندارد و آنقدر با او احساس نزدیکی میکنم که حس میکنم باید این آخرین نقاب را هم بردارم تا دیگر بین ما هیچ پرده و فاصله ای نباشد...» حالا باید از خودتان بپرسید که آیا او هم نسبت به شما همین حس را دارد؟ آیا او هم معتقد است که شما بهترین دوستش هستید؟ آیا او هم دیگر هیچ چیز مگو و راز پنهانی از شما ندارد؟ اگر پاسخ به این سوال مثبت باشد، به نفع شماست. ولی اگر چنین نباشد، این آشکار سازی ممکن است برای شما از نظر عاطفی آسیب زا باشد. شما با یک نفر به قدری احساس نزدیکی میکنید که نهانی ترین راز زندگیتان را به او میگویید در حالی که در زندگی او چنان فرد معمولی و درجه دومی هستید که او به سادگی شما را کنار میگذارد و این افشاگری شما بیشتر از چند دقیقه ذهن او را مشغول نمی کند.

مقصود از این مثال این نیست که شما باید فقط برای افراد دوستان خیلی صمیمی تان آشکار سازی کنید. بلکه منظور این است که باید هر احساس و جریانی که در رابطه بین شما هست دو طرفه باشد. شما باید برای او حدی از اهمیت را داشته باشید تا به خودش زحمت بدهد در مورد گرایش شما و رازی که برایش فاش کرده اید کمی فکر کند. در درجه بعد باید احتمالات را بررسی کنید. فرض کنید که دوست شما به شدت در برابر گرایش شما واکنش منفی نشان داد و خواست که سریعاً این رابطه را قطع کند. به این فرض که میرسید باید یک تصمیم مهم بگیرید...: آیا آشکار سازی برای این دوست آنقدر در

دور افتاده

پورشاه یکی از خواننده های مجله، وقتی پرونده ی آشکار سازی اقلیت رو در شماره قبل مطالعه کرد، تصمیم گرفت تجربیات خودش رو درین زمینه در اختیار دیگر دگرباش ها قرار بده، همچنین در آخر مصاحبه، نظر روان پزشک متخصص رو درباره تجربه ی پورشاه و راهکاری که پورشاه بهتره در پیش بگیره میخونیم.

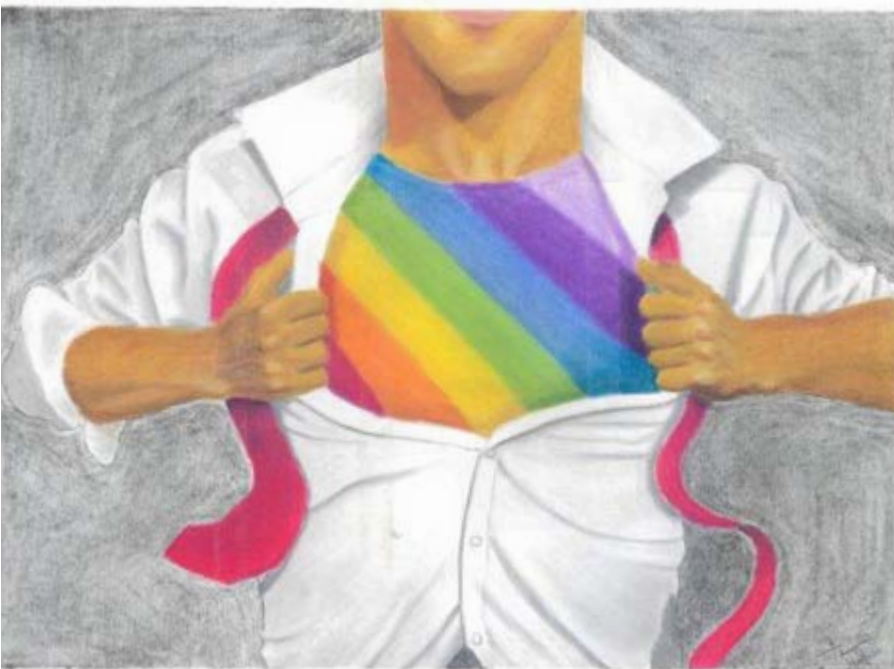
آرش سعدی

پورشاه گفتی تجربیات خیلی بدی از آشکار سازی داشتی، اینقدر بد که وقتی ازت خواستم که تعریفشون کنی، گفتی یادآوریش فقط و فقط مایه ی آزارت میشه. اگر ممکنه بعد از اینکه خودت رو به معرفی کوتاه کردی، در مورد تجربه ات از آشکار سازی برامون بگو.

افسرده هستم. داروهای ضد افسردگی مصرف میکنم با اینکه هنوز سی سال از عمرم نگذشته. کارشناس ارشدم و در حال حاضر شاغلم. به دلایل مالی و اینکه دلم میخواست توی خارج ادامه تحصیل بدم، از شرکت توی دانشگاه برای دکتری منصرف شدم. تقریباً توی تمام مراحل زندگیم آدمهای دگرجنسگرایی بوده و هستند که از گرایش جنسی ام باهاشون صحبت کردم؛ راهنمایی، دبیرستان، دانشگاه،

میدونم که فقط خیلی خاصه! بهتره درین مورد نظر کارشناس بالینی رو در آخر بشنویم. تلاش هم کردی متقاعدشون کنی که گرایش تو یک گرایش طبیعیّه؟

مادرم همیشه اینو بهم میگه: اگه بین یه پسر و دختر یک کوه فاصله باشه، باید بین دو تا پسر ۷ تا کوه فاصله باشه، آرش جان کسی که خودش رو به خواب بزنه و نخواد بیدار بشه، نمیشه بیدارش کرد. الان توی خونه کوچکترین اشتباهم به حساب همجنسگرا بودنم گذاشته میشه و همه چیز رو به گی بودنم ربط میدن چیزهای کاملاً نامربوط. مثلاً یه سرماخوردگی ساده رو به گی بودنم ربط میدن. حدود چند ماهی هست که تازه بهتر شده وگرنه قبل از اون که حتی بشقاب و قاشق و چنگال و لیوانم هم جدا بود و جدا شسته میشد. یعنی با من مثل یک موجود نجس برخورد میشد اما حالا یه کم بیشتر از قبل مراعات منو میکنند.



آیا تغییر رفتار خانواده ات به خاطر این بوده که تو دوباره نقاب به چهره زدی تا اونها فکر کنند تو دیگه همجنسگرا نیستی؟

نمیدونم. فکر نکنم از تغییر رفتار من بوده باشه. نه! هزار یه مثال بزنم، مثلاً همین امشب که یه کم دیرتر رسیدم خونه، اولین واکنش مادرم به محض اینکه سلام کردم این بود: باز هم انگاری داری برمبگردی به اون دورانی که روان دهش بودی و قرص مصرف میکردی! باز هم زدی به بی آبرویی و با یه مشت بچه میگردی؟! نمیدونه که الان هم قرص مصرف میکنم. تنها تغییری که میتونم بگم داشتم این بوده که وانمود کردم که دیگه قرص مصرف نمیکنم (چون مادرم خیلی حساسه و میگه اون قرصها منو از خود بیخود میکنن و اختیارمو از دست میدم) و اینکه فکر میکنم با همه گی های تبریز قطع رابطه کردم و فقط سرم به کارم گرمه.

چی شد که کلاً تصمیم گرفتی برای اعضای خانواده ات آشکارسازی کنی؟

من پارسال رفتم ترکیه، اوضاع اقتصادی شرکتمون بد بود؛ یه جورایی ورشکسته شده بودیم. مدیرعاملمون با چند تا از بچه ها تسویه حساب کرد و به منم گفت با نصف حقوق فعلیت اگه حاضری ادامه بده، بیمه هم قطع شد. اون روزها خیلی فشار روم بود پاسپورتمو تازه گرفته بودم. بهش گفتم میخوام یه مدتی برم ترکیه آب و هوا عوض کنم و به پیشنهادت فکر کنم. رفتم ترکیه...

از قبل هم با دوستان دگرباشم ارتباط داشتم. یک هفته استانبول بودم که یکی از بچه های خودمون اومد به دیدنم از کایسری صرفاً به خاطر من. از قبل میشناختم همو، الان رفته کانادا. بهرحال، اومد استانبول و روی مخ من کار کرد! گفت تو که حالا وضع شغلیت اینطوریه بیا یه سر بریم خونه منو ببین، بچه ها رو ببین، یکی از وکلای پناهجوها هم الان اونجاست، اونو هم از نزدیک ببین و...

اولین اشتباهم: باهاش رفتم. دومین اشتباه: تصمیم احمقانه ای گرفتم که بمونم و برم یوان خودمو معرفی کنم. سومین اشتباه: پشیمون شدم و برگشتم. در مورد سوال هم بگم که آشکار سازیم به دامادمون همون موقعی بود که در حال اقدام برای پناهندگی بودم، مادرم هم به خواسته خودم رفته بود از کمد یک سری مدارک برداره که با دیدن سی دی ها و آلبوم خصوصیم که تهیه کرده بودم، فهمیده بود که گی هستم. هرچند که از رفتار و حرکات من هم از قبل به یه چیزهایی شک کرده بود و پیش ذهنیتی داشت. مادرم هرچی بدونه محاله که به خواهرم نگه، اینجوری شد که خواهرم هم فهمید. کلاً من یه جورایی با زندگی شوخی کردم (مخصوصاً سال ۹۰) و چند تا تصمیم خام گرفتم که زندگی هم حسابی تلافی کرد و مقصر اصلی هم خودم هستم.

عکس العملشون چی بود؟

مادرم گفت: تصمیم خوبی گرفتی که رفتی ترکیه! برو و پشت سرت رو هم نگاه نکن. هرچقدر از ایران دورتر باشی بهتره. تو اگه برگردی ایران، مایه ننگ خانواده میشی. حدود ۳ هفته که اصلاً باهام حرف نزد. بعدش با خواهش و التماس و اصرار خواهرم اومد نت و کلی توهین بارم کرد و اینکه: تو که این بیماری رو داشتی چرا به من که نزدیکترین رفیقتم نگفتی که ببرمت دکتر تا علاجت کنیم؟ در ادامه حرفاش بهم گفت برگرد ایران. همه ما وقتی جوون بودیم اشتباه کردیم. اینم اشتباه تو بود. کمکت میکنم خوب میشی. خودم برات یه دختر خوب سراغ دارم و ازین دست حرفا. مسخره است، نه؟

دگرباش ها خواستی درمان کنی خودتو!

با اینکه اطلاعاتی نداشتم ولی همیشه دوست داشتم این حسمو. یعنی عاشقش بودم؛ با همون لجبازی های نوجوانی و جوانی که آدم با یه چیزی لج میکنه و خودشو برتر میبینه. همیشه به حس و گرایشم افتخار میکردم. با اینکه اون موقع مذهبی بودم و فکر میکردم دارم گناه میکنم، ولی بازهم دوش داشتم. فکر میکردم یه چیزی هست که منو از دیگران جدا میکنه و عامل برتری من به دیگرانه واسه همین هیچ وقت به چشم کمبود یا مریضی بهش نگاه نکردم که در صدد درمانش باشم. من فقط و فقط بخاطر وز وز گوش و به توصیه متخصص گوش و حلق و بینی رفتم پیش روانپزشک که در جلسات مداومی که داشتیم بحث همجنسگراییم مطرح شد. اون هم انصافا دکتر خوبی بود. گفت: تو نمیتونی اینجا دوام بیاری، توی ایران نمون، یه چیزی رو بهونه کن و برو! اگه نتونستی و مجبور شدی بمونی، تبریز نمون و برو تهران. بهرحال از خانواده دور باش. اون قرصها رو هم بخاطر کنترل فشارهای روحی بهم تجویز کرد.

الان داری چه جور زندگی میکنی؟ وقتی برگشتی از ترکیه تا حالا منظورمه، با خانواده یا مستقل؟

مثل ربات! با خانواده! مگه میشه مستقل بشم؟! واسه هر یک دقیقه دیر کردنم باید دلیل داشته باشم؟ عمرا! امکان نداره که من یک شب تا صبح بیرون از خانه باشم.

از ترکیه که برگشتی چطوری رفتار کردن باهات؟ دلتنگ بودن آیا؟

نه اصلا! مادر و پدرم که شدیداً مخالف برگشتنم بودند.

پدر؟ از پدرت چیزی نگفتی! برای اون هم کامینگ اوت کردی؟

نه! من چیزی در مورد گرایشم بهش نگفتم و حس میکنم که مادرم هم چیز خاصی نگفته بهش چون که پدرم به روم نیاره این قضیه رو. نمیدونم که چیزی فهمیده یا نه ولی مادرم از همون اول گفت که به پدرم چیزی نمیگه چون اگه بفهمه از چشم پدرم حسابی می‌افتم.

جریان قرص مصرف کردن چیه؟ چه جوری شد که تصمیم گرفتی قرص ضد افسردگی مصرف کنی؟

من برای تحصیل از سال ۸۱ تا ۸۸ خارج از شهر محل سکونتم بودم. دو سال آخر رو فقط روی پایان نامه ارشد کار کردم و اکثراً توی این دو سال در حال رفت و آمد دانشگاه و خونه بودم. تا اون موقع هیچ اطلاع مفیدی از گرایش خودم نداشتم، فکر میکردم مریضم. فکر میکردم فقط منم که تو این دنیا اینطوری خلق شدم و احساس میکردم که دارم گناه میکنم. اون موقع لپ تاپ و اینترنت نداشتم تو خونه، فقط توی سایت دانشگاه واسه سرچ کردن مطالب علمی هر ماه ۳۰ ساعت

اینترنت داشتیم. توی اون فضا بودم و از همه دنیا بی خبر. تا اینکه بالاخره فشار عصبی زد به گوش راستم و دچار وز وز گوش شدم. رفتم دکتر و بعد از کلی آزمایش و اسکن و ... بهم گفت که مشکل عصبی و روحی هستش و باید بری پیش روانپزشک. حدود ۱۰ درصد از شنوایی گوش راستم برای همیشه کم شد و دچار وز وز گوش شدم و ۲۴ ساعت توی گوش راستم صدای وز وز میشنوم. بهرحال پیش روانپزشک رفتم و بعد از چند جلسه جرات کردم که از حس و گرایشم بهش بگم، اونم چند تا توصیه کرد و مصرف فلوکستین رو هم اون بهم تجویز کرد. از اون موقع تا حالا به صورت دوره ای قرص مصرف میکنم و اینکه ... طبق معمول یه بار مادرم قرصها رو دید و یک ورق از اونا رو براشت و رفت تحقیق

کرد و متوجه شد که چی مصرف میکنم و کلی داد و دعا و مرافه...

تو مگه قرصا رو برای درمان گرایشتم نمیخوردی؟ پس چرا مادرت باهات دعا و مرافه راه انداخت؟

نه آرش! به مادرم که نگفتم واسه چی میخورم، توجه کن که مادرم پارسال متوجه گی بودن من شده ولی من از ۸۵ بصورت دوره ای قرص میخورم. درضمن کی گفته که من اونا رو بخاطر گرایش جنسیم میخورم؟

چون گفتمی اطلاعات کمی داشتی گفتم شاید مثل خیلی از



مادر من شدیداً سنتی و مذهبی و من دیگه بچه نیستم و ۲۹ سالمه. چرا باید واسه یک ساعت دیر کردن کلی جواب پس بدم؟ چرا نمیتونم یک شب بیرون از خونه باشم؟ یعنی اینقدر سابقه ام رو خراب کردم که با هر دیرکردی فکر میکنن سرم جایی گرمه؟!

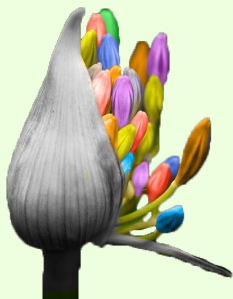
در آخر توصیه ای برای کسانی که میخوان آشکارسازی کنن با خانواده شون داری؟

من در حد توصیه کردن نمیبینم خودمو ولی تجربه ای که دارم اینه که حداقل در مورد خودم، آشکارسازی هیچ دردی رو درمون نکرد بلکه کلی هم درد اضافه کرد. واسه آشکار سازی نباید عجله کرد وقتی که واجب نیست.

از این کامینگ اوتها چه چیزی بیشتر از همه آزارت میده؟ اینکه هر اتفاقی که رخ میده، به حساب گی بودنم گذاشته میشه و اینکه یکی از دوستان صمیمیم که از اول دبیرستان باهم صمیمی بودیم، روزی که فهمید گی هستم، حتی حاضر نشد باهام دست بده و خیلی رک بهم گفت که ازت چندشم میشه و نمیتونم بهت دست بزنم!

این مشکل رو به کارشناس بالینی مجله می سپرم که راهنمایی ات کنه، آیا مسئله ی دیگه ای هم هست که نیاز به راهنمایی داشته باشی؟

من خیلی دوست دارم بدونم که در قبال مادرم چی کار میتونم بکنم؟!



راز اقلیت

پاسخ کارشناس صدرا اعتمادی (روان شناس بالینی)

داری این کار را بکن. بعد، توی یکی از موقعیت هایی که به خاطر دیر به خانه رفتن یا موارد مشابه پا تو جر و بحث کردند، میتونی جروب بحث را بهانه کنی و خانه را موقتاً ترک کنی. سپس سعی کن توی مدت تنها زندگی کردنت تلاش کنی تا از طریق چند واسطه ای آگاه به آنها راجع به گرایش جنسی اطلاعات بدهی. مثلاً اگر دوباره برای پیغام فرستادند که میخواهند معالجه ات کنند یا به هر نحوی دوباره با تو ارتباط برقرارکنند، بهتر است به آنها پیشنهاد بدهی که نزد دکترت بیایند. تو باید قبل از آشکارسازی به خانواده ات اطلاعات میدادی. باید خانواده ات را نزد همان دکتر آگاهی که تعریف کردی میبردی تا آگاهشان میکرد. خودت را جای مادر بگذار و فکر کن واقعاً کسی از چند نسل قبل که در جو هموفوب و مرد سالار جامعه ایران زندگی کرده و اطلاعاتی هم نگرفته مگر میتواند واکنش دیگری غیر از این داشته باشد؟ به یاد داشته باش که توحی اگر همجنس گرا هم نبودی در سن سی سالگی ماندنت در خانه ی پدری به احتمال زیاد موجب به وجود آمدن یک سری مشکلات و اختلافات با خانواده می شد. والدین دوست دارند فرزندانشان را سروسامان دهند و از دیدن یک فرزند مجرد در خانه که دیر می آید یا بی هدف و سرگردان است، دچار نگرانی میشوند. بطوری که ممکن است بخواهند مدام او را کنترل کنند. به خصوص اگر بدانند که او بخاطر گرایشش در خانه مانده است و قصد ازدواج هم ندارد! بنابراین همان طور که تو اگر همجنس گرا هم نبودی قاعدتاً اکنون دیگر باید زندگی مستقل خودت را تشکیل میدادی، بهتر است حالا هم همین کار را بکنی و تمام مشکلات را به گردن گرایش نبندازی. مستقل زندگی کن و درعین حال ارتباطت را با خانواده ات قطع نکن.

دوست عزیز سلام

همون طور که خودت هم اشاره کردی اولین و بزرگترین اشتباهت این بود که هدفی از آشکارسازی ات نداشتی و بی گذار به آب زدی. یک سری پی احتیاطی ها کردی که مسئولیت آنها متوجه خودت است. اصلاً چرا به دامادتان مسئله گرایش را گفتی؟ چرا آلبوم ها و عکس های شخصی ات را با بی احتیاطی جایی گذاشتی که مادرت پیدا کند؟ خانواده ی تو مثل هفتاد درصد خانواده های همجنس گرایان ایرانی از ان دست خانواده هایی هستند که ما اصلاً توصیه نمیکنیم هیچ وقت برایشان آشکارسازی شود. تعجب میکنم تو که آدم تحصیل کرده ای هستی با چه تصویری این کار را کردی؟ خصوصاً اینکه گفتی در طول زندگی در دوره راهنمایی، دبیرستان، دانشگاه و محل کارت بارها آشکارسازی کرده بودی. پس با واکنش های منفی بیگانه نبودی و میدانستی که وضعیت برای خیلی از هم نسل های خودت هم قابل درک نیست چه برسد به کسی مثل مادرت که متعلق به دو سه نسل قبل تر و فردی سنتی هست. از نظر من یکی دیگر از مشکلات اساسی زندگی تو وابستگی به خانواده ت است. ترکیه این فرصت خوب را برای فراهم کرده بود که از آنها فاصله بگیری ولی متأسفانه این فرصت را از دست دادی. حالا با تحصیلات فوق لیسانس چرا معطل هستی؟ بهتر است کم کم پس انداز کنی و برای مستقل شدن و جدا زندگی کردن از خانواده ات اقدام کنی. این کار را باید بر خلاف آشکارسازی ات، خیلی سیاستمدارانه و تدریجی انجام بدهی. سعی کن سرمایه ای جور کنی و تا میتوانی پس انداز کنی. به هیچکدام از اعضای خانواده ت حرفی در مورد این تصمیم نزن. وقتی احساس کردی از نظر مالی شرایط اینکه خانه یا اتاقی بگیری

پرستش هایی از کارشناس

بزرگ تر بود مطلع کرده. من معاف شدم اما هنوز خواهرم به من شک داشت. برایشون از گی بودن و این چیزا تعریف کردم و سعی کردم اون ها رو با دنیای خودم به صورت غیر مستقیم آشنا کنم ولی یک روز که بخاطر ول کردن درس بهم فشار آوردن جلوی مادرم عصبی شدم و گفتم من گی هستم و بخاطر همین تو نوجونی درون گرا شدم. همه تقصیر ها رو گردن گرایشم انداختم. توی اون بگو مگوی پیش اومده همه شوکه شدن. از فردای اون روز حرف های هوموفوب گونه شروع شد و من هی سعی کردم اون ها رو دفع کنم. از همه بدتر وضعیت مادرم بود که هم درون گراست و توی خودش میریزه و هم این که سنش بالاست و سال ها خانه دار بوده و این موضوع براش یک تابوی بزرگ بوده. پشیمونم از این کارم و دوست دارم از این وضعیت خارج بشم. توی شهرستان ما روان پزشک یا روان شناس خوب نیست تا با خانواده ام اونجا بریم و صحبت کنیم. بابام هنوز نمی دونه. من همش میترسم بابام بفهمه و از خونه بیرونم کنه. برای همین همش دنبال راه حل میگردم اما چیزی به ذهنم نمیرسه. ممنون میشم راهنمایی کنید. درباره کمک به تغییر افکار هوموفوب مادرم هم اگه میشه راهنمایی بفرمایید. خیلی ممنون

حسن پرشین

باتشکر از مجله محترمتون که به این موضوع مهم و مساله ساز می پردازه. من تصمیم گرفتم داستان کامینگ اوت خودمو بنویسم تا شاید بتونه برای هم حس هام یک کمک باشه و همین طور برای خروج از وضعیتی که دارم راهنمایی بخوام. وقتی خودم رو پذیرفتم وارد یک دنیای جدید شدم. دنیای من توی یاهو میگذشت و بعد شبکه های اجتماعی. زندگی من از واقعیت دور شد و سعی کردم تو اون فضا چیزی که دوست دارم باشم. نتونستم درسم رو خوب بخونم با این که هوشم خوب بود. تا این که مشمول شدم و باید سربازی میرفتم. می دونستم نمی تونم توی سرباز خونه ها خودم رو کنترل کنم و فاجعه برام اتفاق می افتاد و یکی از بچه ها درباره معافیت گی گفته بود. تصمیم گرفتم برای معافیت اقدام کنم. اون زمان می گفتن فقط باید مطب فلان دکتر بری تا تاییده بگیري که الان متوجه شدم لازم نبوده فقط اونجا برم. دکتر اون کلینیک مجبور می کرد حتما خانواده متقاضی هم همراه طرف ویزیت بشه. من بخاطر سربازی مجبور شدم یکی از اعضای خانواده ام رو ببرم. خواهرم پرستاره و خیلی روشن فکر بود. با اون صحبت کردم و گفتم برای معافیت گی می خوام اقدام کنم اما بهش نگفتم من خودم گی هستم. از اون روز به بعد رفتارم رو زیر نظر گرفت. بعدا متوجه شدم خواهر دیگم رو که



راز اقلیت

پاسخ کارشناس
صدرا اعتمادی
(روان شناس بالینی)

استقبال میکنند؟ یا او را مایه ی نکبت و بدبختی فرزندشان میدانند؟ حسن عزیز! من با دوستان همجنس گرای زیادی سروکار داشته ام که همگی دربهترین دانشگاههای ایران تحصیل کرده اند یا بالاترین رده های شغلی را دارند. بنابراین گفته ی تو را مبنی بر اینکه گرایش دلیلی عدم موفقیت تو بوده نمیتوانم بپذیرم. ممکن است دهها عامل در زندگی شخصی تو وجود داشته که باعث شده نتوانی ادامه تحصیل بدهی ولی با اطمینان میتوانم بگویم که گرایش تو به تنهایی نمیتوانسته عامل آن باشد. راستش را بخواهی از خواندن سرگذشت تو متعجب نشدم چون چنین آشکارسازی بی برنامه ای نمی توانست نتیجه ای بهتر از این داشته باشد. در مورد ترست از آگاهی پدر، هیچ دلیلی ندارد پدرت از ماجرا آگاه شود. میتوانی از مادر و خواهرانت بخواهی رازت را حفظ کنند. ضمن اینکه اگر آگاهی کلی خانواده را بالا ببری آنها میتوانند به تو کمک کنند. درمورد کمک به تغییر افکار مادرت باید حتما از کمک یک متخصص استفاده کنی. این متخصص میتواند همکار پزشک خواهرت در محل کار باشد. نهایتا اگر موفق نشدی من میتوانم از طریق مشاوره تلفنی به تو کمک کنم و با مادرت صحبت کنم. میتوانی با ایمیل مجله در تماس باشی.

دوست خوبم همان گونه که در پرونده آشکارسازی اشاره شد گاه ضرورتی برای آشکارسازی وجود ندارد. اما گاه دوستان گی برای اموری مانند معافیت سربازی ناچار میشوند که خانواده ی خود را مطلع کنند. در این مواقع بهترین راهکار آن است که اعضای جوان تر خانواده را برای آشکارسازی انتخاب کنید (منظور از اعضای جوانتر بچه ها نیستند! بلکه یک فرد بالغ جوان است که دیگران برای حرفش ارزش قایلند!). همان گونه که تو در ابتدا خواهرت را آگاه کردی. این تصمیم درستی بود. یعنی انتخاب کسی که هم امروزی تر و کمتر سنتی است و هم زمینه ی آشنایی با مسایل طبی را دارد (پرستار است). اما تو یک سری اشتباهات هم داشتی. اول اینکه در هنگام عصبانیت و بدون برنامه ریزی قبلی و به شکلی کاملا احساسی دست به آشکارسازی زدی. دوم اینکه برای توجیه عدم موفقیت در تحصیل، گرایش را بهانه کردی. تصور کن که میخواهی دوستی را به خانواده ات معرفی کنی. علاقمندی که خانواده از او استقبال کنند و او را بپذیرند. ایا به خانواده ات میگویی که این (دوست) کسی است که باعث وبانی مشکلات تحصیلی و رفتاری من است؟! به نظرت با گفتن چنین حرفی خانواده ات میتوانند دوست تورا بپذیرند؟ آیا از او

من وجود دارم



جودی فاستر:
هزاران سال پیش،
در عصر حجر آشکار سازی کردم!

این اسم بهره گرفت. تنها ۳ سال داشت وقتی برای اولین بار جلوی دوربین برای تبلیغات رفت و در ۵ سالگی اولین نقش کوتاه خود را در ۲ قسمت از یک سریال تلویزیونی (Mayberry R.F.D) اجرا کرد. با بازی به عنوان نقش مکمل در فیلم راننده تاکسی (Taxi Driver) مطرح و نامزد بهترین نقش مکمل در Academy Award شد و با بازی زیبای خود در سکوت بره ها (The Silence of the Lambs) که سه جایزه ی معتبر جهانی را برایش به ارمغان آورد، بر شهرت خود افزود. در سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) از دانشگاه Yale در رشته ی ادبیات فارغ التحصیل شد. او علاوه بر زبان انگلیسی، به فرانسوی نیز آشنایی کامل دارد و نقش کوتاهی در یک فیلم فرانسوی (A Very Long Engagement) داشته است. همچنین زبان آلمانی و اسپانیایی را می فهمد و کمی با ایتالیایی آشنایی دارد. بعد از گذران تقریباً همه عمر خود در هالیوود به عنوان بازیگر، کارگردان و تهیه کننده، دریافت سه جایزه ی افتا (British Academy of Film and Television Arts) و سه جایزه ی گلدن گلوب (Golden Globes)، همچنین برنده و نامزدی برای جوایز متعدد دیگر، اکنون یکی از معتبرترین چهره ها در سینمای آمریکا است و بالاترین دستمزد ها را برای ایفای نقش به او پیشنهاد و پرداخت می شود.

❖ قطعاً هر کسی کمی به فیلم و دنبال کردن بازیگران بزرگ دنیا علاقمند باشد، نام و چهره ی جودی فاستر برایش آشنا خواهد بود. جودی فاستر یکی از هنرمندان قدیمی، محترم و معتبر سینمای هالیوود است که این روز ها بیش از پیش نامش بر سر زبان ها افتاده است. اما این بار نه برای درخشیدن در یک فیلم یا سریال تلویزیونی با قصه ای خیالی، بلکه برای درخشیدن در سخنرانی خود در مراسم گلدن گلوب امسال (۲۰۱۳) آمریکا. سخنرانی متحیر کننده ای که بعد از سال ها، مهر پایانی بر شایعات پیرامون این بازیگر برجسته زد. به همین مناسبت «من وجود دارم» این شماره را به این هنرمند اختصاص دادیم.

پرهاما

جودی فاستر: لزبین پر جرات، هر چند با تاخیر!
۱۹ نوامبر ۱۹۶۲ (۱۳۴۱)، روز آغازین هفته بود که آلیشیا در لس آنجلس کالیفرنیا متولد شد. اولین سختی در زندگی اش حتی قبل از متولد شدنش برایش رقم خورد؛ جدا شدن پدر و مادرش، ۳ سال قبل از به دنیا آمدن آلیشیا. خواهر و برادر آلیشیا نام مستعاری برای او انتخاب کرده بودند، «جودی» که او در زندگی حرفه ای خود از

Cydney Bernard شد و در آنجا از Entertainment با عنوان «سیدنی زیبای من» تشکر کرد. آنها در سر صحنه ی فیلم Sommersby در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) با هم آشنا شدند و به اتفاق یکدیگر دو پسر به نام های Charles و Christopher را بزرگ کردند. جودی همیشه از اظهارنظر در رابطه با همجنسگرا و لژیون بودن خود تا کنون خودداری می کرده است. جودی و سیدنی (Cydney) در سال ۲۰۰۸ (۱۳۸۷) از هم جدا شدند و جودی در مراسم گلدن گلوب اعلام کرد که مجرد است.

جودی یک Atheism است و البته اظهار داشته که احترام بسیار برای تمامی ادیان قایل است و زمان بسیاری را صرف خواندن متون مقدس کرده است.

جودی از سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) تا کنون جلوی دوربین هالیوود درخشیده است. پروژه ای که هم اکنون روی آن کار می کند بازی در فیلم سینمایی بهشت (Elysium) در کنار مت دیمون (Matt Damon) است که در ۹ اگست ۲۰۱۳ به روی پرده خواهد رفت و دوست داران جودی می توانند بعد از دو سال شاهد هنرنمایی این بازیگر برجسته و قدرتمند باشند.

منابع:

<http://www.tcm.com>

<http://www.imdb.com>

<http://hollywoodlife.com>

<http://www.youtube.com>

<http://www.dailymail.co.uk>

<http://www.thebiographychannel.co.uk>

وی در سخنرانی بهت آور خود، در مراسم گلدن گلوب امسال (۲۰۱۳) به عنوان یک لژیون رسماً آشکارسازی کرد. وقتی که او از مادر خود تقاضا کرد آشکارسازی عمومی او را بپذیرد، تقریباً اشک در چشم همه ی مهمانان جمع شده بود. او سخنان خود را اینگونه آغاز کرد: «امشب یک سخنرانی آشکارسازی بزرگ داریم.» و ادامه داد: «من قبلاً آشکارسازی کردم، هزاران سال پیش در عصر حجر. روزهای قبل که یک دختر جوان شکننده برای خانواده و افراد مورد اعتماد خود و همکارانش هویت جنسی خودش رو آشکار کرده و به تدریج به اینکه دیگران و تقریباً هر کسی که با اون ملاقات می کرده رو [به عنوان یک همجنسگرا] بشناسند، افتخار کرده. اما امروزه ظاهراً از هر شخصیت شناخته شده ای انتظار میره که زندگی خصوصی و شخصی اش رو در مصاحبه های خبری در میون بگذاره.»

این سخنرانی قطعاً برای همه بسیار غیر قابل پیش بینی و تعجب برانگیز بود نه برای ماهیت سخنرانی بلکه برای اینکه جودی همیشه بسیار بسیار در خصوص افشا کردن جزئیات زندگی خصوصی اش محتاط بود و همیشه همه آن را محترمانه پذیرفته بودند.

این هنرمند ۵۰ ساله در ادامه گفت: «من رو ببخشید اما اون شخص [سابق] من [واقعی] نبودم و هرگز نخواهم بود. اما لطفاً از من حمایت کنید و گرنه شوی واقعیت (reality show) من خیلی خسته کننده می شه! اما جدا از شوخی شما یک شخصیت عمومی و شناخته شده از کودکی داشته باشید؛ اگر شما ناچار باشید برای احساس کردن یک زندگی واقعی، صادقانه و طبیعی بجنگید؛ در این صورت شاید شما مجبور باشید حریم خصوصی هر چیز را حفظ کنید.»

در سال ۲۰۰۷ جودی برنده ی جایزه Women in



هویت کوئیر

بخش نخست

هویت کوئیر مجموعه مقالاتی از مسعود ایرانی است که در صفحه شخصی فیسبوک خود منتشر کرده است. از ایشان اجازه گرفتیم تا مجموعه مقالاتشان را در دفتر مقالات به یادگار بگذاریم. در این شماره دو بخش «هویت کوئیر» و «در چیستیِ هویت کوئیر» را می‌خوانید.

کوئیر، هویتِ خویش را هزینه‌ی سایه‌های این دال‌های اعظم نسازد. فوقِ صفرِ واژن‌ها و مقعدهای مصرف، نباید هزینه‌های هویتی را توسعه داد و گرنه در صندوق یکی از همین چرخه‌های مصرف‌گر، به تجزیه می‌روی.

تاریخ کوئیر را در هر آینه‌ای به بازرسی و رصد بنشینیم، با دسته‌ای از همین دال‌ها تصادم خواهیم داشت، چرا که تاریخ و سامانه‌های هترو، کولاژی از این دال‌ها را سرطانی و هیولاوار وسعت و تکثیر بخشیده و بر ارکان خویش استیلا داده است؛ تاریخ درهم جوشی که به نشانه‌گانِ این دال‌ها در مذهب، شیطان، اسطوره، حقیقت، تمدن، سکس، خشونت، طنز و رقص و این روزها به مدیا و ابزار نیز آغشته و آلوده است.

این است که هر جا انگشت می‌چسبانی، به رشته‌ای از شکاف‌ها و تعارض‌های جنسیت محور مثل مردسالاری یا هویت انگاری چون سویه‌های افراطی فمینیست‌ها برمی‌خوری، که جهان را هر یک از زاویه‌ای، به چرک و بو نشانده‌اند. هر جا می‌نگری، چیزی، عفونت ترشح می‌کند؛ شاید ایمان، شاید خونی که در رگ‌های باور به لخته افتاده است، چیزی انگار در حال سقوط است. بسا یک ارزش که در تنشی عفونی با ارزشی دیگر غوطه می‌خورد، مسخ می‌شود و از اقرار جنسیتی و شالوده‌های تمامی گرایش‌های جنسی، به یک میزان قربانی می‌گیرد. تصویری است نادرست که بگوئیم آن که طیفِ آماری‌اش، چون جامعه‌ی هترو، وسیع تر است، کمتر تلفات می‌دهد. نعشی که در بازه‌ی درازدامن تاریخی که بر آن سوار بوده است یارای تاراندنِ مگس‌هایش از پیکر بوگرفته‌اش نیست چسبیدن‌های هیستریک و سادیستی‌اش به فالوس دالِ اعظم، بیشتر در چشم می‌آید.

این که از کدامین کوئیر سخن می‌گوئیم نخستین موضوع و دغدغه‌ی من است؛ کوئیر با چه مختصاتی؟ در چه جهانی و کدامین سپهر معنائیک؟ کوئیر به مثابه‌ی سوژه‌ی شناسا، خودنگر و خویش دریابنده؟ کوئیر ناظر به مضمون و معنا و منش همجنس‌خواهانه که دغدغه‌های غلیظ و مرزبندی‌های پررنگ نه تنها هویتی، بلکه فلسفی و ایدئولوژیک دارد؟ یا کوئیر معطوف به فیگور و استایل و مُد و رتوش که از سوئی زیر گرانس موج اسنوب‌هایی که گفتمانِ پست مدرن برمی‌انگیزد فربه می‌شود و از جانبی دیگر، خاستگاه در تراکم آماری اسپرم‌ها و چگالی وزن بیضه‌هایش دارد؟

مسئله، تنها زیستِ کوئیر نیست که همواره بر لبه‌ی مرزهای سیال زیسته است؛ گاه از حاشیه به متن و گاه حاشیه را بر متن ترجیح داده است به هوای زیستن و دلهره‌ی بودن؛ این دلهره‌های زیستی، امروز به سازمان و تشکیلات و یک دستگاهِ هوموساگر مخوف و مافیایی سترگ گره خورده است که زیستِ اقلیت‌ها را یا درون فرهنگ سازمان دهی می‌کند یا به نابودی خرده فرهنگ‌ها کمر بسته است! همان گونه که جهان به شدت ترانجسیتی می‌شود و به سوی شرم زدائیِ مقوله‌ی جنسیت، اگر نه به تاختن اما بر گام برداشتن، گرم رُوانه همت بسته است؛ در سپهرهای منطقه‌ای نیز عزمی معکوس چشم انداز زیستِ اقلیت‌ها را عموم و زیستِ کوئیر را به طور ویژه در نشیبِ چالش‌های بنیادین هویتی خواهد لغزاند؛ چرا که نظام‌های دگماتیکِ تمامیت خواه، شالوده‌ی همه‌ی معارضات را در دایره‌ای هویتی به تصور می‌کشند، چیزی که دقیقین امروز پاشنه‌ی آشیلِ آن‌ها تواند شد.

مسئله امروز این است که زیر سیطره‌ی دال‌های اعظم جهان امروز؛

انسانی خود پرتاب و غالب کرده است که در امتدادِ ابترِ زیبا شناسی دگرجنس خواهان، بسط و فره‌بی یافته است، بر چرخش زیباشناسی آدمی، پاشنه‌ای دیگر جسته و حفر کرده است و این تعویض مفصل در فقراتِ زیباشناختی مهره داران، به هیچ روی گسیخته از سازوکارهای هورمونیک و ژنتیک و کارکردهای هیپوتالاموس و غدد فوق کلیوی وی نبوده و اساسن خانه کرده در متابولیسم هورمونی و مکانیزم‌های روان تنانه‌ی افراد همجنس‌خواه، شکل و گسترش می‌یابد. کجا سراغ دارید تنوعِ توزیع و ترشح هورمون‌های استروژنیک، بیس و اِشلِ تفسیر اخلاقی، و مبنای طرد و اقلیت سازیِ گروهی و تعارض شان با دیگر گروه‌ها واقع شود؟!

هویت کوئیر در سازمان بخشیدن به بنیاد منش‌های اصیل خویش، در نخستین مطالبه‌اش در پی آنست که اخلاق را در امری فراجنسیتی و فراگرایشی بر علیه تابوها ارتقا دهد تا کنشگر کوئیر را بتوان بر پایه‌های چنین اخلاقی، به زیست مسئولانه ذیل چندفرهنگی‌های جوامع متعهد ساخت و گر نه سخن در هویت کوئیر از همین ابتدا نقش بر آب و گره بر باد است.

سخن را در تحلیل گفتمان‌های کوئیر ذیل دال‌های اعظم پی خواهیم گرفت. امیدوارم از نقد بی‌بهره نباشیم.

دلوز می‌اندیشد که دال اعظم، شلیک کننده‌ی این تباهی‌هاست و اگر اقلیتی که زیر چکمه‌ی سرکوب این دال‌ها، بر مصارف هویتی‌اش، پهلوی می‌چرخاند از شعاعِ مسموم این اقتدارهای سرکوب‌گر، نپرهیزد خود در معرضِ تبدیل شدن به توتالیتریزه‌ترین فاشیست‌ها در صورت تکیه زدن بر اریکه‌ی قدرت است و حال چه فرق که از کدامین جبهه کشته دهی وقتی پسرانی در لشکر دشمنت باشد؟ مگر ما خود از قبیله‌ی هترو گسیختن توانیم وقتی در لایه‌ها و طبقاتی از آن‌ها، خواهرانی و برادرانی بر فرش کولیان روزگار سپرده داریم؟ حال اگر این دال اعظم را به زعم بدیو، در پدیدار امر جنسی، لذت‌های مطلق و هدونیزمیِ اپیکوری بیابیم، نتیجه چون کرکس زرین بال خاور، بر پهنه‌ی آسمان بر ما بال خواهد کوفت که با کدام کوئیر، می‌توان، به یغمای فرصت‌های از دست شده‌ی تاریخی — اجتماعی، مبادرت جست که خونبهایِ پسرانِ مقتول در لشکر دشمن را نیز تکافو کند؟ هرچند در مرزهای جنسیتی و گرایش‌های جنسی، نه آنان دشمن‌اند و نه این سو بر ما و بر خون انسان، خوانی سرخ خیاگری می‌کند.

محور سخن کوئیر اینجاست که در منظومه‌ی گرایشِ اقمار جنسی، نوعی زیبا شناسی، از جسم انسان به صحنه‌ی انگاره‌های



بخش دوم در چیستیِ هویتِ کوئیر

کدامین گستره‌های معنایی صید کند؟ از فاکتورهای کنترلی کدامین نظام فوکویی؟ از تاخوردگی‌اش در زنجیره‌های رمزگانی ژنتیک؟ یا از کُدهای محیطی و سوژ کتیوخته‌ی دگرجنس‌گرا که زیر پوستِ آگوی او، پیوسته تپش‌ها و پالس‌های شیزوفرنیک و پارانوایی، تخم ریزی می‌کنند؟ و یا چالش‌هایی که بر ریتم رگه‌های لوگوس باوری او در جهان امروز، نشتر می‌کشند با همه‌ی ابزارهای رسانه‌ای، منطق سرمایه، شومن بازی‌های سیاسی و کلیشه سازی‌های قربانی طلب و ...

این که هویت ساخته می‌شود یا پدیدار داده‌های جنسی و تنانه است عام تر از تعریف کوئیر است ولی در چشم انداز ما قرار دارد؛ ساخت - گشائیِ هویتِ کوئیر، در خرد کردن و ریزش همین سنخ از پرسش‌هاست که در کار سلاخیِ آدمی پیش می‌روند و باز آدمی، تیش و لب از استخوانِ پرسش سبک نکرده ساطور بر ران و خاصره‌ی هویت‌اش می‌نهد. هویتی که با ابعاد و چگالیِ پروبلماتیک‌اش، مدام ویریه دوانده است زیر باسنِ دال‌های اعظم، امروز ورژنِ کارآمد این هویت را باید از کدامین قناره‌ی سرکوب یا تبعیض به زیر کشد؟ یا از

اما انتروپی زایشی‌شان را با خیزاب‌هایِ سونامی وار پیوند نمی‌زند. بسی همچنان، باید تاخت و واگشاییِ هویت را تا فروپاشیِ مرزهایِ دال اعظم چشم گرفت. آنچه این قسمت از نوشتار مدعی است که بر نهاده است تعریفِ هویت در پروتکل‌هایِ معنائیک و بر نهادنِ هویتِ اقلیت‌ها، در سویه‌ی فرامعناهاست که سطوحِ نگاتیوِ هویت را زیر بار تمایزی خویش می‌گیرند.

استوار بر زین همین استدلال است که می‌گوئیم: تنها در خانه‌ی تأویل و هرمنوتیک دال‌هاست که پاره‌ای از خرده فرهنگ‌ها می‌توانند نسبتِ خویش را با زبان و جهانِ اَبَر دال‌ها رتوشیِ هویتی بخشیده و گُرده‌ای از این زخم به زخمِ دیگر بچرخانند. فرض، می‌توان یک فرهیخته‌ی مذهبی را نیز حائزِ هویتِ کوئیر برشمرد ولی جهانِ معناییِ او نه لزومن و نه اِستقرائن با خوانش‌هایِ رادیکال در سپهر مذهبی همسو نمی‌افتد. فارغ از این که تأویل خود دورترین فاصله با سامانه‌هایِ شفافِ معنا بخشی است، به همین دلیل ترجیح این است که به انرژیِ فرامعناها آویخته شویم که ظرفیت انسانی، فرهنگی و جهانشمول آن‌ها بیشتر است.

در بخش‌هایِ دیگر، تازیانه‌ی پرسش‌ها را بالایِ عناصر پوزیتیوِ هویت نیز، خواهیم چرخاند. نقدی بر اِنگاره‌هایِ طرح شده در این بخش اگر هست، خوانندگان دریغ نفرمایند.



تعریف من، که می‌خواهم اینجا بر تاس داوری اش بر نشانم از هویتِ یک چیز و از هویتِ کوئیر چیزی دیگرست: هویت، در چهره‌ی مطلق اش را فرو می‌کاهم» به کلید خوردنِ پروتکل‌هایِ معنائیک از شخصیت. معنا وارگی رنگ و نور و کنترپوانِ درخامه‌ای که در کار آغشته گی به رنگ و طعم زبانی‌اش، بر بوم و کانتکس خود نعوذ می‌کند بخشی از این پروژه‌ی هویتیِ معطوف و ناظر به معناست.

اما در گفتمان اقلیت‌ها، که فاقد چنین کانتکسی هستیم پروژه‌هایی که صرفن ناظر به پروتکل‌هایِ معنائیک باشند با سدی از نشانه‌گانِ معنایی و دال‌هایِ ناهمخوان مواجه و مجبور به عقب نشینی می‌شوند حتا پیشترک که تو به خود آئی و باره کشی بر باروی شخصیت‌ات، حصارهایِ معنا زیر اتوریتته‌ی دالِ اعظم، از هم پاشیده، تهی شده و گسیخته‌اند و بر هسته‌هایِ اِگوئیِ ناهمرنگ فرمانِ آتش گشوده‌اند.

برای همین، پرسه‌ی هویتِ یابی‌ما «اقلیت‌ها» نه در کار معنایابی و معنا بخشی، بلکه در کارِ سازمان دهیِ نامعناها، گام برمی‌دارد و طبقه بندی می‌شود، گویی دیر زمانی، در لایبرنتِ ماهورها سرگردانی و هنوز باید بر بُراده و شیشه‌ها به سلوک خیزی. چنین پیشاپیشِ مطرودِ هویتِ کوئیر نیز، با همین جنس سلوک در زمینِ نامعناهاست که نطفه می‌اندازد، اما که گفته است که نامعناها، همیشه به بی‌معنایی و چرخه‌هایِ تهی از معنا سر می‌خمانند؟! به عکس، در بلشویک‌هایِ باروز می‌بینیم نامعنا به سانِ گرگی، که در مقعد خزیده است، از فزونی و تفاوتِ معنا، فرهی می‌دزد. سامانه‌هایِ معنایی با گریز معنا از سیطره‌ی اَبَر دال‌ها و نیروگذاری در زهدانِ اَلترناتیوها و پتانسیل کاراکترهاست که سر بر سینوس‌هایِ تشعشع خم و شیر معنا را می‌مکند. پمپاژِ خونی تازه تر به پکیجی از جمهوریِ ریل‌هایِ معنا بخشِ زندگی! کنتراستِ تفاوتِ هماره به مثابه‌ی پراکسیسی طبقاتی عمل می‌کند و سرمایه‌ی هر اقلیتی بوده است که جغرافیایِ بایر تاریخ را با خود آگاهی‌اش، به شخم و تیار انداخته است.

تعالی کوئیر حجم نمی‌یابد، وزن نمی‌پذیرد، از لودگی‌هایِ جنسی، استبراء و بر مقعد فرهیخته‌گی نمی‌دمد مگر بر نعش این تفاوت‌ها، روحی متفاوت و صلائی تازه و رویکردی با ارز- آغازهایِ نوین و دگرسان، بردمیده شود. پوست اندازی کوئیر زیر سیطره‌ی فراروایت‌ها، سایه‌هایِ یونگ را تداعی می‌کند که وجه مرضی آن با فرض‌هایِ بهنجارش قابل قیاس نیست. برآمده از چنین مقدماتی است که می‌توانیم بگوئیم: هویتِ کوئیر نیز، به سانِ دیگر اقلیت‌ها، با فاصله‌ای که از اَبَر دال‌ها کسب می‌کند؛ تعریف خود را به سپهر تمایز و خود آگاهیِ پرتاب می‌دارد و سرشتِ ذاتا پروبلماتیک و چالش خیزش را در شالوده‌ی قهقرائیِ همه‌ی کانال‌هایِ زبانی و دلالت گریِ فرهنگ و سنت‌هایش، رسوب می‌دهد، غلظت می‌بخشد» تا مگر جهان زیر گسیلِ انفجاریِ اِسپریم‌هایِ او ران صاف سازد و واژن بگشاید!

حال ضعف اینجاست که تعریف‌هایِ مبتنی بر فاصله، سلبی است و بخشی اندک از کارکردهایِ هویتی را هاشور می‌زند؛ بخشی که جهش‌هایش هرچند پویا و عصیان خیزیِ نهادِ اقلیت‌ها را تضمین،



باتلر، جودیت باتلر نوشته جانان کالر^۱

دوموزی

و به وسیله‌ی تحمیل هنجارها (تعاریف آنچه می‌تواند یک زن باشد) به گونه‌ای رفتار می‌کنند که هر که با این هنجارها منطبق نیست را محکوم کند. در کتاب مسئله‌ی جنسیت، باتلر پیشنهاد می‌کند جنس را همچون بیانی اجرایی در نظر بگیریم. به این معنا که جنسیت، کسی نیست که او هست، بلکه چیزی است که او انجام می‌دهد. مرد، کسی نیست که یک نفر باشد، بلکه کاری است که آن فرد انجام می‌دهد یا شرایطی است که یک نفر نمایش می‌دهد. جنسیت شما با کنش‌هایتان ایجاد می‌شود، همانطور که یک قول، با کنش قول دادن محقق می‌شود. شما بر اساس سنت‌های اجتماعی و طرق مرسوم انجام دادن کارها در یک فرهنگ، به یک مرد یا زن تبدیل می‌شوید. درست همانطور که راه‌های مشخص و منظم اجتماعی برای قول دادن، شرط بندی، دستور دادن و ازدواج کردن وجود دارند، راه‌های مشخص اجتماعی برای مرد یا زن بودن نیز وجود دارند.

این بدان معنا نیست که جنسیت انتخاب یا نقشی است که شما همانطور که هر صبح، لباس‌هایی را برای پوشیدن انتخاب می‌کنید، آن را برگزینید. این ایده، پیشنهاد می‌کند که سوژه‌ای غیرجنسی هم مقدم بر جنسیتی که انتخاب می‌کند وجود دارد. در حالی که در واقع، سوژه بودن، به معنای جنسی بودن است: شما در رژیم فعلی جنسیت، نمی‌توانید فارغ از زن یا مرد بودن، یک فرد باشید. باتلر در کتاب «بدن‌هایی که مهم‌اند» می‌نویسد: «سوژه‌ی جنسیت بودن و حتی سوژه شدن به واسطه‌ی جنسیت» و اضافه می‌کند: «یک «من» نه مقدم بر این جنسیت‌سازی است و نه به دنبال آن است، بلکه تنها، در قلمرو و به مثابه‌ی ماتریس خود این روابط جنسیتی ظاهر می‌شود». نیز نباید اجرایی بودن جنسیت را یک کنش یکه، چیزی که تنها با یک کنش خاص انجام می‌پذیرد، در نظر گرفت؛ بلکه بیش‌تر، «رفتاری تکرارپذیر و نقل قولی» و تکرار جبری هنجارهایی است که به سوژه‌ی جنسی شده، جان می‌دهد و آن را تحت فشار می‌گذارد؛ در عین حال، منابعی‌اند که از روی آنها مقاومت‌ها، تخریب‌ها و جابه‌جایی‌ها جعل می‌شوند.

تئوری ادبی از یک سو مطالعه‌ی فرهنگ و جامعه را در دو دهه‌ی گذشته دگرگون ساخته و از سویی متهم شده که به جای ستایش ادبیاتِ عالی، به تضعیف سنت و حقیقت و الزامات فرآورده‌های فرهنگی پرداخته است. جدیدترین موقف این تاریخ کوتاه، ظهور یک «تئوری اجرایی جنس و جنسیت» در تئوری فمینیستی و مطالعات اقلیت‌های جنسی است. چهره‌ی شاخص این بحث، فیلسوف امریکایی جودیت باتلر^۲ است، که کتاب‌هایش مثل مسئله‌ی جنسیت: فمینیسم و انهدام هویت^۳ (۱۹۹۰)، بدن‌هایی که مهم‌اند^۴ (۱۹۹۳) و سخنان تحریک‌آمیز: سیاست کنش گفتاری^۵ (۱۹۹۷)، بر زمینه‌ی مطالعه‌ی ادبی و فرهنگی، علی‌الخصوص تئوری فمینیستی و پدید آمدن مطالعات همجنسگرایی، تأثیری عمده داشته‌اند. نام تئوری خل و چلی^۶، نامی است که از سوی مطالعات آوانگارد اقلیت‌های جنسی که آثارشان در مطالعات فرهنگی با جنبش‌های سیاسی آزادی‌بخش اقلیت‌های جنسی پیوند دارند، پذیرفته شده است. این اسم انتخاب شده و عمومی‌ترین توهینی را که همجنس-خواهان با آن مواجه بودند، یعنی لقب «خل و چل» را به جامعه باز می‌گرداند، به این امید که تجلی این اسم، بتواند معنای آن را تغییر دهد، و آن را از نشانه‌ی توهین، به نشانه‌ای برای افتخار تبدیل کند. اینجا پروژه‌ای تئوریک وجود دارد که به تاکتیک‌هایی استناد می‌کند که فعال‌ترین گروه‌های درگیر مبارزه با ایدز، مثل گروه ACT-UP، تقلید می‌کنند؛ پروژه‌ای که در تظاهراتش از شعارهایی از این قبیل بهره می‌گیرد: «ما اینجاییم، ما عجیب و غریبیم، به آن عادت کنید».

باتلر در کتاب مسئله‌ی جنسیت، این مولفه را بررسی می‌کند که یک سیاست فمینیستی، مستلزم مولفه‌ی هویت زنانه و وجهی ذاتی است که همه‌ی زنان در آن سهیم‌اند و به آنان منافع و اهدافی مشترک می‌بخشد. این مولفه، در نوشته‌های فمینیستی امریکایی رواج دارد. باتلر، برعکس معتقد است مقولات بنیادین هویت، تولیداتی فرهنگی و اجتماعی‌اند که بیش‌تر، نتیجه‌ی همکاری سیاسی‌اند تا شرط امکان وقوع‌شان باشند. آنها تأثیر امر طبیعی (آهنگ اریتا فرانکلین^۷ «کاری کن حس کنم زنی طبیعی‌ام»^۸ را به یاد داشته باشید) را ایجاد می‌کنند

«طبیعی»‌اش که پیشافرنگی است، از طریق شیوه‌ی رفتار یک مرد با او خوشحال است. اما ترکیب سخن گفتنش: «به من این احساس را می‌دهی که مثل یک زن طبیعی‌ام» نشان می‌دهد طبیعی فرض شدن یا هویت داده شده به او، نقشی فرهنگی است؛ تأثیری که در حوزه‌ی یک فرهنگ تولید شده است. او یک «زن طبیعی» نیست، بلکه به او این فرصت داده شده تا احساس کند شبیه «یک زن طبیعی» است. زن طبیعی، یک محصول فرهنگی است.

است که در زبان انگلیسی به افراد همجنسگرا می‌گویند، در اصطلاح عام عجیب و غریب و یا خل و چل و در کل به کسی و یا چیزی می‌گویند که بر خلاف جریان عمومی و هنجار فرهنگی رایج رفتار می‌کنند؛ در اینجا تئوری خل و چلی معنا شد تا این نامی که نسبتاً توهین‌آمیز است را نشان دهد.

۷. Aretha Franklin

۸. You make me feel like a natural woman . وقتی اریتا فرانکلین این آهنگ را می‌خواند، به نظر می‌رسد از تایید هویت جنسی

۱. Jonathan Culler

۲. Judith Butler

۳. Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity

۴. Bodies That Matter: On the Discursive Limits of «Sex»

۵. Excitable Speech: A Politics of the Performative

۶. Queer Theory، «تئوری کویر» یا به اسم معروف‌تر «نظریه‌ی فراهنجار». Queer نامی

همجنس خواهان. شما با انتخاب نامتان خودمختار نمی‌شوید؛ نام‌ها همواره وزنی تاریخی دارند و در معرض استفاده‌ی دیگرانی‌اند که در آینده آنها را برمی‌گزینند. شما نمی‌توانید اصطلاحاتی را که برای نامیدن خودتان انتخاب کرده‌اید، کنترل کنید. ولی ویژگی تاریخی فرآیند اجرایی، امکان نبردی سیاسی [در آینده] را خلق می‌کند.



شروط و دلالت‌ها

برای باتلر، این الگویی برای اندیشیدن درباره‌ی فرایندهای اجتماعی، یعنی جایی که چند موضوع، شرط قرار گرفته‌اند است: (۱) سرشت هویت و نحوه‌ی تولید آن (۲) کارکرد هنجارهای اجتماعی (۳) مسئله‌ی بنیادین که امروز «عاملیت»^{۱۱} خوانده می‌شود؛ تا کی و تا چقدر، من سوژه‌ای مسئولم که کنش‌های خود را انتخاب می‌کنم و (۴) رابطه‌ی میان تغییر فردی و اجتماعی.

برای باتلر این موردی خاص از تکراری گسترده و الزام‌آور است که واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی را می‌سازد (شما به یک زن تبدیل می‌شوید).

تئوری خل و چلی، مثل شالوده‌شکنی و دیگر جنبش‌های معاصر تئوریک، از امر حاشیه‌ای، یعنی آنچه به مثابه‌ی انحراف آنسوی مرز کنار گذاشته شده، برای تحلیل شاکله‌ی فرهنگی مرکز استفاده می‌کند؛ هنجار بودن دگرجنس‌خواهی. تئوری خل و چلی، در آثار ایو سجویک^{۱۲}، جودیت باتلر و دیگران، به بستری برای به چالش کشیدن بنیاد فرهنگی جنسیت و حتا خودِ فرهنگ تبدیل شده؛ فرهنگی که بر انکار روابط همجنس‌خواهانه بنا شده است. این تئوری هم مثل فمینیسم و نسخه‌های دیگر مطالعات قومی قبل از آن، از پیوندش با جنبش‌های اجتماعی آزادسازانه و منازعات میان این جنبش‌ها درباره‌ی مفاهیم و راهبردها انرژی می‌گیرد. آیا باید «تفاوت» را گرمی داشت و بر آن تاکید کرد یا تمایزهایی که چالش‌برانگیزاند را بدنام کرد؟ چگونه می‌توان هر دو کار را انجام داد؟ در تئوری، احتمال کنش و درک، در معرض خطر قرار می‌گیرند.

بنابراین، بیان «یه دختره!» یا «یه پسره!» که از طریق آن ورود کودک به جهان مشخص می‌شود (به درست یا غلط و بسته به شرایط)، کم‌تر بیانی قطعی و بیش‌تر اولین بیان در زنجیره‌ی طویل اجرایی‌ها است که سوژه‌ای را خلق می‌کند که ورودش را مژده داده‌اند. نام‌گذاری یک دختر آغاز فرآیند «دخترسازی» از طریق «تخصیص» تکرار جبری هنجارهای جنسیتی است؛ یعنی اعلام جبری یک هنجار. به طور کلی، سوژه بودن یعنی تحمل این تخصیص تکراری. اما این برای باتلر مهم است که ما هیچ‌گاه دقیقاً با هنجارها یا ایدئال‌هایی که محکوم به پذیرفتن‌شانیم کنار نمی‌آییم. در این خلاء راه‌های مختلف اجرای «تخصیص جنسیت» امکان‌هایی برای مقاومت و تغییر نهفته‌اند.

در اینجا تاکید بر روشی است که با آن نیروی اجرایی زبان، از تکرار هنجارهای پیشین و کنش‌های پیشین ناشی می‌شود. بنابراین، نیروی توهینی مثل «خل و چل» از نیت یا اقتدار گوینده‌ای که ممکن است برای قربانی، یک احمق کاملاً ناشناس باشد ناشی نمی‌شود، بلکه از این واقعیت ناشی می‌شود که فریاد «خل و چل» تکرارکننده‌ی فریادهای توهین‌آمیز گذشته، بازخواست‌ها و کنش‌های خطایی است که سوژه‌ی همجنس‌خواه را از طریق ملامت یا تحقیر مکرر، خلق می‌کند (این تحقیر شامل رفتار با افراد، به مثابه‌ی افراد غیرعادی نیز ممکن می‌شود: «هر چیزی غیر از او») باتلر می‌نویسد:

«خل و چل» نیروی خود را دقیقاً از [...] حکمی تکرارشونده می‌گیرد که از سوی قید و بند اجتماعی جوامع همجنس‌ترس^۹ که در طول زمان شکل گرفته، صادر می‌شود. بازخواست‌ها، بازخواست‌های قدیم‌تر را منعکس می‌کنند و گوینده را به بند می‌کشند. گویی آنها در یک هم‌آوایی بر فراز زمان سخن می‌گویند. به این معنا، همیشه گروه‌گری خیالی وجود دارد که با طعنه خطاب می‌کند: «خل و چل». آنچه به توهین قدرت اجرایی می‌بخشد، صرفاً تکرار نیست، بلکه این واقعیت است که تکرار، در مطابقت با یک الگو و هنجار، تشخیص داده می‌شود و با تاریخی سرشار از محرومیت و طرد پیوند دارد. این بیان دلالت می‌کند گوینده، سخنگوی آن چیزی است که «طبیعی» است و تلاش می‌کند مخاطب را به عنوان منحرف یا آن سوی مرزها، نشان دهد. این تکرار یا نقل قول، نوعی صورت‌بندی است که با هنجارهایی پیوند دارد که تاریخ ستم را تقویت می‌کنند و به توهین‌های مبتذل دیگر مثل «کاکا سیاه»^{۱۰} یا «نیگر»، قدرت و شرارتی ویژه می‌بخشد. آنها از طریق تکرار و نقل قول از مجموعه‌ی مقتدر و قدیمی رفتارها، نیروی اقتدار را انباشت می‌کنند و به گونه‌ای سخن می‌گویند که انگار این صدای تمام طعنه‌های گذشته‌ی تاریخ است.

ولی پیوند اجرایی با گذشته، امکان منحرف کردن و تغییر مسیر دادن سنگینی تاریخی را نشان می‌دهد، و این امر، با تلاش برای به چنگ آوردن و تحریف اصطلاحاتی که معنایی ظالمانه دارند، اتفاق می‌افتد. مثل پذیرش اصطلاح «خل و چل» از سوی خود

۱۱. agency

۱۲. Eve Sedgwick

۹. homophobe برای اشاره به سیاهپوستان. از اصل لاتین niger

۱۰. nigger، به معنای توهین‌آمیز «کاکا سیاه» «سیاه/سیاهپوست».



یک جامعه و داشتن یک جامعه‌ی ارزش مدار به معنی درست بودن معیارها و رفتارهای آن جامعه نیست. اگرچه که معانی درست و نادرست و تعاریف خوب و بد بسته به دیدگاه هر جامعه از این واژه هاست ولی بحثی که به عنوان فطرت انسانی از آن یاد می‌شود بسته به هیچ جامعه و گرایشی نیست؛ برای مثال هیچ انسانی از هیچ جامعه‌ای، از بومیان ساکن جنوب آفریقا گرفته تا ساکنان شهرهای آمریکا یا اروپا یا آسیا به شما نخواهند گفت که دزدی کار درستی است. از هیچ کس نخواهیم شنید که ظلم، اعدام، تجاوز به حقوق دیگران، خشونت و بی‌احترامی کارهای پسندیده‌ای‌اند و یا برعکس هیچ کس احترام به حقوق دیگران، عفو، محبت عدالت یا صلح را نمی‌خواهد کرد. ولی زمانی که پایه‌های اعتقادی یک ملت یا همان ارزش‌های جامعه به خطر بیفتد دیگر این تعاریف چندان هم درست نخواهند بود.

و این یکی از چالش‌هایی است که همجنسگرایی و مساله اقلیت‌های جنسی سالهاست که با آن دست و پنجه نرم می‌کند؛ تضاد با ارزش‌ها، ارزش‌هایی که استدلال‌های عقلی، شواهد علمی و تخصصی و حتی نمودهای عینی قادر نیستند ذره‌ای در آنان نفوذ کنند. همانطور که گفته شد تکرار مکرر این ارزش‌ها در گوش جامعه، نهادینه شدن آن در عقاید و طرز فکر مردم و نگاه خشک و متعصبانه به تغییرات در ارزش‌ها همچون نقابی بر دید فکری و عقلانی مردم جامعه عمل کرده و به اصطلاح آنان را چشم و گوش بسته نگه می‌دارد.

جامعه ما از دیر باز نسبت به رفتارهای جنسی، امیال و گرایش‌های انسان و تعاریف سنتی در مورد آن‌ها نگاهی خاص و متعصبانه داشته است و پیش از توجه و تمرکز بر ابعاد دیگر وجود انسان بر این مساله تمرکز داشته است. روابط بین زن و مرد را خارج از چهارچوب خانواده مضموم، می‌دانسته و برای روابط جنسی بین دگرباشان نمود خوشایندی در جامعه نداشته و همه‌ی این‌ها را برای حفظ حرمت اشخاص، امنیت اخلاقی جامعه ضروری می‌داند، که چندان هم غیر معقول نیست.

هر جامعه‌ای، جدا از نوع نژاد، گرایش‌های سیاسی، حزبی و مذهبی، معیارهای معینی را در طی گذشت سال‌ها و قرن‌ها در قالب ارزش‌ها و هنجارها برای خود معینی کرده است و همواره در طول حیات خود سعی در آن دارد که هرچه بیشتر و بیشتر به این دسته ارزش‌های تعریف شده نزدیک شود و افراد جامعه را که پایه‌های آن هستند به آن سمت سوق دهد.

فارغ از این که تعیین کننده‌های این ارزش‌ها پایه‌های جامعه، یعنی مردم آن جامعه بوده‌اند یا سران حکومتی که قدرت اداره جامعه به آنان واگذار شده است؛ این ارزش‌ها خواه ناخواه در وجود همه اعضای جامعه نهادینه می‌شود. گاه به عنوان بت یا ایده آلی مقدس در ذهن و روان جای می‌گیرد و گاه نیز، اگر بر وفق مراد نظام حکومتی باشد، توسط آن تقویت می‌شود. به طور مستقیم هر ساعت و هر لحظه در رسانه‌های وابسته، روزنامه‌ها، مجلات و به طور غیر مستقیم در هنر، طنز، و حتی برنامه‌های سرگرمی تبلیغ و ترویج می‌شود. این تبلیغ‌ها تا حدی می‌تواند گسترده و پر حجم باشد که ما حتی اگر به آنها معتقد هم نباشیم، لاقلاً به آنها فکر خواهیم کرد.

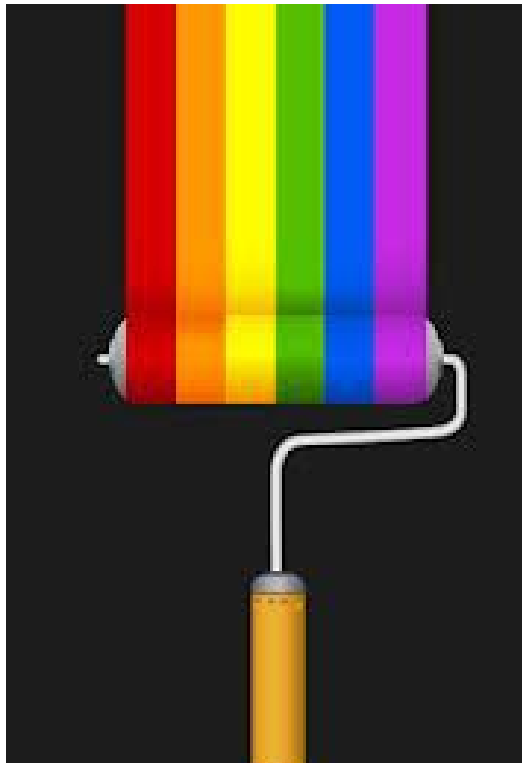
مردم یک جامعه ارزش‌ها را می‌سازند، برای حفاظت از آن می‌جنگند و برای پاسداری از آن به شدت سخت گیرند. کسانی که برای حفاظت و پاسداری از ارزش‌هایشان عمرشان را فروختند مسلماً در انتقال آن به نسل‌های آینده نیز مصر خواهند بود. سخت بدست آمدن ارزش‌های ایده آل که مذهب و طرز تفکرات عموم در تقویت آن سهم داشتند از یک طرف و داشتن منافع برای سازندگان و معتقدان به آن (چه نظام حکومتی و چه جامعه) از طرف دیگر و همچنین تعادل و امنیت نسبی جامعه که در اثر وجود آن ارزش‌ها احساس می‌کند و هدفدار کردن صحیح یا ناصحیح جامعه و هر آنچه در پی دارد همه و همه سبب می‌شود که ارزش‌ها و هنجارهایی که یک جامعه برای خود برگزیده خشک، غیر قابل انعطاف، سخت گیرانه و غیر قابل تغییر باشد.

آنچه مسلم است این است که صرفاً داشتن ارزش‌های متعالی در

دلیل این رفتار می‌دانم و اگر بتوانم او را از این نظر هم متقاعد کنم و فرد را به آگاهی نسبی از وضعیت همجنسگرایان برسانم مسلماً باز هم از اینکه امثال ما در جامعه وجود نداشته باشند احساس بدی نخواهد داشت!

به راستی چرا؟ شاید تمامی معضلات و نابرابری‌هایی که جامعه‌ی اکثریت در حق ما روا می‌دارد از همین مساله سرچشمه بگیرد! اینکه سیل اکثریت این گرایش را نمی‌شناسند یا مقاومت به پذیرش آن می‌کنند! زیرا آنان را مخالف ارزش‌های خود می‌دانند؛ همان ارزش‌هایی که منجمد و غیر قالب انعطاف‌اند و دید فکری معتقدانش را تنگ کرده است و مسلماً همیشه هم درست نخواهند بود.

همه می‌دانیم که امروزه همجنسگرایی در جهان پذیرفته شده است و شواهد علمی دال بر اثبات طبیعی بودن آن و عدم انتخاب در تعیین نوع گرایش جنسی به دست انسان موجود است، برای آن قانون تعیین شده و میلیون‌ها نفر از همجنسگرایان در جهان با همین وضع زندگی سالم و شادی دارند بدون آنکه برای جامعه اکثریت مشکلی ایجاد کنند. اصلاً چگونه یک جامعه‌ی یک‌درصدی می‌تواند برای جامعه‌ای ۹۹ درصدی مشکل ایجاد کند؟! جامعه‌ای که اگر همه‌ی خشم پایمال شود لااقل حق زندگی کردن و شاد بودن را باید داشته باشد.



عقاید و ارزش‌های کلی جامعه را یک نفر و دو نفر تعیین نمی‌کنند و یک شبه هم در اذهان جای نمی‌گیرد، منافع سیاسی شاید در تقویت آن تاثیر بگذارد و زمانی که در قلب ذهنیت جامعه جای گرفتند، ولو اگر نادرست و مخرب هم باشند اصلاح کردن آن کار یک نفر و دو نفر نیست و یک شبه هم اصلاح نخواهد شد.

همجنسگرایی هم جزو همان مواردی است که عقاید نادرستی از آن در ذهن افراد جامعه جای گرفته است. چیزی که درست نیست و درست کردن این ذهنیت نیازمند به تلاش مداوم همه ما و نشان دادن تصویر درست از گرایشمان در مدت زمانی طولانی هست.

شاید ما سالهاست که تلاش را شروع کرده‌ایم ولی هنوز سال‌های پرتلاش زیادی در پیش داریم. شاید ثمره‌ی این تلاش‌ها به عمر ما قد ندهد ولی آینده در مقابل کسانی که بی‌گناه چنین زاده شده‌اند و مورد ظلم جامعه‌ی اکثریت قرار می‌گیرند شرمسار نخواهیم بود.

اگر تنها همین مساله را یکی از صدها موانع پیش روی جامعه همجنسگرایان در ایران در نظر بگیریم درصد بسیار زیادی از معضلات این جامعه را در بر می‌گیرد. در جامعه ما بیش از هر چیزی به مساله جنسی گرایش‌ها تمرکز شده و همین امر حساسیت افکار عمومی را بر این مساله تشدید کرده است. مساله‌ای که برخی از افراد جامعه حتی به شرعیات آن نیز محتاط‌اند.

با وجود آنکه ماهیت همجنسگرایی در بسیاری از جوامع اعم از پیشرفته و دارای قدمتی طولانی و جوامع دارای تمدنی ابتدایی و ساده تا حدودی پذیرفته و تعریف شده است، ولی متأسفانه در جامعه‌ی ما ماهیت این اقلیت هنوز به عنوان مساله‌ای عجیب، ممنوعه، غیر طبیعی و به عنوان یک انحراف شناخته می‌شود.

فرض کنیم از همین حالا تصمیم بگیریم و بخواهیم گرایشمان را آنطور که هست یا باید باشد به هر طریقی برای فردی که ماهیت این گرایش را قبول ندارد شرح دهیم. فرض بر اینکه آن فرد انسانی تقریباً روشنفکر باشد و تعلقات مذهبی چندانی نداشته باشد. اگر پیش از هر چیزی این گرایش را با مصادیق مذهبی مقایسه کنیم سریعاً مساله تضاد با ادیان ابراهیمی پیش می‌آید یا بحث مقایسه همجنسگرایی به عنوان یک گرایش طبیعی در مقابل انحرافات جنسی که در جامعه وجود دارد و همه آنان به ناحق به نام همجنسگرایی شناخته می‌شود! اگر فرد را نسبت به این دو مساله متقاعد کنیم بحث تداوم نسل و تنوع طلبی جنسی در انسان را به میان می‌آورد. بعد

از آن او را باید از نظر شواهد علمی، عقلی، و تاریخی و مستند وجود همجنسگرایی در ادوار مختلف زندگی بشر از ابتدا تا کنون متقاعد کنیم. بعد از آن مسلماً مساله ازدواج همجنسگرایان را مطرح می‌کند، جایگاه تفکیکی این گرایش در جامعه را می‌پرسد و ده‌ها سوال که ممکن است در ذهن شخص ایجاد شود.

وقتی ما به همه سوالات فرد پاسخ دادیم باید پاسخگوی سوال او در مورد رفتار جامعه باشیم. اینکه چرا جامعه اکثریت با وجود شواهدی چنین محکم و علمی و علی‌رغم حضور هزاران نفر از قشر اقلیت در فضای مجازی و حقیقی ایران هنوز دید درستی نسبت به این اقلیت جنسی ندارند! همجنس‌گرایی را فساد می‌شناسند و سعی در ریشه کن کردن چیزی دارد که واقعیتی از جامعه نوع بشر است!

اگر من مسئول پاسخگویی به این سوال باشم تفکرات نادرست جامعه، حکومت و ابعاد سیاسی تلفیق شده با مذهب و عدم آگاهی را

با یادداشت‌هایی از
شایان.میم، آرش سعدی،
کیارش لاماژور، رایان، کاوه
اهورایی، فرزانه و متین
محمدی

به همراه
دو مصاحبه‌ی خواندنی



YAHOO!

مرثیه‌ای برای یاهو
پرونده ویژه درباره‌ی
بسته شدن چت‌روم‌های یاهو

برگی از تاریخ؛ اتاق‌ها را بستند

شایان.میم

بدون شک تا به امروز محبوب‌ترین، مهم‌ترین و معروف‌ترین سیستم پیام‌رسان در ایران یاهوست. این اهمیت و معروف بودن تا آنجاست که بسیاری پس از شنیدن کلمه «چت» فقط محیط چت یاهو را تصور می‌کنند و یا این که به جز یاهو هیچ جای دیگری را برای گفتگو و چت کردن امتحان نکرده‌اند. پیشینه این موتور جستجو، استمرار فعالیت‌ها و امکانات مختلف این گروه اینترنتی سبب شده تا در ایران با گسترش اینترنت، استفاده از سرویس‌های یاهو بخصوص سرویس چت، معروف و محبوب شود.

اما گروه یاهو در گذشته نشان داده قاتل سرویس‌های محبوب و مهم خود است. آنها چند سال پیش با بستن یاهو ۳۶۰ درجه شوک بزرگی به هواداران خود و این سرویس محبوب وارد کردند. شاید در همان زمان با گسترش شبکه‌های اجتماعی، بخش بزرگی از کاربران خود را از دست دادند. همان طور که می‌دانید به تازگی نیز در تصمیمی بحث برانگیز، سرویس‌های اتاق گفتگو معروف به چت‌روم‌های خود را حذف کرده‌اند. در باره این تصمیم و دلایل آن در مصاحبه کاوه اهورایی با یکی از کارکنان یاهو بیشتر می‌خوانید اما آنچه‌ی که بیشتر تامل برانگیز است، تاثیر این حذف و قطع بر روی اقلیت‌های جنسی ایرانی است.

چت‌روم‌های یاهو و اقلیت‌های ایرانی

گسترش اینترنت در ایران با اتصال روش دیال‌آپ^۱ که سرعت بسیار پایینی داشت صورت گرفت. اگرچه باید زمان زیادی برای بالا آمدن

صفحه‌های وب و دریافت اطلاعات هزینه می‌شد اما با کمترین تاخیر پیام‌های طرفین گفتگو به هم می‌رسید. از طرف دیگر فضای گفتگو و خواست امیال جوانان به دلیل محدودیت‌های مختلف در دل آنها می‌ماند و چت کردن در فضای نسبتاً امن مجازی یکی از بهترین راه‌های بیان حقایق خواست‌های آنها بود. از این رو چت روم‌های یاهو، این سرویس پیام‌رسان را در محبوبیت و کاربرد فراوان در بین ایرانیان تبدیل کرد. ابتدا اتاق‌های گفتگو توسط کاربران ایجاد می‌شد. یکی از معروف‌ترین چت‌روم‌های دوران به اصطلاح ادمینی، «تهران گی روم» بود. اما بعدها این شرکت اینترنتی تصمیم گرفت با دسته‌بندی خاص روم‌هایش نظم و ترتیبی به آن بدهد و روم‌های خود را بدون مدیر در دسترس همگان قرار بدهد. بیشتر ایرانیان در روم‌های گروه آسیا که در پوشه‌ی رجینال^۲ قرار داشت می‌رفتند. در آنجا اگرچه گروه‌ی از همجنس‌گرایان کنار دگرجنس‌گرایان حضور داشتند اما روم مختص به آنها جای دیگری بود. در بخش دیگر یک روم به نام Gay, Lesbian and Bisexual LGB وجود داشت. در دسته‌ی آسیا این روم هفت اتاق گفتگو موجود بود که با افزایش کاربران این هفت روم تا یازده و حتی سیزده اتاق گفتگو افزایش پیدا می‌کرد. مهم‌ترین روم، اولین آن معروف به ال‌جی‌بی‌وان^۳ بود. آنجا افراد زیادی به وسیله‌ی امکان صحبت کردن (Talk) با هم گفتگو می‌کردند. البته بعدها به دلیل ترفندهای هک و مخرب اینترنتی مشکلات زیادی برای روی «تاک» آمدن به وجود آمد اما این امکان فرصت شنیده شدن صدای دگرباشان را به یکدیگر می‌داد. یک رادیو آزاد با کاربرانی تمام اقلیت که بدون سانسور از روزگاران خویش می‌گفتند. درواقع دکمه‌ی سبز رنگ تاک فرصتی برای شنیده شدن صدای گروهی از همجنس‌گرایان بود که هیچ رسانه‌ی صوتی در دست نداشتند.

۱. Dial Up

۲. regional

۳. LGB1

به اصطلاح عاشق پیشه، به دنبال رابطه می‌شوند. از آنجایی که هیچ کدام از آنها شیوهی مطبوع از زندگی را دنبال نمی‌کردند و گاه به دلیل فشارهای احساسی و یا جنسی و گاه به دلیل تجربه‌ی شیوهی دیگری از زندگی، در این تجربه‌ها شکست می‌خورند و خاطرات بدی برای خود و طرف مقابل می‌ساختند.



اتاق‌های مجازی، رابطه‌های مجازی

گاهی شرایط کاربران را به ارضا شدن‌های آنلاین در غیاب کاربر واقعی سوق می‌داد. شرایطی مانند عدم پذیرش خود به عنوان یک اقلیت جنسی، دگرپاش‌هراسی درونی، ترس از رابطه جنسی و... باعث میشد تا گروهی از کاربران هرگز از لاک مجازی خود بیرون نیایند و برای خالی شدن از فشارهای ناگزیر از این غریزه‌ی انسانی به دنبال گفتگوی جنسی بروند. اینها تنها دلیل گفتگوی جنسی نبود و برخی برای محک زدن جنسی طرف مقابل و ارزیابی جدی‌تر او دست به گفتگوی جنسی می‌زدند. چت‌های جنسی و رد و بدل کردن تصاویر آنلاین معروف به سی تو سی آنقدر جذابیت دارد که بزرگترین بنگاه‌های پورنوگرافی را به ورشکستگی سوق می‌دهد. ارتباط دو طرفه بین دو کاربر یاهو که تصاویر آنلاین خود را به اشتراک گذاشته‌اند باعث تحریک بیشتر افراد می‌شد. همچنین این کار به جسارت جنسی و تلاش افراد برای برقراری رابطه جنسی کمک می‌کرد. اما بیرون نیامدن فرد از آن لاک مجازی در مواقعی مشکل ساز می‌شد.

گروهی از دگرپاشان به دلایل مختلف مانند نارضایتی از ظاهر خود یا اختلاف سنی بین خود و تایپ مورد نظرشان و... که همگی از عدم اعتماد به نفس افراد برای جستجو کردن فرد بود باعث میشد تا افراد در یک حریم مجازی به معرفی چهره‌ای ایده‌آل اقدام کند و قصد دلربایی برای فردی را داشته باشد. با عکس‌های جعلی فردی را وابسته خود می‌ساخت و در نهایت کار به جایی می‌رسید که یا باید راهایش می‌کرد و یا باید واقعیت را به طرفش می‌گفت. به طور کلی این گروه از افراد از چنین رابطه‌ای نیز لذت می‌بردند. آنها زندگی خود را دور تر از واقعیت رسیدن به رابطه ایده‌آل خود می‌دیدند و از این زندگی عاطفی در فضای مجازی لذت می‌بردند در حالی که فرد وابسته در آن سوی ارتباط اینترنتی در آتش دوری و عشق مجازی می‌سوخت.

در جستجوی خوشبختی

پیشنهاد به همجنس برای برقراری ارتباط در جامعه هزینه‌های بسیاری دارد. ترس از واکنش منفی، احتما گرفتاری‌های قانونی، رسوایی و افشای شخصیت‌ترین روابط و... تنها برخی از این مشکلات است. اما نشستن پشت یک سیستم در حالی که کسی آن کاربر را نمی‌بیند و یا از او دور است و تنها منبع دست رسی به او آی دی است که به راحتی ایجاد و یا از بین میرود، حاشیه امنی برای بیان خواسته‌های کاربران ایرانی یاهو به خصوص دگرپاشان جنسی به وجود آورده بود. در روم‌های یاهو افراد بر اساس تایپ خود به دنبال رابطه‌ای می‌گشتند که در واقعیت هرگز نمی‌توانستند به دنبالش باشند. آنها پیش شرط‌هایی همچون وفاداری، استقلال، اخلاق مداری، دوری از نگاه صرفا جنسی و... را ملاک‌های اخلاقی و فرم‌های ظاهری

مانند قد، وزن، رنگ پوست، مو، چشم و... را برای نزدیک کردن ظاهر یار آینده خود به تصویر درون فانتزی‌های ذهنشان بیان می‌کردند و به دنبال شروع رابطه بودند. بسیاری از افراد به خصوص نسل جوان از این راه به روابط عاطفی حتی محکمی رسیدند. افرادی که اگرچه کسی از زندگی آنها خبر ندارد اما سال‌هاست کنارهم زندگی مشترک براساس عشق و علاقه را شروع کرده‌اند و ادامه می‌دهند. به عبارت دیگر یاهو تبدیل به میعادگاه عاشقان و افراد عاطفی تبدیل شده بود که وصال کاربران دگرپاش ایرانی خود را فراهم می‌کرد و حالا خلا آن این میعادگاه یا به نوعی پاتوق را از آنها گرفته.

جستجوی جنسی، ارضا جنسی

این تنها خواسته کاربران روم‌های یاهو به خصوص روم‌های اقلیتی نبود. نوع دیگری از نگاه به زندگی اقلیتی که بر اساس میزان گرایش به همجنس در دوجنسگرایان یا افرادی که رابطه جنسی آزاد را دوست داشتند باعث می‌شد تا افرادی برای ارضا جنسی خود به دنبال گزینه مورد نظر بگردند. این گروه از افراد برای برقراری رابطه با توجه به امکانات خود در فراهم آوردن شرایط برقراری رابطه جنسی اقدام می‌کردند. دیگر ملاک‌های اخلاقی در این شرایط حاکم نبود بلکه شرط داشتن محلی امن برای ارتباط جنسی و یا داشتن مشخصات ظاهری که عموماً تاکید بیشتری بر اندام جنسی داشت، اولویت رابطه می‌شد. به نوعی اتاق‌های گفتگوی یاهو درکنار جستجوی گروهی برای داشتن یک رابطه ایده‌آل، به جایی برای رسیدن به نیازهای جنسی گروه دیگری نیز تبدیل شده بود. بسیاری از کاربران وقتی فشار جنسی زیادی تحمل می‌کردند و مدت زمان زیادی از تنهایی خود را پشت سر می‌گذاشتند، به دنبال رابطه جنسی می‌رفتند و آن را جستجو می‌کردند. از سوی دیگر افرادی که صرفاً دنبال رابطه جنسی بودند، گاهی متوجه احساس خود می‌شدند و در بین گروه‌های

۴. ID یا شناسه کاربری، نشان دهنده نام کاربری از یک حساب کاربری مثل یاهو است.
۵. اطلاعی است از استایل یا فرم دلخواه بدن و مشخصات ظاهری یک شخص برای برقراری رابطه.
۶. Free Sex یا رابطه جنسی آزاد به نوعی از رابطه جنسی می‌گویند که دو طرف بدون احساس و علاقه صرفاً برای ارضا امیال جنسی خود رابطه جنسی برقرار می‌کنند و ممکن است پس از این رابطه دوباره هرگز همدیگر را نبینند.
۷. Sex Chat یا گفتگوی جنسی نوعی از چت کردن بود که طرف‌های گفتگو درباره خاطرات جنسی و یا علاقه مندی‌های جنسی خود را بیان می‌کردند.
۸. CyC مخفف کلمه‌ی Camycam است. کاربران Cameraهای آنلاین خود (دوربین) را روشن می‌کردند و به صورت برابر از خود و بدنشان تصاویر نشان میدادند.

خطرات و مخاطرات

فقط کاربران به اصطلاح سرکاری از دردسرهای روم نبود. از آنجایی که هیچ مدیری برای روم وجود نداشت خواسته‌ها از قالب موضوع روم یعنی اقلیت‌های جنسی فراتر می‌رفت و همین باعث آزار و اذیت برخی از کاربران می‌شد. ال‌جی‌بی تبدیل به یک قطعه از بهشت آزاد و آرمانی دگرباشان شده بود که دیدن هر فرد همجنسگراهراس و یا حتی منحرف از نظر خود، باعث گرفتن این رویای نزدیک به واقعیت می‌شد. تبلیغ برای رفتارهای ساد و مازیخیست و زنا با محارم در قالب روم‌های ال‌جی‌بی برای برخی از دگرباشان ناراحت کننده بود. آن دسته از افراد معترض عقیده داشتند با دوری از چنین رفتارهای جنسی که منحرف می‌پنداشتند، می‌توانستند در بین نسل جوان به معرفی خود و گرایش خود برای پذیرش اقدام کنند.

از جمله رفتارهایی که همجنسگرایان نسبت به آن بسیار حساس بوده‌اند، سوء استفاده جنسی از کودکان بوده. حساسیت آنها نسبت به افرادی که به اصطلاح بچه‌باز می‌نامند به دلیل نگاه سنتی‌های جامعه به مردان همجنسگرایی فاعل با این برچسب انحرافی است. به دلیل گسترش اینترنت و آگاهی‌های فناوری همراه با حس کنجکاوی نوجوانان برای کشف هویت، شخصیت و احساسات عاطفی و جنسی خود، آنها خیلی زود به روم‌های ال‌جی‌بی می‌رسیدند و ممکن بود در تور افراد به اصطلاح بچه‌باز بافتند. دگرباش نوجوانی که از چنین رفتاری آسیب می‌دید در آینده دچار اختلالات شدیدتری از آن خاطره‌ی بد زندگی می‌گردید.

سو استفاده‌های عاطفی تنها بخشی از این مخاطرات بود. افراد ساده‌ای ممکن بود در دام گروه‌های مخرب اقتصادی بافتند که با فریب قصد بهره‌برداری مالی خود بودند. به طور کلی فضای مجازی به دلیل ندانستن مشخصات واقعی افراد و مهمتر از آن سخت بودن توضیح چگونگی و دلایل ارتباط برای یک دگرباش، شرایط دشواری برای اعتماد را به وجود می‌آورد.

زندگی بدون یاهو

یاهو به دگرباشان ایرانی کمک می‌کرد تا برای رسیدن به آرزوهای خود امیدوار باشند و اگر به آنها نمی‌رسند اما حداقل به آن نزدیک بشوند. افراد زیادی در یاهو خودشان را شناختند و یا برای پیدا کردن احساسات خود راهنمایی شدند. افرادی که در یاهو از این گوشه و کنار درباره گرایش و هویت جنسی خود اطلاعاتی می‌شنیدند و به جستجوی آن می‌رفتند. یاهو به درستی یک چالشگر بزرگ در دنیای مجازی ایرانیان به خصوص اقلیتی‌ها بود. یاهو فرکاستن را محیا می‌کرد. آنجایی که فرد در تنهایی و یا دلتنگی از رابطه گذشته بدون امید به پنجره‌ی روم پناه می‌برد و آخر سر هم می‌دانست کسی یا چیزی جز تنهایی نصیبش نمی‌شود. یک مسکن کوتاه مدت که دگرباش رنجور و خسته را آرام می‌کرد.

یاهو دوستان جدید اینترنتی را به یکدیگر معرفی می‌کرد که ساعت‌ها باهم گفتگو می‌کردند و شاید به همدیگر علاقه‌مند می‌شدند. یاهو فقط آدمها را به یکدیگر وابسته نمی‌کرد بلکه آنها را به خودش وابسته می‌کرد. آنها را برای حسی که نمی‌توانستند در جامعه آن را بیان کنند به آغوش می‌کشید و در درون جامعه مجازی خود به گوش همه‌گان می‌رساند. پیام‌رسان یاهو برای دگرباشان جنسی ایرانی تبدیل به پیام‌رسانی اجتماعی و فریادی خاموش بود. زیرآبی رفتن‌های کاربران برای رسیدن به آرامش بود. آنها اگر حتی رفتار اجتماعی و همگرایی در صحنه عمومی روم داشتند اما به امید یک رویا و برای تحقق یک فانتزی به زیر آب می‌رفتند.

افرادی کمی هستند که با فضای مجازی و اینترنت آشنایی دارند اما تصمیم گرفته‌اند در واقعیت به دنبال نیازهای عاطفی و جنسی خود باشند. برخی از این افراد پیش از این در چنین فضاهایی بوده‌اند و با گروهی از هم نوعان خود یک یا چند گروه دوستی تشکیل داده‌اند. افراد جدیدی به این گروه می‌پیوندند که به واسطه‌ی فضای مجازی به آنها مربوط می‌شوند. یاهو در شکل‌گیری این گروه‌ها نقش بزرگی را ایفا کرده. چت و اتاق‌های چت، بسیاری از این افراد را دور هم جمع کرده تا زندگی بهتری برای خود و گاهی با شروع فعالیت‌های داوطلبانه، برای دیگران فراهم آورند. نبودن اتاق‌های گفتگو خلا بزرگی برای همه‌ی کسانی است که روزگار خود را در آن می‌گذراندند اما حتما این یک خاطره برای نسل بعد از ماست. کسانی که اکنون نوجوانند و دسترسی آنها به سیستم‌های پیام‌رسان مشابه مانند نیمبازو بیلوکس به قدرت و شهرت یاهو نیست و اتاق‌های ادміні این سرویس‌ها فضای خاصی نسبت به روم‌های یاهو ایجاد می‌کند.

با گسترش شبکه‌های اجتماعی و میل بسیار ایرانیان برای عضویت در این شبکه‌ها، دگرباشان جنسی نیز در این شبکه‌های مجازی به دنبال روزمرگی و حتی آرمان‌های بلندی می‌گردند که روزگاری در یاهو آنها را شکل داده‌اند. نمونه‌هایی از گروه‌های جنسی در فیسبوک و صفحه‌هایی با عنوان گفتگوی جنسی باعث گسترش ناراضی‌ها از سوی قشر اخلاق‌مدار اقلیتی و تشدید فشارها و اتهامات افراد همجنسگراهراس می‌شود. اما هیچ راهی در این دوران برای کنترل چنین رفتارهای نا بجا وجود ندارد. نابجا از این منظور که شبکه‌های اجتماعی چون فیسبوک برای پیدا کردن دوستان است و سایت‌های جنسی و دوست‌یابی جایی بجا برای آن است.

به هرحال اتاق‌های گفتگو یاهو بخش بزرگی از تاریخ دگرباشان جنسی ایرانی بود که با تصمیم مدیران یاهو به تاریخ پیوست. شاید مدیران یاهو هرگز به چنین تاثیری فکر نمی‌کردند. شاید آنها هرگز فکر نمی‌کردند نسل جدید اقلیت‌های جنسی ایرانی به دلیل نبودن چنین فضای مشهور و مهمی رو به شبکه‌های خرد و پراکنده شدن می‌روند. دوری که شاید باعث دوری چند نسل دگرباش در آینده بشود.

۹. Pedophilia یا بچه باز فردی است که با فریب افراد نا

می‌گفتند که فرد در حال چت شخصی با یک کاربر است.

بالغ از آنها سو استفاده جنسی میکند.

۱۱. در اصطلاح مرسوم بین اقلیت‌های جنسی، گروه دوستی

۱۰. در اصطلاح کاربران یاهو به افرادی که در فضای عمومی روم ساکت و یا غیر فعال می‌شوند، اصطلاح زیر آب رفتن

خود را لایف می‌نامند. منظور از لایف (Life) همان Life stayle به معنی شیوه‌ی زندگی است. درواقع این اصطلاح

نشان دهنده‌ی شیوه زندگی گروهی است که مانند یکدیگر زندگی می‌کنند.

آینده‌ی هر جایی جز یاهو

آرش سعدی

اولین مساله‌ای که بعد از شنیدن خبر حذف چت‌رومهای یاهو مرا به فکر واداشت، این بود که چه اتفاقی برای سرویس‌های دیگر می‌افتد؟ چت‌روم برای یاهو به مانند یک سردردی بود که با مُسکنی قوی، آن را ریشه‌کن کرد، البته عوارضی هم برایش داشت، شاید ناله‌های کاربران اولین دودی باشد که در چشم یاهو رفت، خیلی از کاربران یاهو پس از شنیدن این خبر، اظهار کردند که یاهو دیگر آن یار قدیمی که ساعت‌ها وقتشان را با «او» سپری می‌کردند نیست. اما به نظر می‌رسد خودخوری مدیران یاهو در کنار شکیبایی آنها موجب می‌شود سرویس‌های تراز اول هم به زودی به معضل یاهو دچار شوند. آن چیزی که گریبان یاهو را گرفت و چت‌رومهایش را از او جدا کرد، به زودی به عنوان عامل سرطانی به گوگل، فیسبوک، نیم‌باز، پالتاک و دیگر سرویس‌های اجتماعی هجوم می‌آورد؛ ربات‌ها، سواستفاده‌گری‌ها، هرزنامه‌ها و ...

گوگل، از همان ابتدا، خود را با عدم ارائه چت‌رومهایی از نوع چت‌رومهای یاهو راحت کرد، در عوض این کمبود، موتور جستجوی خود را وسعت بخشید، با کمپانی‌های معروف شراکت کرد. در واقع دقیقاً دست روی نقطه‌ضعف‌های سرویس‌های دیگر گذاشت و تا توانست خدمات خود را بهتر و بیشتر نمود. شاید گوگل بیشترین بُرد را از ضربه خوردن شرکت یاهو کرد، او قبلاً در رقابت با فیسبوک گوگل پلاس را رونمایی کرد، اما به این اندازه که یاهو را زمین زد، نتوانست در برابر فیسبوک قد برافرازد. با این حال اگر گوگل، برنامه نویسی‌های خود را راضی نگه ندارد، دیر یا زود هرزنامه‌هایی که پیشتر به یاهو سرازیر می‌شدند، گوگل را هم که تا کنون در زمینه‌ی جلوگیری از این هرزنامه‌ها موفق بوده، زمین‌گیر خواهد کرد.

فیسبوک، غول دیگری که مدتهاست قوانینش در مقابل هرزنامه‌های جنسی، تصاویر پورن و دوستی‌های ناهنجار نادیده گرفته می‌شود. حالا که چت‌رومهای یاهو نیستند، چه جایی بهتر از فیسبوک برای دوست‌یابی؟! پروفایل‌هایی که مشخصات و علاقه‌مندی‌های افراد را در خود دارد به انضمام عکس‌هایی که هر شخصی در پروفایل خود بارگذاری کرده. آن گوشه، یک مسنجر کوچک هم هست، فقط می‌ماند که یکی درخواست دوستی بدهد و دیگری بپذیرد، همان مسائلی که در چت‌رومهای یاهو اتفاق می‌افتاد، حالا به طور فزاینده‌تری در فیس‌بوک رخ می‌دهد. امکان ایجاد گروه و صفحه یادآور امکان ایجاد اتاق‌های گفتگو در یاهو در اوایل راه اندازی چت‌رومهایش است، به اشتراک گذاری عکس‌ها و فیلم‌ها، پیوند زدن افراد به عکس‌ها، اظهار نظر هرکس درباره آن عکس‌ها و هزاران برتری و مزیت دیگر برای کاربرانی که دنبال دوست هستند. افراد غیر حقیقی که در چت‌رومهای یاهو خود را آنگونه نشان می‌دادند که می‌خواستند و نه آنگونه که هستند حالا با عکس‌های جعلی و

اطلاعات ناقص و مبهم خانه‌ای نو برای خود یافته‌اند. برای گردآوری این پرونده، خاطرات زیادی را در مورد چت‌رومهای یاهو شنیدیم که منتخبی از آنها در همین پرونده، منتشر شده‌اند، خاطراتی که گواه به این موضوع می‌دهند که فیسبوک دیگر آن فیسبوک سابق نیست! اگر روی دگرباش‌ها تمرکز کنیم، خواهیم دید در طرفی دگرباش‌هایی که کم هم نیستند، حضور دارند که دو پروفایل در فیسبوک دارند، یکی که در آن معمولاً عکس واضحی از خود ندارند و با دگرباشان دیگر در ارتباط هستند خواه آشنا یا غریبه و یکی دیگر هم برای دوستان دگرجنس‌گرا _ حتی دگرباش‌هایی در پوشش دگرجنس‌گرا _ و خانواده و فامیل. در طرف دیگر هم دگرباش‌هایی با همان یک پروفایل حقیقی خود که با تمام دوستان و آشنایان و غریبه‌ها از دگرباش گرفته تا دگرجنس‌گرا، در ارتباط هستند. دگرباش‌ها می‌توانند همچنین به یکدیگر قبل از دوستی پیام خصوصی بدهند و از خصوصیتی که برایشان از طرف مقابل اهمیت دارد، کسب اطلاع کنند. پروفایل‌ها، صفحه‌ها و گروه‌هایی وجود دارند که تولید هرزنامه می‌کنند، عکس‌های پورن و جنسی به اشتراک می‌گذارند و یا فیسبوک را محلی برای تبلیغات اجناسشان دیده‌اند، هرچند که بعد از پیگیری‌هایی، مدیریت فیسبوک آن افراد را از شبکه‌ی خود حذف می‌کند، اما آیا مگر می‌تواند، خوراکی که یاهو برای آنها ترتیب داده بود، از چشمانشان بگیرد و تشنگی مانده را با بی‌اعتنایی پاسخ گوید؟ آیا این یک چت‌روم دیگر نیست؟ ابزارهایی که افراد را دعوت می‌کنند برای وقت‌گذرانی از آنها استفاده کنند تا آنجا که یک بار کلیک کردن باعث می‌شود یک تبلیغات نامطلوب روی صفحه‌ی همه‌ی دوستان و آشنایان بنشینند. هرزنامه‌هایی که هر روز از طریق پیام خصوصی یا فرستاده‌ای روی نوار زمان افراد مزاحمت ایجاد می‌کنند. لو رفتن عکس‌های شخصی، پروفایل‌های دروغین، ربات‌ها و ...

این همان مهلکه ایست که یاهو به سبب چت‌رومهایش در آن افتاد، باید دید فیس‌بوک برای مقابله جدی با آن چه کار میکند، حالا که دیگر چت‌روم‌ها هم نیستند؛ با پشتوانه‌ی صدها میلیونی استفاده‌کننده‌ها، حرکت‌های اجتماعی و افشاگری‌های خبری، آیا می‌تواند خود را ازین مهلکه‌ی مشکل‌گذر عبور دهد؟

چت‌رومهای یاهو، با نقش خود چاله‌هایی را پر کرده بود که سرویس‌های دیگر به راحتی روی جاده‌ای هموار از ارتباطات حرکت می‌کردند. حالا که این چاله‌ها به صحنه‌ی این جاده‌ها برگشته، سرویس‌های ریز و درشت دیگر چگونه می‌تواند از آنها عبور کنند؟ این مشکلات تنها بر سر راه گوگل و فیسبوک نیست، پیش از این هم سرویس‌هایی چون پالتاک و نیم‌باز و دیگر سرویس‌ها، دچار سردرگمی میان ربات‌ها بودند، حالا هم که چت‌رومهای یاهو رفته، مسلماً هرزنامه‌نویس‌ها و ربات‌ها بیکار نخواهند نشست و حجم زیادی از کارایی این شبکه‌ها را کم می‌کنند. به راستی که دود حذف چت‌رومهای یاهو در صورت عدم نظارت سخت‌تر و مدیریت آمرانه‌تر، در چشم تک‌تک شبکه‌های پل‌گونه‌ی ارتباطی دیگر خواهد رفت.

پاسخ به ابهامات

گفتگو اختصاصی اقلیت
با یکی از کارمندان یاهو

سوال‌های بسیاری در مورد بسته شدن اتاق‌های گفتگوی یاهو وجود دارد که قسمتی از آنها را شاید بتوان در فضای اینترنت جواب گرفت. اما ابهاماتی وجود دارند که با تلاش فراوان بالاخره موفق شدم با یکی از کارمندان یاهو، ارتباط برقرار کنم و مصاحبه‌ای کوتاه که در ادامه، برگردان آن را به فارسی میبینید، انجام دهم و برای رفع این ابهامات قدمی برداشته باشم. «او» با شرط مخفی ماندن هویتش حاضر به همکاری با اقلیت شد. اما پیش از آن مایلم به قسمتی از متنی که یاهو در این باره، در وبلاگ خود منتشر کرده نگاهی بیاندازیم.

مهران

”جو تغییر می‌کند! به روزشدگی‌هایی از ویژگی‌های

یاهو مسنجر

اینجا در وبسایت یاهو، امید داریم که بتوانیم زندگی روزمره را امیدبخش و سرگرم‌کننده کنیم. بیش از هر وقت دیگر، توجه ما به محصولات ساختاری‌ای که بسیار زیبا هستند و به زندگی ما معنا می‌بخشند، جلب شده‌است. بعضی اوقات این بدان معناست که ما باید تصمیمات اساسی و قاطع بگیریم. به عنوان مثال حذف مواردی که احساس می‌کنیم ارزش زیادی برای شما ندارند. این موضوع به ما کمک می‌کند که انرژی بیشتری را صرف خلق تجارب و اطلاعاتی کنیم که یاهو را به سرگرم‌کننده‌ترین و مفرح‌ترین وسیله برای گذران وقت تبدیل می‌کند.

با در نظر گرفتن این موضوع، ما تصمیم گرفته ایم که بعضی از تولیدات یاهو را متوقف کنیم. این تصمیم ما را قادر خواهد ساخت که مجدداً بر روی به روز کردن محصولات یاهو و البته ایجاد محصولات جدید تمرکز کنیم. شما می‌توانید جزئیات بیشتری را که شامل موارد حذف شده از وب سایت یاهو می‌شود در موارد زیر مشاهده کنید.

تالارهای گفتگوی عمومی یاهو مسنجر^۱

تالارهای گفتگوی عمومی یاهو مسنجر در ۱۴ دسامبر ۲۰۱۲ بسته خواهند شد.

پینگ‌باکس یاهو مسنجر^۲

از آنجایی که از ۱۴ دسامبر ۲۰۱۲، پینگ‌باکس دیگر در یاهو مسنجر قابل دسترس نخواهد بود اگر آن را بر روی وبلاگ یا شبکه‌های اجتماعی خود نصب کرده‌اید، لطفاً این قسمت را کلیک کنید تا چگونگی حذف آن را یاد بگیرید.^۳

توانایی رد و بدل کردن اطلاعات از طریق مسنجر زنده ویندوز مایکروسافت^۴

یاهو مسنجر از تاریخ ۱۴ دسامبر ۲۰۱۲ دیگر قادر به تبادل اطلاعات نخواهد بود. علائم و سازه‌های Microsoft Windows Live Messenger، همچنان بر روی لیست دوستان شما ظاهر می‌شوند اما فعال نمی‌باشند و اگر شما سعی کنید که پیغام‌های فوری به دوستانتان بفرستید، پیغام‌ها ارسال نخواهند شد.^۵

آیا یاهو قصد دارد چت روم‌های عمومی خود را بازگرداند؟

در واقع یاهو هیچ تصمیمی برای بازگشت تالارهای گفتگوی خود ندارد. سرویس‌هایی چون پالتاک، آی‌سی‌کیو، زامبل، چت‌زی و اسکایپ برای گفتگو میان کاربران اینترنتی وجود دارد اما یاهو هیچ کدام از اینها را تایید نمی‌کند. به نظر می‌رسد حتی با این تغییرات کلی، یاهو دیگر حتی شانس برگرداندن تالارهای گفتگوی خود را

۶. Icq.com

۷. Zumbi.com

MSNG&locale=en_US&id=SLN۸۴۰۶

۴. Yahoo! Messenger interoperability with Microsoft Windows Live Messenger

۵. Paltalk.com

۱. Yahoo! Messenger Public Chat Rooms

۲. Yahoo! Messenger Pingbox

۳. http://help.yahoo.com/kb/index?page=content&y=PROD_

آیا دلیل اصلی بسته شدن تالارهای گفتگوی یاهو، مشکلات مالی بود؟

نه لزوماً! یاهو سالها تلاش می‌کرد با ربات‌هایی که به آن هجوم می‌آوردند مقابله کند که هر بار شکست می‌خورد، با بسته شدن این تالارها، بسیاری از این سوءاستفاده‌هایی که توسط رباتها انجام می‌شد از بین رفت.

آیا یاهو به قطع ارتباط افرادی که از این طریق، روزانه با یکدیگر در تماس بودند، فکر کرد؟

بله، ولی یاهو بارها به دلیل سوءاستفاده‌های جنسی و قاچاق و تبلیغات‌های دروغینی که در چت روم‌هایش اتفاق می‌افتاد، مورد سوال قرار می‌گرفت. قطع ارتباط افراد یا جلوگیری از استفاده‌های خلاف وجدان اخلاقی، کدام یک باید انتخاب شود؟ ما مطمئن هستیم، افرادی که یکدیگر را به خاطر بسته شدن این تالارها از دست داده اند، اگر در روابط دوستی خود مصرّ باشند، می‌توانند باز یکدیگر را در تالارهای گفتگوی دیگر پیدا کنند.

یاهو برای رفع این مشکلات چرا از برنامه نویسان و متخصصین مجرب بهره نگرفت؟

یاهو بارها و بارها، قدرت خود را در این زمینه محک زد و نهایت تلاش خود را تا آخرین روزها قبل از تصمیم گیری درباره حذف چت رومها، به کار گرفت، نباید اینطور فکر کرد که یاهو از این تصمیم خوشحال است به هر حال ما یکی از امکانات تفریحی یاهو را حالا دیگر نداریم.

بستن تالارهای گفتگو به نفع شرکت‌های رقیب نیست؟

شاید در کوتاه مدت اینطور به نظر برسد ولی سرویس یاهو سابقه‌ی طولانی خود را درین مسیر رها نخواهد کرد. هرچند که طبق برآوردهای شده در واحد آمارگیری یاهو، تنها حدود ۲۰ درصد از کاربران یاهو، از تالارهای گفتگوی عمومی آن، استفاده می‌کردند. شما همچنین در گزارشی که سال ۲۰۰۷ انتشار یافت، دیدید که ۷۵ درصد استفاده کنندگان از این تالارها، رباتها بودند.

یاهو برای دگرباشان نیز، تالارهایی را اختصاص داده بود، کشورهای دگرباش ستیز اغلب، مکان امنی برای دوستیابی دگرباش‌ها فراهم نمیکنند، این تالارها فضای مناسبی برای آنها بود، بهتر نبود که دست کم یاهو تالارهای با این ضرورت را حذف نمی‌کرد؟

باید این را در نظر گرفت که یاهو مسئول رفتار نظام‌های حاکم بر کشورهای دنیا نیست، ما امیدواریم که وضع بهتر شود، اما این امکان وجود داشت که تالارهای باقی مانده به شدت از طرف کاربران شلوغ شوند و افراد زیادی پشت درهای بسته منتظر بمانند، همچنین احتمال سوءاستفاده‌های دیگر نیز وجود داشت.

هم ندارد، شاید در این بین به نظر برسد که یاهو غروری دارد که باعث می‌شود به حرف مشتریان خود گوش ندهد. با این حال افراد می‌توانند به سرویس‌های دیگر رجوع کنند و از یاهو مسنجر برای اطلاع رسانی به دوستان خود استفاده کنند.

چگونه می‌توان در مورد بسته شدن این چت روم‌ها با یاهو بحث کرد؟ عده‌ای معتقدند، دیگر لزومی ندارد که یاهو مسنجر را در لپ تاپ‌های خود داشته باشند چرا که روزانه با صدها نفر در تالارهای مختلف بیشتر از یک دهه هم صحبت بوده‌اند و یاهو حالا این امکان را از آنها گرفته‌است.

با وجود این حقیقت که سوءاستفاده‌های فراوانی از تالارهای گفتگوی یاهو می‌شد و ربات‌های زیادی برای تبلیغات به آن هجوم می‌آوردند، چت روم‌های یاهو، محلی برای کاربران زیادی بود که با یکدیگر گفتگو می‌کردند، دوستان جدیدی پیدا می‌کردند و با افراد با زمینه‌های مختلف ارتباط می‌گرفتند. حداکثر ظرفیت اتاق‌های گفتگو ۵۰ کاربر بود و ما می‌دیدیم که خیلی از این اتاق‌ها همه ساعت، پر بودند، به این معنا که مردم هنوز از این تالارها استفاده می‌کردند. به هر حال، یاهو در فروم‌های خود فضایی را برای بحث و تبادل نظر ایجاد کرد و همچنین کاربران زیادی از طریق ایمیل با یاهو درین زمینه ارتباط گرفتند.

یاهو برای کاربرانی که ۱۵ سال از چت روم‌های عمومی آن استفاده کردند آیا برنامه‌ای دارد؟ عده‌ای از آنها معتقدند که گوگل هم موتور جستجوی قوی‌تری نسبت به یاهو دارد، هم سرویس ایمیلی بهتر، اسکایپ تجربه‌ی تماس تصویری با کیفیت‌تری را ارائه می‌دهد، دانشنامه آزاد ویکی پدیا اطلاعات جامع‌تری دارد و فیسبوک ایده‌های اجتماعی بهتری را ارائه می‌دهد، حتی بلینگ نقشه‌های بهتری را فراهم آورده‌است.

شاید همه‌ی اینها درست باشند، عده‌ای از کارشناسان همچنین معتقدند که شاید تنها دلیلی که باعث می‌شد در این فضای رقابتی شدید، یاهو همچنان زنده بماند، تالارهای گفتگوی آن بود. اما مدیران یاهو برنامه‌های دیگری برای کاربران خود ارائه خواهند داد.

آیا یاهو در بروز رسانی تالارهای گفتگوی خود مشکل داشت؟

در موارد زیادی گزارش شده بود که نسل جدید وسایل الکترونیکی مانند آی‌پد توانایی دسترسی به این تالارها را نداشتند. همچنین زمزمه‌هایی از ویندوز ۹ شنیده می‌شد! یاهو می‌بایست یا این تالارها را حذف می‌کرد یا اینکه برای بروز رسانی آنها با تک تک سیستم عامل‌های موجود در دنیا که هر روز تغییر می‌کنند، کاربران خود را مدام با قطعی و تعطیلی روم‌ها روبرو می‌کرد.



فرزند ال جی بی وان گفتگوی با سالی، یکی از کاربران چت روم یاهو

جنس مخالف. ولی از این که در آینده مجبورم کنند که عوض بشم می ترسیدم.

قسمت دوم سوالت رو یک جور دیگه جواب میدم تا نتیجه بخش تر باشه. من دو سال فقط به صورت صامت توی روم بودم. و برای همین توی این دو سال روم به خودی خود روی فضای ذهنیم تاثیر نداشت. ولی خوب کسایی بود که باهاشون آشنا می شدم و چیزهایی یاد می گرفتم. روم بیشترین کمک رو بهم وقتی کرد که ۱۷ سالم بود. اون دوران خیلی بهم بد می گذشت. یک بار اتفاقی صدای روم رو روشن کردم و باورت نمیشه چقدر حیران زده شدم. روم کمکی به این که خودمو بشناسم نکرد، بعد اون هم ولی کمک بزرگی بود. چون واقعا به هم نوعانی که مثل خودم بودم نیاز داشتم که بتونم باهاشون صحبت کنم. اونجا فکر می کردم که یک جای امن هست که هیچ کسی به من آسیبی نمی رسونه.

برگردیم به ۱۳ سالگی. گفتی تنهایی روم های قدیمی یاهو می رفتی که ادمین ها ایجاد می کردن و هنوز اون شکل رو به خودش نگرفته بود. اونجا با کیا ارتباط می گرفتی؟ دنبال چی بودی؟

اونجا هم دنبال خواسته های جنسیم بودم، خواسته های جنسی نه صرفا رابطه جنسی، دوستی هم بود، ولی می خواستم با پسر ارتباط داشته باشم. اولین پسری هم که باهاش ارتباط داشتم از توی همون روم پیدا کردم. دنبال چیزهایی بودم که یک هموسکسوال هست. ولی معمولا اولین کسایی که باهاشون بودم بایسکسوال بودن. اون موقع هنوز نفهمیده بودم رابطه جنسی یا عاطفی یا هرچیز دیگه ای رو بدون حاشیه و به آسونی داشته باشم. برای همین اون موقع به دنبال کسایی به نام «گی» نبودم. دنبال کسایی بودم که بتونه با پسرها هم باشه.

یادته اولین روم که رفتی اسمش چی بود؟

هوم، آره. داداشم اولین بار منو برد توی روم. اون موقع آی دی نداشتم. شاید وقتی ۱۲ سالم بود. رفتیم تو یک روم هایی که یوزر ها خودشون باز می کردن. اسمش دقیقا یادم نیست ولی توش تهران داشت.

اولین رومی که خودت تنهایی رفتی چی؟

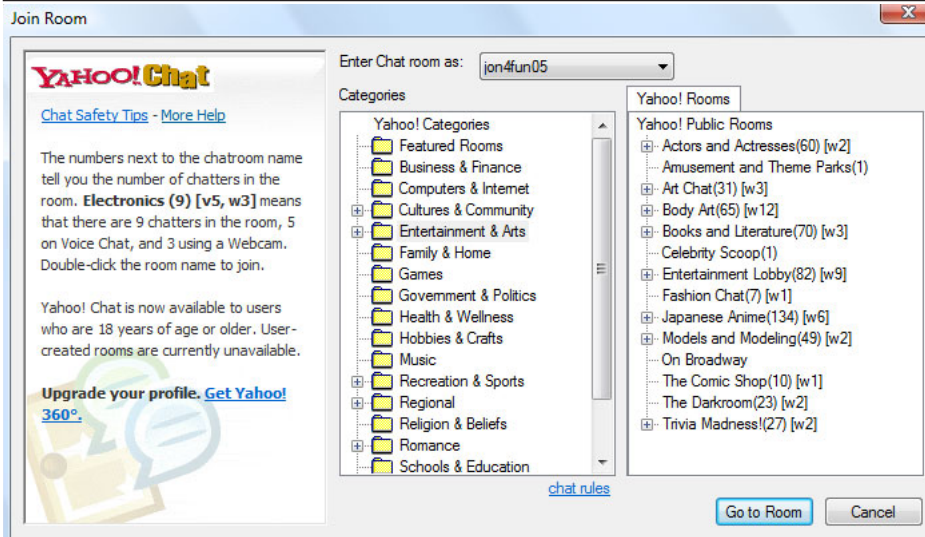
اولین رومی که خودم تنهایی رفتم یکی از همین روم ها بود. اون موقع زیاد اطلاعات نداشتم اولا. نزدیک ۱۳ سالم بود. فکر می کردم هموسکسوالیتی یک حس موازی با زندگیه که قراره با همسرم که جنس مخالفه داشته باشم. برای همین نمی دونستم که می تونه رومی برای این منظور باشه. رفتم تو یکی از روم هایی که به اسم تهران بود. اول تا یک مدت نشستم و نگاه کردم.

یعنی اولین روم ویژه همجنسگرایان رو بعد از شناختن خودت رفتی؟

اولین رومی که مختص به اقلیت های جنسی باشه حدودا ۱۵ سالم بود که پسر خالم به من معرفی کرد. همون ال جی بی وان خودمون.

اون موقع خودتو شناخته بودی؟ یا ال جی بی وان توی این مسیر به تو کمک کرد که بشناسی؟

آره، حسمو کامل درک کرده بودم. یعنی می دونستم من این رو دارم. و قرار نیست کنده بشه. اما اون تبلیغ هایی که از طرف همه ی رسانه هایی که باهاش رو به رویی برای دگرجنس گرایی بود همش. من همیشه به این موضوع فکر می کردم که وقتی بزرگ شدم چی میشه؟ مجبورم ازدواج کنم؟ مجبورم حسم رو قایم کنم؟ ولی اون موقع نفهمیده بودم که هویتیم این طوریه. کششی ندارم نسبت به



اون زمان خودت رو نشناخته بودی. یعنی بعد از شناخت خودت و اومدن توی روم ال جی بی وان فقط دنبال افراد گی بودی؟

اون موقع هویتت رو شناخته بودم ولی به طبیعی بودن هوستم پی نبرده بودم. دوست هم نداشتم تغییرش بدم و احساس بدی نداشتم. فقط فکر می کردم این حسم منحصر به خودم و شاید افراد خیلی کمی هست.

ولی خوب بعد از این که برای اولین بار ال جی بی اومدم، کلا دنبال گرایش خاصی نبودم. حال نمیده زیاد لیبیل بزنی، برا فقط

مهم بود طرفم بفهمه من پسر. تا وقتی که اینو می فهمید من پسر و می تونست با یک پسر رفتار کنه برام فرقی نداشت چه گرایشی داره. ضاتا ما آدم ها گرایش ۱۰۰ درصد نداریم. مرز بندی این موضوع منو اذیت می کنه.

خوب تو صدای روم رو اتفاقی باز کردی. از اون لحظه بگو، چی شنیدی، چه حسی داشتی؟

بعد از ۲ سال که میشه ۱۵-۱۷ سالگیم، صدای روم رو اتفاقی باز کردم و اولین صدایی که شنیدم، صدای مامان رسولی بود. بعد صدای چندتا از بچه ها رو شنیدم که باهم خیلی خوب بودن. همش می خندیدن و من حسی که در اون لحظه داشتم دقیقا مثل این بود که وارد کشوری شدم که توش همجنسگرایی آزاده و همه کسایی که دور و برم اند همجنسگرا هستند و آزادان و دارن از خودشون و حسشون و روزگارشان میگن. اون لحظه اونقدر توی بدنم آدرنالین ترشح شد که لرز گرفتم.

دوست نداشتی همون لحظه بری روی تاک و حرف بزنی؟
همین کار رو کردم. با این که داشتم از هیجان به خودم می پیچیدم و خیلی خجالت میکشیدم و تو فضای خیلی عجیب و حس عجیبی بودم به طور تاک رو می گرفتم و چند کلمه صحبت میکردم. همین توی دقیقه های اول بود که رسولی منو به عنوان بچه اش پذیرفت.

جو روم بین افرادی که روی تاک می اومدن و صحبت می کردن با افرادی که فقط توی رم تایپ می کردن یکی بود؟ منظورم کسایی که بیشتر به دنبال رابطه های خودشون بودند.

نه به هیچ عنوان فکرش رو هم نکن. من دو سال تو فضای تایپ و خواسته های خودم بودم. هیچ وقت این حسی که گفتم رو نداشتم. به نظرم چون اون روابط فامیلی الکی که بینمون به وجود اومده بود، همه ی حرف ها، توهم ها، و همه ی چیزهایی که می گفتیم یک حس خیلی خوب به همه ی ما می داد. حس پذیرفته شدن. کسی نمی ترسید

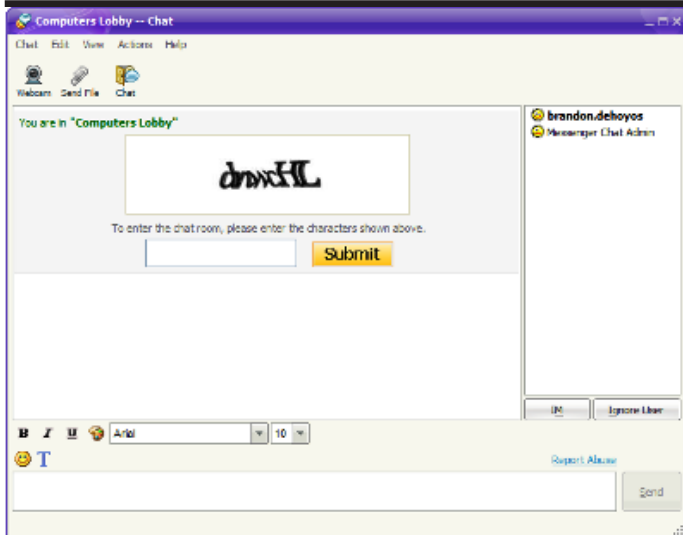
که حسش برای کسی عجیب باشه. حتی خیلی ها چند نوع شخصیت داشتن. شاید حتی داشتن شخصیت پنهان درونشون رو اینطوری به شوخی و خنده ارضا می کردند. رابطه مثل رابطه ی جمعیت های دوستی بود ولی توی تایپ هر کسی دنبال کار خودش بود. البته من بهترین دوستانم توی همین روم پیدا کردم. دوستانی که بیرون از اینترنت هم باهاشون رابطه داشتم و دارم و واقعا دوشون دارم.

تو خواسته های خودت مثل رابطه یا ارتباط جنسی رو روی تاک مطرح می کردی؟

مطرح می کردم ولی شاید توی رتبه ی سوم یا چهارم بود روی تاک. چون همه مون دوست داشتیم تو خلسیه حضور تو اون فضای توهمی از این که پذیرفته شدیم، از این که قدرت داریم، ارضا میشدیم.

از خانواده ای که تشکیل شده بود بگو. چطور این خانواده شکل گرفت؟





یک کم بیشتر می‌گم شاید از بنیاد تشکیل این خانواده و بعد از خودش. چه لزومی داشت خانواده تشکیل بشه؟ چون ۹۹ درصد کسانی که اونجا بودیم، افرادی بودیم که از طرف خانواده هامون پذیرفته شده بودیم ولی به شرطه این که هیچ وقت نمی‌فهمیدن ما چی هستیم. شاید این موضوع این نیاز رو ایجاد کرده بود که ما خانواده و فامیل ایجاد کنیم. برای این که ما نزدیکی داریم که خیلی ما رو قبول دارند و واقعا هم لذت بخش بود. وقتی اولین بار رفتم اونجا تا حدی روابط ایجاد شده بود و من هم که وارد شدم بچه‌ی کوچیک خانواده هستم.

یادمه یک شجره نامه از خانواده ال جی بی وان تهیه شد. این خانواده چقدر بزرگ بود؟ الان که روم بسته شده هنوز با هم در ارتباط هستند؟

شجره‌نامه‌ی اسپیزوفرنیک رو هم من نوشته بودم ولی خوب بر اساس آدم‌های واقعی با شخصیت‌های توهمی. تو راس روم مموش به عنوان مادر بزرگ همه بود و بعد به ترتیب می‌اومد پایین. خانم قاشوق، خاله‌ها و بعد هم خاله زاده‌ها. من با بعضی هاشون هم هنوز رابطه دارم. حتی رابطه بیرون اینترنت. قبلا هم گفتم چندتا دوست خوب هم از بین بچه‌ها بینمون بودن. البته به جز این خاله‌ها یک عمو هم داشتم (خنده)

بله عمو شایان (خنده)! روم‌های یاهو باز بودن و ادمین خاصی نداشت. افراد دگر جنس‌گرا و یا هموفوب هم توی روم می‌اومدن. اونا چه تاثیری روی روم می‌ذاشتن؟ واکنش‌ها چطور بود؟

ما چندتا دوست خوب هم از دگر جنس‌گراها داشتیم. دختر و پسر، ولی این وسط کسانی بودن که به هر دلیلی حال نمی‌کردن با ما و می‌اومدن بد و بیراه می‌گفتن و سعی می‌کردن فضا رو متشنج کنند و میشد. این جور موقع‌ها روم بهم می‌ریخت و دعوا می‌شد چون حس امنیت یک هو از بین میرفت.



کسی رو می‌شناسی که احساسات هموفوب داشت اما با حرف زدن توی روم این حسش از بین رفته باشه و حامی همجنس‌گرایان شده باشه؟

نه، چون اصولا کسانی می‌اومدن که نیومده بودن چیزی بفهمند صرفا می‌خواستند اذیت کنند. چه همجنس‌گرا و چه غیر همجنس‌گرایان، دنبال جایی بودن که بتوندن اذیت کنند. چون روم ما به نظرم آروم‌ترین روم ایرانی یاهو بود. نه بوتری بود نه هکری نه کسی تاک کشی می‌کرد، واقعا همه اومده بودن صحبت کنند. برای همین اذیت کردن راحت‌تر بود.

روزی که متوجه شدی یاهو قصد داره روم‌های خودش رو ببینده چه حسی پیدا کردی؟

این اواخر حسی که من به روم داشتم این بود که مثل یک خونه مادر بزرگ قدیمی بود. همه‌ی آشناها ازش رفته بودن. جوش عوض شده بود. بوترو و هکر بهش اضافه شد و دیگه کسی هم باهم خوب نبودن. برای همین هم دلم برای قبلناش تنگ بود. واقعا وقتی بسته شد انگار اون خونه قدیمی تخریب شد.

آخرین روز روم‌های یاهو به ال جی بی وان رفتی؟
نه، کلا غصه‌ام گرفته بود و نمی‌خواستم بیشتر بشه.

الان از سرویس‌های دیگه چت که روم‌های باز و عمومی دارن استفاده می‌کنی؟ دنبال یک جایگزین نبودی؟
چرا دنبال یک جایگزین امن بودم. چون این اواخر دیگه روم بیشتر از بچه‌ها پر از اسپم و بوترو بود.

اگر در پایان حرفی داری بگو؟

روم وقتی توی زندگی من اومد که واقعا بهش نیاز داشتم. شاید یک جواب کاذب به نیازم بود. ولی هر چی بود تو اون شرایط یک آرام‌بخش خوبی بود. واقعا خوشحال میشدم که همون فضا ادامه پیدا می‌کرد بدون اسپم و مزاحم ولی فضاش و بسترش بد شد و از دست رفت.

درد دلی درباره ی حذف روم های یاهو

کیارش لا ماژور

نمیدونم از کجا باید شروع کنم؟! از زمانی که تو ام‌جی (یک سایت دوستیابی گی‌ها) عضو شدم سال ۸۸ روزهای اول خیلی خوشحال بودم که وارد یک جامعه ی مجازی شدم که میتونستم با هم حس هام ارتباط برقرار کنم و از هم صحبتی و هم نشینی با اونا لذت ببرم، دوستانی پیدا کردم، دورهمی ها و مهمونی هایی دعوت میشدم خیلی خوب بود. با آدم‌های خیلی جورواجور و مختلفی آشنا شدم. تا اینکه همین چند وقت پیش یه اتفاق خیلی بد افتاد، خیلی خیلی بد! نمیدونم چی شد که یاهو روم هاشو به صورت ناگهانی مسدود کرد و بدجوری دست کسانی رو که هر از گاهی هوس می کردند که وارد روم های ال جی بی بشن تو حنا گذاشت؛ منظورم همون آقایونیه که وقتی زناشون باهاشون قهر میکردند می‌اومدند یاهو... .

این اتفاق شوم همش تو یه ساعت افتاد: بعدم که همتون بهتر از من میدونین چی شد دیگه! کافیه سری به صفحه ی افراد تازه وارد این سایت ام‌جی بزنید و افراد جدیدی که تازه عضو شدن رو نگاه کنید! اونم نه به خودشون که به هد لاینشون (متنی که کنار آیدی‌شون نوشته شده) یادمه قدیما هدلاین همه این بود که دنبال بی‌اف یا پارتنر یا دوست هستند، حالا هم اگه یه بنده خدا میخواست صرفا دنبال رابطه جنسی باشه توی خفای خودش میکرد اما وضعیت هدلاینای الان: «رابطه ی گروهی»، «رابطه ی خشن»، «زیر بیست سانت نیا تو»، «پولی ام» و... .

در آخر هم میخوام یکی از خاطره های خودمو بگم که اخیرا اتفاق افتاد: پیام اومد واسم که من خیلی دوست دارم با شما هم صحبت شم و چند کلام با هم حرف بزنیم. گفتم باشه، اینم شمارم. گفت: هماهنگ کن همو ببینیم. گفتم بفرما اینم هماهنگ! رفتیم دیدیم همو، دیدم یه پراید مشکی وایستاده و یکی هم عقب نشسته. از ماشین اومد پایین سلام علیک کردیم گفت این آژانسه بشین بریم یه چرخ بزنیم. نشستیم و راه افتاد ماشین، یخورده که ماشین حرکت کرد دیدم دستشو گذاشت رو پاهام. منم معذب و شوکه شدم و دستشو از رو پام برداشتم، بعد به طور غیر منتظره ای بهم گفت نترس آقای راننده هم از خودمونه آیدی اش فلانه! من خیلی تعجب کردم و (بعد کلی فحش و بد و بیراه که اینجا گفتن سانسورش کن!) اومدم بیرون از ماشین. نمیدونم که دوستانی هم هستند که مثل من ازین تجربیات داشتند و فکر نمیکنم البته از روم های عمومی سابق یاهو چیزی از این بیشتر در بیاد.

یاهو؛ تلخ ولی دوست داشتنی

رایان

کسی نیست که با یاهو آشنایی نداشته باشه یا یه بار به روم های

یاهو سر نزده باشه. برای خیلی ها روم یاهو جاییه که میتونن اونجا اون بخش از وجودشون که تو جامعه مخفیش میکنن، نشون بدن. برای ما گی ها هم که جایگاه خاص خودشو داره. ما که گی کلاب نداریم بریم. باید تو همین یاهو انرژی و احساسات خودمون رو خالی کنیم. علی رغم همه ی خوبی هاش من یه تجربه بدی از یاهو دارم. دو سال پیش بود که تو یاهو با یه نفر دوست شدم. خودش رو رها ۲۰ ساله ساکن تهران و گی معرفی کرد. طبق معمول اون چند تا عکس داد و من چند تا عکس و با هم دوست شدیم... . اولش زیاد با هم صمیمی نبودیم. اونم یکم از چت کردن باهام اجتناب میکرد. خودشو مغرور نشون داد تا شاید نظر منو به خودش جلب کنه. منم که یه آدم احساساتی و ساده، زود بهش دل باختم. چند باری که فرصت شد و رفتم تهران، سعی کردم ببینمش. ولی هر دفعه تهران رفتن های من مصادف میشد با غیبت های طولانی رها تو یاهو .

هر وقت هم ازش میخاستم وب یا وویس بدیم میکروفن خراب و وب خراب رو بهانه میکرد. یه بار بهم گفت از رابطه ی جنسیش با یکی دیگه فیلم گرفته. حاضره اون فیلم رو در ازای عکسای خیلی شخصی من مبادله کنه. منم که اصن این عکس گرفتن‌های عجیب که بعضی ها از خوشون میگیرن انگار که مدل فیلم پورن هستن، برام تعریف نشده، جواب رد دادم و اونم دلخور شد و یه مدتی باهام حرف نزد.

تقریبا یه سال از دوستی اینترنیمون میگذشت و تو این یه سال شاید هفته ای دو یا سه بار با هم چت میکردیم. از همه چی حرف میزدیم. این حرف زدن ها باعث میشد علاقه من به رها بیشتر و بیشتر بشه. میگفت یه سال ازم بزرگتره ولی انگار خیلی بیشتر از یه سال بود. یه جورایی حرف زدن باهاش بهم احساس امنیت میداد.

بعد از یک غیبت خیلی طولانی چند ماهه که برگشت بهم گفت: از ایران رفتم. با خونواده اومدیم مالزی پناهنده شدیم تا از اینجا بریم کانادا.

از اون به بعد خیلی بیشتر با هم حرف میزدیم. تقریبا هر شب و اونم بهم علاقه‌مند شده بود. نمیدونم از طریق اینترنت میشه عاشق شد یا نه! حالا اسمشو بزاریم احساس. کلی احساس داشتیم به هم دیگه. هر شب با هم حرف میزدیم یا بهتر بگم هر شب خودمو مینداختم تو آغوش کسی که فقط چند عکس ازش دیده بودم ولی کلی کلمه ازش شنیده بودم. اون به مالزی پناهنده شده بود و من به آغوش اون. روزا همین طور میگذشت و کارمون فقط یه چیز شده بود؛ من تو اتاقم و اونم تو اتاقش میلیون ها کیلومتر دورتر از هم، یه آهنگ رو همزمان پلی کنیم و گوش کنیم و خودمونو تو آغوش همدیگه تصور کنیم. کلی اشک، لبخند، دوست دارم، عشق و خیلی چیزای دیگه رو تو آغوش مجازیش تجربه کردم.

دوباره یه غیبت طولانی دیگه شروع شد. بهش پیام میدادم ولی جوابی نمیداد. تو یه سایت دوستیابی که هر دو عضو بودیم بهش پیام میدادم و میدیدم که پیامم رو خونده ولی همه بدون جواب. خیلی بهم ریختم، نگران بودم. نمیدونستم که چرا اینطوری شده. حدس زدم شاید میخواد به این رابطه مجازی پایان بده. بهش پیام دادم که

جور عقده گشایی. با همه این تفاسیر، یاهو منو بهتر از هر کس دیگه میشناسه، چون از خیلی از لحظات مهم زندگیم خبر داره.

راضی نیستم!

کاهه اهورایی

از ورودم داخل چت‌روم‌های یاهو، لذت می‌بردم. برای اینکه بتونم وارد روم ال‌جی‌بی‌وان بشم بعضی‌وقتا تا ده دقیقه توی صف انتظار صبر می‌کردم. همین که داخل می‌شدم، ربات‌ها رو ایگنور می‌کردم. یه نگاه به آی‌دی‌ها می‌انداختم تا ببینم کسی از دوستانم هست توی روم یا نه؛ بعدش منتظر می‌موندم تا ظاهر و خصوصیات با مشخصات دلخواه آدمایی که توی روم چیزی می‌نوشتن، مطابقت کنه، تا پیام بدم. با بعضی‌ها که گرم می‌گرفتم حسابی با هم دوست می‌شدیم، با بعضی‌ها هم همون اول نمی‌ساختم. نه دنبال بی‌اف بودم نه دنبال کسی برای رابطه‌ی جنسی، همین که می‌تونستم با یکی صحبت کنم درباره‌ی هرچی که به ذهنم می‌رسید، آروم می‌کرد. حوصله‌ام که سر می‌رفت هیچ جایی مثل روم نمی‌تونست وقتمو پر کنه. ساعتها توی روم می‌موندم و به حرف کسایی که می‌رفتن روی تاک گوش می‌دادم.

برای تنوع، گاهی توی روم‌های دیگه هم می‌رفتم. توی روم استریت‌ها، توی روم اروپایی‌ها، توی روم هنر و ... خلاصه همه جا سرک می‌کشیدم و با هر کی که می‌دیدم مثل من نیاز به هم‌صحبت داره، چت می‌کردم. بعضی وقتا خودمو دختر جا می‌زدم برای استریت‌ها و کلی می‌خندیدم، نقش پسر استریت رو بازی می‌کردم واسه پسرای گی یا دخترا و ترنس‌ها، خب سرمو یه جوری گرم می‌کردم دیگه، تنهایی خیلی بهم فشار می‌آورد.

اولین قرارمو هم از طریق همین چت روم‌ها گذاشتم، اصلا هم راضی‌کننده نبود... یکی از بی‌اف‌هامم از توی چت‌روم پیدا کردم، خیلی هم خوب نبودیم با هم. با این حال من وقتی بی‌اف هم داشتم باز توی چت‌روم زیاد می‌ومدم. یه جورایی بهش معتاد شده بودم. برام اهمیت نداشت که توش قاچاق انسان می‌کردند یا ربات‌ها و بوترها کاربرا رو اذیت می‌کردند. دستم به شرکت یاهو نمی‌رسه ولی میدونم که هیچ وقت دیگه نمیتونم یه جای دنج، مثل چت‌روم‌های ال‌جی‌بی پیدا کنم.

مُبدل

فرزانه

راستش من خیلی هم موافقم که چت‌روم‌های یاهو بسته شدند. چند وقتی بود که احساس می‌کردم چت‌روم‌های فارسی یاهو مسنجر تبدیل شده به دستگاهی که دخترا رو لژیون می‌کنه! مثل یه پردازنده که از این ور دختری استریت رو به عنوان ورودی می‌گرفت و از اون‌ور بعد از یه چند وقتی یه دختر لژیون تحویل می‌داد، می‌دونید چرا؟ چون وقتی که یه مشت پسر خودباخته که اعتماد به نفس کافی

ما فقط دوست اینترنتی هستیم. هیچ تعهدی نداریم به هم. نمیدونم شاید اینجا داریم خودمونو خالی میکنیم. اگه میخوای تمومش کنی، تمومش کن ولی سکوت نکن، سکوت اذیتم میکنه.

به حرفای خودم که فکر میکردم می‌دیدم چقدر احمقم. این رابطه کجا میخواد بره. دنبال چی هستم تو یه رابطه‌ی مجازی. چرا دنیای واقعی رو ول کردم اومدم اینجا، چند روزی گذشت و بالاخره بهم پیام داد: عزیزم، میدونم من مثل تو نمیتونم قشنگ بنویسم، تو قشنگ مینویسی چون دلت پاکه. هیچی تو دلت نیست. برو ایمیل‌تو چک کن، یه نامه برات نوشتم.

از کنجکاوای داشتم می‌مردم. می‌خواستم بدونم چی باعث این رفتارش شده. چی باعث همه‌ی این پس زدن‌ها شده. نامه رو خوندم، چند بار خوندم، کلمه هاش تو سرم می‌چرخیدن. شوکه شدم و البته خیلی گیج. نمیتونستم اتفاقی که پیش اومده بود رو درک کنم. یعنی چی؟؟؟ این همه مدت؟؟؟ مگه میشه؟؟؟

جمله آخر نامه خوب تو ذهنم موند. هنوز هم جلو چشم‌امه: من هیچ وقت تو عشقم بهت دروغ نگفتم. تو این مدت واقعا عاشقت شدم. دوستدارت علی ۳۰ ساله دانشجوی دکترا ساکن مالزی. این جمله آخر رو چند بار خوندم تا بفهمم جریان چیه، واقعا شوکه شده بودم. تو نامه از زندگیش نوشته بود که چطور به اصرار مادرش و به خاطر اینکه دل مادرشو نشکنه، با یه دختر که هیچ حسی بهش نداشته ازدواج کرده بود و اینکه چطور یه بچه ناخواسته شرایط زندگیشو بدتر کرده بود. با اینکه خیلی ناراحت و عصبانی بودم ولی دلم به حالش سوخت.

همیشه ازم می‌پرسد اگه یه گی مجبور بشه با یه دختر ازدواج کنه، بعد اگه بچه دار هم بشن، اگه پسره دختره رو اصن دوستش نداشته باشه چیکار باید بکنه؟ منم جواب دادم: باید طلاقش بده. بچه رو هم میتونه از دور مراقبش باشه. اونم گفت: «نه. تو نمیفهمی. به همین راحتیا نیست.» الان میفهمم چرا اون حرفارو میزد.

اون کلمه‌های آخرش «علی ۳۰ ساله دانشجوی...» مثل آب یخی بود که ریخت روم. فک کردم به حرفاش. به عکساش، دیدم همش میتونه دروغ باشه. چند روز دیگه بهم پیام داد که میام ایران، میام پیشت. ولی من خیلی شوکه شده بودم، نمیتونستم بهش اعتماد کنم. از اون روز به بعد دیگه باهاش حرف نزد.

بعد از اون اتفاق، اعتمادم به همه‌ی آدمایی که تو یاهو میشناختم از بین رفت. اگر طرف وب نداشت یا تو یه شهر نبودیم جوابشو نمیدادم. که این باعث شد خیلیا از دستم دلخور بشن. ولی خب این من بودم ۲ سال باهام بازی شده بود نه اونا. بعد از اون جریان تو برقراری رابطه مشکل پیدا کردم. احساس میکردم همه‌ی احساساتم جا مونده پیش یه مرد ۳۰ ساله. خیلی وقته دارم تلاش میکنم که عاشق یکی بشم ولی انگار اون تجربه مثل یه زخم روی احساساتم مونده.

چرا دنیای واقعی رو ول کردم و رفتم سراغ یاهو؟ چرا خیلی‌ها این کارو میکنن؟ دلیل‌های زیادی داره. شاید چون رابطه بیرون دنیای مجازی به خاطر فاصله زیاد سخت باشه. یه چیز مهم که در مورد یاهو هست اینه که تو یاهو ما آدم ایده آل خودمونو میسازیم، شاید یه

می‌دادم و برای یک شب، هم‌خوابی رو جستجو می‌کردم. مهمترین و بهترین مزیت یاهو شناسه یا همان آی‌دی من بود که کسی آن را نمی‌شناخت. فکر می‌کنم کمترین زمان ثبت‌نام در سایت یاهو باشد. به راحتی می‌تونید ایمیل و آی‌دی برای چت با امکانات زیادی رو در این سرویس تجربه کنید. البته تجربه می‌کردید!

با این که هر روم بیش از ۳۰ نفر ظرفیت داشت و همیشه به جز این اواخر تا روم سوم تعداد کاربران قابل توجهی در اون بودن، اما نسبتاً افرادی که به دنبال رابطه عاطفی می‌گشتند بسیار کم و مشخص بودند. به خصوص برای من که سال‌ها در این روم به دنبال یک فرد ایده‌آل بودم بیشتر کاربران، تکراری می‌شدند. افرادی که اگر آرشیو قوی‌ای از تاریخچه گفتگوها دسترس باشد، می‌توان فهمید که بعد از چندماه رابطه دوباره برگشته‌اند و یا در حال خیانت به بی‌اف خود هستند. برای این که کسی من رو ردیابی نکند برای هر آی‌دی یک ماموریت ویژه طراحی کرده بودم. با یک آی‌دی فقط به دنبال رابطه جنسی بودم و با یک آی‌دی دیگر به دنبال رابطه عاطفی و البته یک آی‌دی دیگری هم بود که برای وقت گذرونی از آن استفاده می‌کردم. گاهی در روم موزیک پخش می‌کردم و از این کار لذت می‌بردم. احساس این که بیست تا سی نفر با من به یک موزیک گوش می‌دهند و پس از آن از من تشکر می‌کنند و یا درخواست پخش ترانه‌ای دارند، واقعا جذاب و شادی بخش بود.

بنا بر این برای تخلیه نیازهای جنسی و دوری از توضیح این که بیش از یک سال است با کسی نبوده‌ام و من هم یک انسانم و نیازهایی دارم که حاضر نیستم برای آن عاطفه‌ی فردی را فریب بدهم، اقدام به جستجوی افرادی با خصوصیت‌های جنسی که دوست می‌داشتم کردم. نکته جالبی که هرگز یاد نمی‌رود، دیدن افرادی بود که آنها نیز دغدغه و ادعای رابطه عاطفی داشتند اما با آی‌دی‌های دیگری به من پیام می‌دادند تا فقط برای یک شب همبستر بشوند. این حس مشترک واقعا یک درد مشترک بود. از منظر اخلاقی نمی‌گویم، حس مشترک واقعا یک درد مشترک است. برعکس کسانی که مدعی دروغین عشق هستند و به خاطر نداشتن شناخت از رابطه، عشق و امیال جنسی خودشان، صرفاً باتوجه به مشخصات ظاهری رابطه‌ای را شروع می‌کنند که پس از چند روز تمام می‌شود.

به هر حال یاهو در ایران جای خالی یک کلوب یا یک سایت معرفی بزرگ را پر می‌کرد و بدون شک امروز باید خواسته‌های جنسی به جای اصلی خود یعنی سایت‌های دوست‌یابی جنسی برگردد. یادمان نرود که سایت‌هایی مانند ام‌جی جای پیدا کردن عشق نیست. ام‌جی برای آشنایی گی‌ها و سایر اقلیت‌های جنسی است. کسی نمی‌تواند در این شبکه اجتماعی جنسی دغدغه‌ی صرفاً عاطفی داشته باشد و آن را به سایرین تعمیم و تحمیل نماید. اگر از عشق و انسان شناخت داشته باشیم درمیابیم که در گذر زمان احساسات قوی شکل می‌گیرند که ضامن بقای رابطه عاطفی ما میشوند. گرفتن رابطه از طریق یاهو یا ام‌جی یا ابزارهایی مانند اینها مانند خواستگاری رفتن است و گفتن این حرف سنتی که «بین زن و مرد به مرور عشق به وجود می‌آید» و با این خیال باطل یک رابطه باطل شکل می‌گیرد.

ندارند برای رابطه با دخترها میان داخل روم و چشم‌چرونی می‌کنند، اینقدر پیام می‌دن تا جواب بدی، بعد از یه مدت احساس می‌کنی از هرچی پسر بدت میاد و نیاز به یه هم‌صحبت داری و می‌ری طرف دخترای چت‌روم. با دخترا که آشنا میشی و چت می‌کنی تا میای باهاشون دوست شی، می‌فهمی که پسر و تو باز از پسرا بیشتر بدت میاد تا اینکه دلت فقط می‌خواد یه دختر واقعی توی چت‌روم پیدا کنی، یعنی تازه شدی مثل همون پسرا که دربه‌در دنبال یه دختر بودند و حالا بعد از چند وقت تبدیل شدی به یک لزیبن!

البته این حرفا رو یکی از دوستان بهم می‌زد و به نظرم جالب می‌ومد، برای همین اینجا نوشتمشون، یه سری از دخترای استریت فکر میکنند اگه بگن لزیبن هستند، باعث میشه از خودشون یه شخصیت روشن‌فکر و مدرن بسازن، واقعا متأسفم. به هر حال ما لزیبن‌ها کافی بود که وارد چت‌روم‌ها بشیم، اصلاً گرایش ما اهمیت نداشت، پسر و دختر، گی و استریت پیام می‌دادند. متوجه نمی‌شدند و یا نمی‌خواستند متوجه بشن که من لزیبن هستم، همین که دختر بودم کافی بود. هیچ کس رو توی این چت‌روم‌ها پیدا نکردم و فقط مایوس‌تر می‌شدم، یاهو خیلی زودتر از اینها باید این چت‌روم‌ها رو می‌بست.

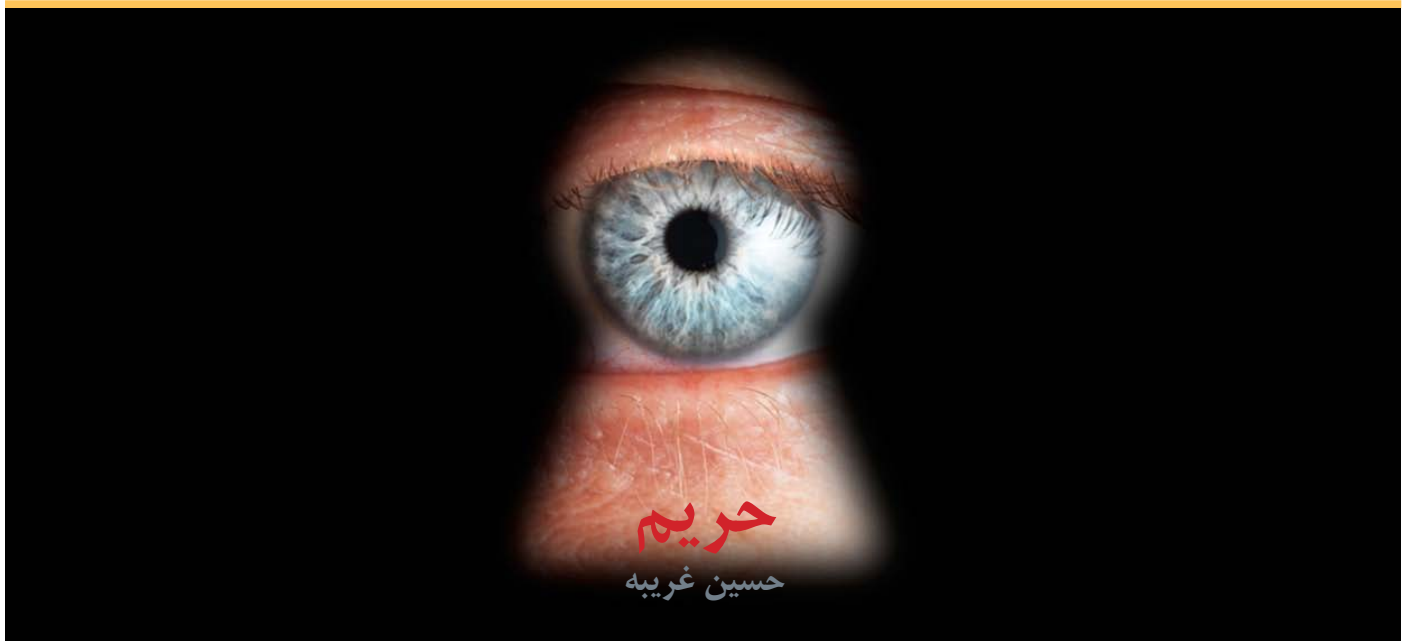
هویت مخفی

متین محمدی

روم جای آشنایی عاطفی نبود. این رو بعدها فهمیدم. وقتی در یک فضای بسته، گروهی که هرگز جرات بیان خواسته‌های جنسی خودشون رو ندارند، با این طور موقعیتی روبرو می‌شوند، براشون یک دغدغه بزرگ ایجاد میشه: رابطه جنسی! من از روز اول به خاطر نیازهای عاطفی‌ای که داشتم حاضر نبودم جز با کسی که از ته قلبم دوستش دارم رابطه‌ای برقرار کنم. هرگز قراری برای رابطه جنسی نگذاشتم تا وقتی که رابطه جنسی آزاد رو پذیرفتم. منظورم از رابطه جنسی آزاد Free Sex هست. یعنی فرد بدون احساس و عشق و صرفاً برای تخلیه میل جنسی خودش با یک نفر (دوست یا ناشناس) رابطه جنسی برقرار می‌کنه.

بعد از مدتی که نسبت به جامعه هم‌جنس‌گرایان مرد ایرانی شناخت پیدا کردم، با خودم خلوت کردم و دیدیم ایده‌آل‌های زندگی من با واقعیت افراد جامعه دگرباش ایرانی بسیار متفاوت و دور از دسترسه. افراد بیشماري دم از عاطفه و رابطه می‌زنند اما اولویت‌هایی دارند که بیشتر مورد توجه کسانی است که صرفاً به دنبال دوستی جنسی یا همون (Sex Friend) بودند و یا کسانی که رابطه جنسی اولویت برقراری رابطه‌های اونهاست. عدم برقراری رابطه و میل ناگزیر جنسی‌ام خیلی بهم فشار آورد و خودم رو از نظر جنسی بسیار نیازمند دیدم. لازم بود بعد از تجربه شکست خورده‌ام با بی‌اف سابقم بعد از چهارده پانزده ماه، رابطه جنسی برقرار می‌کردم. این شد که موضوع رابطه آزاد جنسی رو پذیرفتم اما دوست نداشتم با کسانی باشم که من رو می‌شناختند.

بهترین راه برای برقراری چنین رابطه‌ای یاهو بود. در روم با رنگ‌های شاد و فونت‌های جذاب که اندازه‌ی بزرگی داشتند از اندامم اطلاعات



”سعید همینطور که حوله رو روی سرش گذاشته از حمام میاد بیرون، خونه ساکنه و فقط صدای پی در پی دکمه های صفحه کلید سکوت رو به هم میزنه. از راهرو میگذره و به پذیرایی خونه می رسه. منصور روی کاناپه نشسته و سرش به لپ تاپ گرم شده، با دیدن سعید از لپ تاپ بیرون میاد و با لبخند می گه :

به به! پسرک خوشگل شهر پریا! چه تو دل برو شدی عزیزم! سعید هم لبخندی می زنه و می گه : خوبه! نمی خواد هندونه بذاری زیر بغلم، یه بار خوشگل کردم تو گیرم افتادی واسه هفت پشتم بسه! منصور با قهقهه جواب می ده و می گه: همینی هم که گیت اومده از سرت زیاده! دلتم بخواد! و دوباره به سراغ لپ تاپ می ره، سعید هم با لبخندی که روی لبش هنوز مونده از کنار منصور دور میشه و به سمت آشپزخونه میره.

سعید : چایی می خوری ؟ منصور: نه عزیزم! نوش جان. مشغول بودن منصور با لپ تاپ کمی ذهن سعید رو به خودش درگیر می کنه...

سعید : داری چیکار می کنی؟ منصور تو همون حالت جواب می ده: کار خاصی نیست، دارم اکانتامو چک می کنم. سعید : اکانت کجا؟

منصور : یاهو و فیس بوک و چندجای دیگه. کنجکاوی سعید بیشتر میشه چون هیچ وقت وارد اکانت های منصور نشده بود اما ترجیح میده از سوال پرسیدن دست بکشه و مشغول ریختن چایی بشه. چند ساعت از این ماجرا می گذره، منصور از لپ تاپ دست کشیده و همونطور که به کاناپه تکیه داده مشغول تماشای تلویزیون میشه. حالا سعید پشت لپ تاپ نشسته و داره توی دنیای مجازی گشت و گذار می کنه. کمی به همین منوال می گذره تا اینکه باز هم کنجکاوی سابق به سراغ سعید می آد. یه کم با خودش کلنجار میره اما آخرش طاقت نمیاره و رو به منصور میگه: منصور، رمز فیسبوکت چیه؟

منصور که به تلویزیون خیره شده می گه: اکانت های کامپیوتر یه چیز شخصی به حساب میاد بچه! سعید : یعنی نمی خوام بهم بگی ؟ منصور : نه!

سعید : اما ناسلامتی ما با هم ازدواج کردیم، چیز شخصی نداریم منصور : خب چه ربطی داره آخه! سعید : نکنه چیزی هست که نمی خوام من بدونم؟! با این حرف، منصور متعجبانه میگه: سعید تو حالت خوبه ؟ سعید : خوب یا بد من ازت رمز فیس بوکو می خوام منصور : اما... اما به جون خودم چیز خاصی توش نیست... یه سری حرف روزمره ...

سعید : اگه اینجوری پس چرا رمزشو نمیگی؟ منصور : موضوع این نیست که چی توشه، موضوع اینه که اکانت من یه چیز شخصیه و مربوط به منه.

سعید که با دلگیری از حرف منصور می گه : خب یه دفعه بگو به تو مربوط نیست خودتو راحت کن دیگه ! و بعد هم با دلخوری به اتاق خواب میره و در اتاقو هم محکم بهم می کوبه. منصور کاملاً مبهوت از حرکات و رفتار سعید خشکش میزنه. از ذهن سعید هم فکر و خیال لحظه ای فاصله نمی گیره؛ اون اکانت کذایی چی داشت که منصور از دادن رمزش امتناع می کرد؟ شاید پای یکی دیگه وسط باشه...

سعید تو افکار خودش غوطه ور شد که صدای در اونو به خودش میاره، منصور پشت در وایساده و می گه : می تونم پیام تو؟ اما سعید جوابی نمی ده. منصور درو باز میکنه و داخل می شه، سعید روشو بر می گردونه، منصور هم کنار چارچوب در وایمسته و آرام میگه: سعید جون...

سعید با عصبانیت جواب میده: بی خود با من حرف زن! برو به همون اکانت خصوصی فیس بوکت برس. منصور سرشو پایین میندازه و میگه: صدات نکردم، ازم رمز فیس بوکو خواستی منم بهت گفتم، رمزش سعید جون. “

شامل یک هسته (من) و یک الکترون در اطرافش (حریم من) هست. وقتی دو اتم هیدروژن با هم پیوند برقرار می کنند، الکترون ها با هم درگیر میشن (محیط اطراف خودشونو به اشتراک می ذارن). برای هیدروژنی که تک اتمیه، پیوند، موضوع پیچیده ای نیست اما وقتی به اتم های بالاتر می رسیم موضوع به همین سادگی ها هم نیست. اتم ها در مراتب بالاتر تمامی الکترونهاي خودشونو در پیوند شرکت نمیدن و تنها الکترونهاي آزاد آخرین لایه هستن که توی پیوند شرکت می کنن، یعنی همیشه محیط پیرامونی وجود داره که اتم اونو توی رابطه شرکت نمیده. با این توصیفات فکر می کنم همیشه مثال اتم ها رو به رابطه ی بین انسان ها هم تعمیم داد. دو انسان با هم پیوندی روتشکیل میدن و حریم های خودشونو به اشتراک می ذارن اما این دلیل نمیشه تمام حریم های یک شخص در این پیوند به اشتراک گذاشته بشه. تفاوتی که پیوند بین اتم ها با پیوند بین انسان ها وجود داره دقیقا تو همون حریمیه که به اشتراک گذاشته نمیشه. در پیوند بین انسان ها یک چنین حریمی از دید شخص مقابل پنهان کاری به حساب میاد یا بعضی وقتا ممکنه بخاطر همین حریم مشترک نشده، متهم به خیانت بشه و پیوند به وجود اومده متلاشی بشه.

این داستان رو با کمی دخل و تصرف از وبلاگ یکی از وبلاگ نویس ها (که الان خاطرم نیست کدوم وبلاگه) چند سال پیش خوندم. موضوعی که به اون پرداخته شده بود به نظرم خیلی جذاب و گیرا اومد. مطلبی که کم یا زیاد، خواه ناخواه توی تمام روابط وجود دارند اما ندیدم جایی چندان به اون پرداخته شه.

منصور، پسریه که معتقده هر انسانی دارای یک حریم شخصی مختص به خودش و این حریم حتی با ازدواج و رابطه مشترک با دیگران شکسته نمی شه؛ اما در مقابل سعید، پسریه که چیزی به عنوان حریم شخصی در یک زندگی مشترک رو قبول نداره. از نظر اون وقتی دو نفر توی یه رابطه ای وارد میشن توی همه چیز هم باید شریک باشن و عملا هیچ مرز شخصی ای دیگه ای باقی نمی مونه. اگه از هر طرف به موضوع نگاه کنیم می بینیم دو طرف هر کدوم به نوعی استدلال های درستی دارن، پس بیایم برای درک بهتر دعوای سعید و منصور به کمی عقب تر، یعنی زمانی که هیچ کدوم وارد رابطه نشده بودن برگردیم. یک انسان مستقل، شامل «من» و «حریم من»، «من» که تشکیل شده از اخلاق، خصوصیات و رفتار شخص و غیره و «حریم من» که می شه به طور کلی تمام راه های ارتباطی با «من» و محیط پیرامون رو درنظر گرفت.

برای درک بهتر موضوع خودمونو در نظر بگیریم. موبایل، کامپیوتر، اکانت های اینترنتی و غیره، قسمتی از «حریم من» به حساب میان که کسی حق داخل شدن به اونها رو نداره. یک سری چیزای شخصی و بلوک شده. این حریم تا زمانی که شخص تنهات مشکلی ایجاد نمیکنه و وجود اون تقریبا برای همه افراد ملموس و اجتناب ناپذیره اما مشکل از جایی شروع میشه که دو «من» تصمیم میگیرن پیوندی به وجود بیارن و «ما»یی رو تشکیل بدن و اینجاست که مرز بین حریم ها به هم میریزه و باید هم به هم بریزه. اما سوال اینجاست که با از هم پاشیده شدن حریم قبلی و تشکیل پیوند، آیا حریم جدیدی باید به وجود بیاد و یا حریم ها به طور کل از بین می رن؟

نمونه ی بارزش گوشی موبایل! توی خیلی از زوج ها دیدم اگه برای یکی از طرفین اس ام اسی بیاد، حتی در غیاب صاحب گوشی، طرف دیگه اس ام اس شو نمی خونه یا به زنگ موبایل همسرش بدون اجازه ی اون جواب نمیده و در مقابل خیلی از زوج ها رو هم دیدم که برعکس این موضوع عمل می کنن. به نظر میرسه وجود یا عدم وجود حریم شخصی در یک رابطه بر اساس توافق بین زوجین استواره و حتی در صورت وجود مرزی در رابطه ای، میزان گستردگی حریم ها در زوج های مختلف متفاوت. برای فهم بهتر یه معادله ی شیمیایی رو مثال میزنم؛ هیدروژن (H_2)! هر اتم هیدروژن

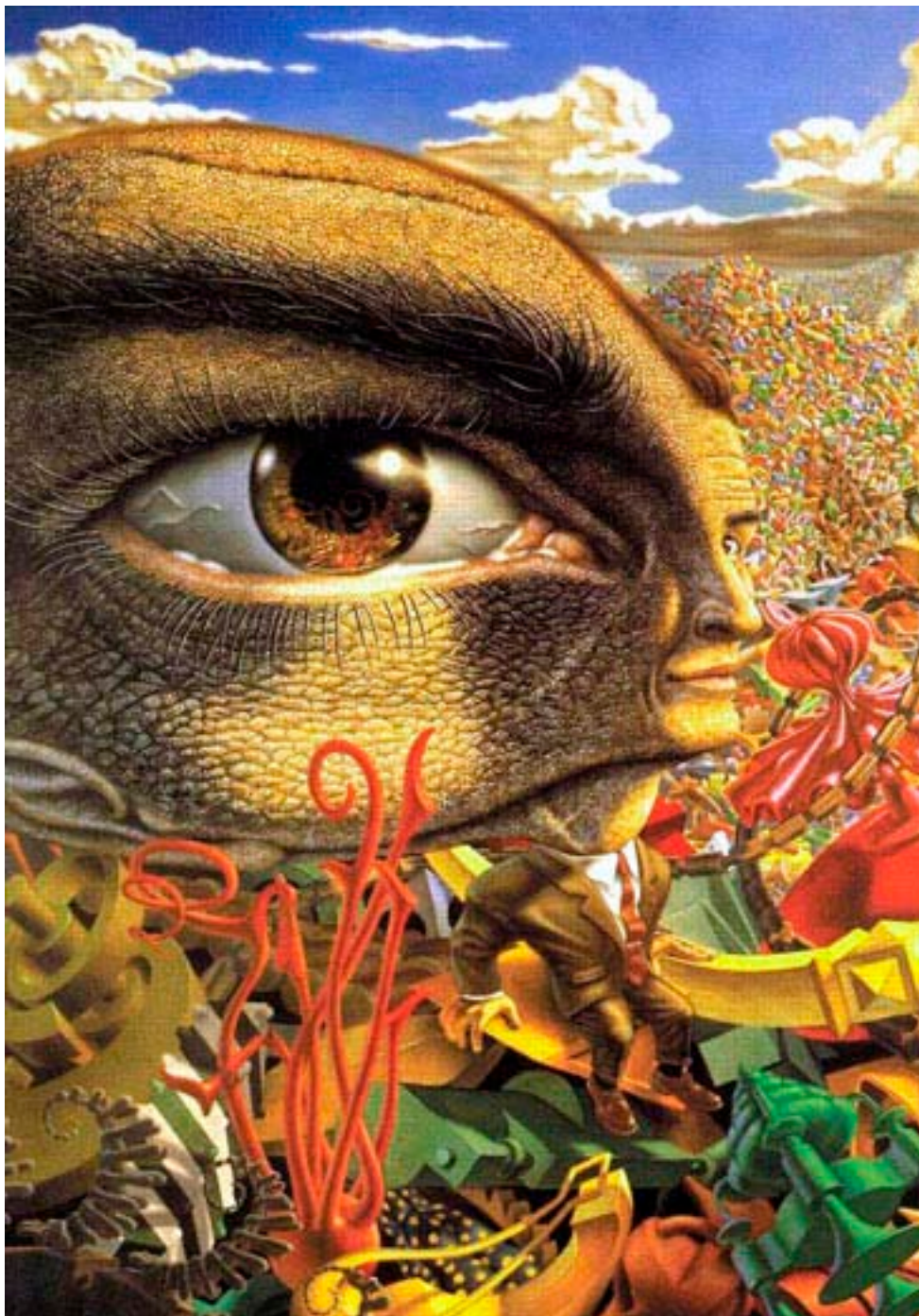


گذاشته بشن، به مرور زمان باعث افول رابطه می شه، داشتن حریم خصوصی حق مسلم هر انسانیه و شخص خواسته یا ناخواسته نسبت به این حریم یک احساس مسئولیت شدید داره. ناراحت نباشیم از اینکه شریکمون یه مرز مشخصی توی حریم داره چون خود ما هم به اجبار توی یه موقعیت و مرتبه ی دیگه ای دارای حریم شخصی هستیم و البته داشتن این حریم نباید باعث بشه آدمی هر کاری که دوست داره انجام بده، هر پنهان کاری ای که خواست بکنه و همه رو به حساب حریم شخصی بذاره. تمامی این حرف ها بستگی به توافق و درک دو طرف درگیر در رابطه داره و کمی حس اعتماد. خلاصه اینکه سعید طاقت نمیاره و با رمز سعید جون وارد اکانت منصور میشه و تنها چیز مخفی ای که میبینه قرار مهمونی آخر هفته اس که به مناسبت تولدش، منصور مخفیانه با دوستان مشترکش گذاشته بوده....

متاسفانه یا خوشبختانه همیشه برای این موضوع یه نسخه ی واحد و همه گیر نوشت. وجود و یا عدم وجود حریم و یا حتی میزان گستره حریم، مربوط به توافق بین دو شخص پیوند دهنده میشه، اما یک عامل بسیار مهم هم باید در نظر گرفت، زمان! پیوند میان انسان ها با عاملی به نام زمان ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم داره. زمان می تونه کاری کنه که حریم ها یکی یکی بیشتر به اشتراک گذاشته شن و یا برعکس، اشتراکات موجود از هم گسیخته بشن. عامل زمان می تونه کاری کنه دو شخص بیشتر به خصوصیات هم پی ببرن و ناشناخته های بیشتری از طرف مقابل رو کشف کنن. شناخت بیشتر، درک بیشتری رو به همراه داره و درک بیشتر از طرف مقابل باعث میشه تا شخص احساس امنیت قلبی بیشتری به همسرش پیدا کنه و اونو به قسمت های ناشناخته ی بیشتری از زندگیش راه بده. زشت و زیبا، خوب و بد، اضدادی جدا ناشدنی هستن که در مورد

زمان هم استثنا قائل نمیشن. زمان به همون اندازه که عامل سودمندی برای درک بهتر طرفین به حساب میاد می تونه مخرب هم باشه، همونجور که توی زندگی سعید و منصور بیان شد، زمان نتونست عامل چندان مثبتی برای رابطه باشه. سعید زندگی مشترک رو در به اشتراک گذاشتن تمام جنبه های زندگی خودش و طرف مقابلش می دونست و در مقابل منصور همچنان خواستار داشتن یک حریم اختصاصی بود، اما با وجود اختلاف به وجود آمده، باز هم قانون طبیعت رو عاملی بهم می زنه که از اون به عنوان «عشق» یاد میشه. احساسی اسطوره ای افسانه ای که باعث میشه رفتارهای نامتعارفی از شخص بروز کنه که تقریباً در ۱۰۰ درصد موارد این رفتارها از نوع رفتارهای عاطفی توأم با از خود گذشتگی محسوب میشن. یک بار دیگه برمیگردم به داستان سعید و منصور، اکانت فیس بوک، حریمی بود که منصور اونو به عنوان حق مسلم خودش می دونسته ولی با این وجود دیده شد قدرت عشق بر حق مسلم و منطق اون برتری پیدا می کنه و باعث برملا شدن رمز حریم شخصی عاشق برای معشوق میشه.

عشق قوانین خاص خودشو داره، روابط دو طرفه و ازدواج هم همینطور. اگر قوانین رابطه ی دو طرفه به صرف اینکه طرف مقابل عاشق ماست زیر پا



شراکتی از جنس عشق

گفتگو با کامران و سعید زوج همجنسگرا

شاید اگر اون روز هوس بیرون رفتن از خانه و قدم زدن در یکی از مجتمع‌های خرید شیراز نکرده بودم، چشمام رو به بوتیک‌ها و مغازه‌ها نمی‌دوختم و اون بوسه‌ی رویایشون رو نمی‌دیدم، هرگز با اونها آشنا نمی‌شدم. کامران و سعید پنج ساله باهم رابطه دارند و غیر از شراکت در زندگی، شریک تجاری همدیگه هم هستند. یک و نیم ساعت بوتیک رو بستند و در فضایی پر از عشق و مهربانی پاسخ گوی سوالاتم شدند. سخت بودن رو خوب یاد گرفتن و حرفای زیادی واسه گفتن به ما دارند.

سامان درخشان



دیدار با افراد دیگه‌ای هم رابطه داشتم و آشنایی با سعید جانم رو هم مثل بقیه میدیدم.

میشه خودتون رو معرفی کنین؟

البته، من کامران هستم ۲۶ ساله و ایشون همسرم سعید ۲۴ سالشونه.

پس تقریباً واسه دوستی و خوشگذرونی باهم شروع کردین؟

تقریباً نه، دقیقاً همینطور بود! گفتم که ما اوایل رابطه اصلاً به یک رابطه پایدار فکر نمی‌کردیم. بارها به سعید و اون به من گفته که استارت رابطمون توی پارک فقط با دیدی جنسی بوده و علاقه‌ای در میون نبوده.

سامان: چند وقته با هم آشنا شدین؟

پنج سال و شش ماهی میشه که با هم پیمان بستیم و خداروشکر تا حالا تداوم داشته.

بیشتر از آشناییتون برامون بگین، چطوری با هم آشنا شدین و حس کردین همدیگه رو دوست دارید؟

خیلی اتفاقی تو یک روز عادی بود. من واسه هواخوری رفته بودم پارک. اون روز پارک شلوغ بود. رفتم قسمت خلوت‌تری از پارک. یک ساعتی گذشت و می‌خواستم برم که یه پسر خوشگل که گویا از همون اول بهم زل زده بوده اومد روبروم (سعید می‌خندد). ازم آدرس فلکه‌ی معلم رو خواست و وقتی جواب دادم دستم رو گرفت و گفت ازم خوشش اومده. من دستبند داشتم و گفت که از دستبندم گی بودنم رو فهمیده. رابطمون از همون موقع شروع شد و فعلاً که پنج سال و نیمه که منو اسیر عشق خودش کرده.

معمولاً نمیشه به روابطی که توی پارک شکل میگیره تکیه کرد. چطور اون موقع حرف همدیگه رو باور کردید و رابطه رو شروع کردید؟

راستش ما تو اون زمان اصلاً به یک رابطه‌ی پایدار فکر نمی‌کردیم. متأسفانه ما از اون کسانی بودیم که همجنسگرایی براشون یه عمل جنسی معرفی شده بود نه یه گرایش طبیعی. من شخصاً قبل از اون

یعنی به مرور زمان عشق بینتون ایجاد شد؟

دقیقاً، بعد از گذشت یک سال رابطه حس کردیم که بینمون یک حس غیر از جاذبه‌ی جنسی هم به وجود اومده، مثلاً گاهی طوری می‌شد که من ساعت‌ها فقط به چشم‌ها یا خندیدن سعیدم فکر میکردم! ما که شاید دو هفته یه بار هم همدیگه رو نمی‌دیدیم کم کم یک روز ندیدن همدیگه هم برامون سخت شده بود. اون موقع من به جز رابطه جنسی با سعیدم به خیلی چیزا فکر می‌کردم و وقتی فهمیدم این حس رو سعید عزیزم هم داره تصمیم گرفتیم زندگیمون رو یکی کنیم و با هم تموم کنیم.

ولی فک نکنم همچین سبکی رو واسه یافتن شریک زندگی به هم‌حس هامون توصیه کنی!

(با خنده) البته رابطه‌ای که از اولش به نیت درست باشه خیلی بهتره و ریسکش کمتره.

که جمع شد این مغازه رو تو پیش فروش خریدیم و الان هم سه ساله که با هم مشغول به کاریم.

بوتیک زیبایی هم هست. درآمدش براتون مناسبه؟
آره، اونقدر هست که ول خرجی یه خانواده‌ی دو نفره رو بده.



صحبت از خانواده شد؛ طی این پنج سال واکنش خانواده‌ها تون نسبت به روابط شما چطور بوده؟

کامران: همونطور که خودتم میدونی اولین مخالفتی که همجنسگراها نسبت به گرایشون می‌بینند از طرف خانواده‌هاست که اون هم از طرف جامعه میاد. ما اول به عنوان دوتا دوست عادی که بودیم خونواده درگیر روابطمون نبود ولی وقتی که رابطمون قوی تر شد به عنوان دوتا دوست خیلی صمیمی بین خونواده‌ها شناخته شدیم. ولی همیشه مشکلاتی بود. مثلاً مواقعی می‌شد که هر روز نزدیک به ۱۳ ساعت خونه ی همدیگه بودیم و خانواده هامون از این همه رفت و آمد زیاد راضی نبودند و چون هر دومون خانواده‌های پر جمعیتی هستیم و بدبختانه جفتمون هم فرزند ارشدیم این مساله پر رنگ‌تر می‌شد و یه جورایی براشون شک بر انگیز بود و توجه بیش از حد ما به هم همینطور خانواده‌هامون رو تو شک برده بود. تو خونه هم همش باید مواظب می‌بودیم که رفتار یا حرفی که گرایشمون رو لو بده نزنیم. اگرچه توی اتاق خجالت هم در می‌موذیم (می خندند). اوضاع سختی بود ولی الان راحت تریم.

نظرتون راجع به کامینگ اوت چیه؟ تاحالا بهش فکر کردید؟

آره بهش فکر کردیم و راجع به همین مساله هم خیلی خانواده هامون رو تست کردیم که ببینیم قدرت پذیرشش رو دارن یا نه که متأسفانه نتایج خوبی رو ندیدیم. دوستای همجنسگرایی که می شناسیم هم از کامینگ اوت و برخورد بد خانوادشون می‌ترسند و حاضر به این کار نیستند و بعضیاشون هم که کامینگ اوت کردند واقعا در مضیقه هستند؛ مرتب چک میشن و از لحاظ روحی هم وضع خوبی ندارند.

مطمئناً همینطور خواهد بود. سعید جان تو بگو، یک زوج همجنسگرا تازه همدیگه رو پیدا کردن و میخوان یک زندگی رو شروع کنند، استارت ساختن این زندگی از کجا شروع شد؟

سعید: خب چون تو اون یک سال اول با اخلاقیات و شخصیت هم تقریباً آشنا بودیم و اون عطش و کنجکاوی اول هم فروکش کرده بود هدفگذاری هامون خیلی سریع تعیین شد.

منظورت از عطش و کنجکاوی اولیه رابطه جنسی است؟

کامران: آره، هم رابطه‌ی جنسی و هم خیلی چیزای دیگه، مثلاً دیگه اون موقع مساله‌ی اینکه از ظاهر و بدن هم خوشمون بیاد یا نه یا اخلاقیات و عقاید هم رو میتونیم تحمل کنیم یا نه کاملاً حل شده بود و خودمون طی اون یک سال به این نتیجه رسیده بودیم که کاملاً همدیگه رو دوست داریم.

سعید: اولین قدمی که باید بر می داشتیم استقلال مالی بود و اینکه دستمون توی جیب خودمون باشه و بتونیم روی پای خودمون بایستیم چون من تو خونواده‌ای بزرگ شدم که همیشه درگیر مسائل مالی بودن و یه جورایی شرط اینکه بتونم کاملاً واسه خودم تصمیم بگیرم، داشتن استقلال مالی بود. این مساله رو با همسر کامران در میون گذاشتم و اون هم پذیرفت.

کامران: البته منم این احساس رو می کردم که باید یک راه در آمدی خارج از خانوادمون داشته باشیم و مهمتر از همه واسه استقلال خودمون هم لازم بود.

این خیلی خوب بوده که از همون ابتدا هیچ چیز رو از هم مخفی نمی کردید و بدون رودربایستی و صرفاً تعارف از مشکلاتتون به هم میگفتین. منظورم اینه که هیچ تظاهر و نقابی هم در میون نبوده. مثلاً همین مشکل مالی.

سعید: آره و همین مساله خیلی تو رابطمون کمک کرده و میکنه. هیچوقت یادم نمیداد که مثلاً من واسه اینکه کامران از مشکلات مالی من خبر دار شه که مبادا اخیانا دلش بحالم بسوزه کاری کرده باشم. همه چی بین ما روشن و بدون تظاهر بوده.

ولی فکر کنم این مساله تا حد زیادی هم به نوع شخصیت آدمها مربوط میشه!

آره ولی اطمینان داشتن به هم و اینکه مطمئن باشی شریکت از شنیدن ضعف‌ها دیدش نسبت بهت تغییری نمیکنه و طوری باهات برخورد نمیکنه که به شخصیت و غرورت ضربه بخوره خیلی به حل مشکلات کمک میکنه.

تا جایی رسیدیم که قضیه‌ی استقلال مالیتون رو با هم در میون گذاشتید.

آره، بعدش کامران جان ایده‌ی یک بوتیک کوچیک رو پیشنهاد کرد. به نظرم خیلی عالی اومد؛ با خانواده در میون گذاشتیم و با سرمایه‌ای

زوج هستند یا نه چون رابطه واسه هر دونفر تعاریف متفاوتی داره. وضعیتشون هم بی شباهت به همدیگه نیست. اگه رابطه‌ای باشه و ابراز عشقی همش مخفیانه هست و با ترس همراهه.

چند نفر از کسانی که میشناسید با هم یک رابطه‌ی پایدار رو شروع کردند یا دارند؟ درباره وضعیت گی‌های شیراز بیشتر توضیح می‌دی؟

ما تقریباً دوازده سیزده تا گی رو میشناسیم و فقط با چهار نفرشون ارتباط دوستی داریم؛ یک زوج هستند که تقریباً دو ساله با همدن واسه کنکور خوندن و هر دوشون خوشبختانه همینجا قبول شدن و دوتای دیگه هم مجردند. میون این دوازده نفر به جرات میتونم بگم این چهار نفر رو میشه به عنوان دوست قابل اعتماد و خوب معرفی کرد که هدف مشخصی از روابطشون دارن. من نمیخوام بگم خودم خیلی پسر خوب و پاکی بودم، نه من از پانزده سالگی تا هجده سالگی همجنس‌گرایی برام رابطه‌ی جنسی مطلق بوده و شاید از خیلی از اون هشت نفر بدتر بودم، ولی وقتی عشقم رو پیدا کردم و یک سری مطالعه راجع به همجنس‌گرایی انجام دادم خیلی چیزها برام عوض شد و فهمیدیم بعضی راه‌ها چقدر اشتباه بود، ولی وقتی پیش بعضیاشون میرم و از تجربیاتم می‌گم و می‌گم که دیدشون اشتباست گذشتم رو بهم یادآوری میکنند و یه جورایی می‌گن تو دیگه واسه ما بزرگتر نشو.

خب واضح تر بگو دید اون ۸ نفری که میشناسی به گرایششون چیه؟

اونا همجنس‌گرایششون رو به عنوان یک گرایش ذاتی قبول ندارن. دیدشون مثل پانزده سالگی منه و بدتر اینکه دید جامعه به خودشون رو قبول کردن، قبول کردن که آدم‌های فاسدی‌اند که هیچ قید و بندی شاملشون نمیشه و این گرایش واسشون یک سرگرمیه، واقعا یک سرگرمیه چون من کشیدم میدونم که واقعا اینطوره. تازه جالب اینه که همین دید جامعه رو به خودشون قبول دارن و وقتی از یک رابطه‌ی پایدار و جدی باهاشون حرف می‌زنی طوری رفتار میکنند انگار داری یک دنیای دیگه رو براشون توصیف میکنی.

سعید: به نظر من اینا خیلی‌اش به جامعه و رفتار استریتها با ما مربوط میشه. آخه شرایط ما خیلی سخته و من یک جورایی درکشون میکنم، نمیدونم والا. شایدم بخاطر نداشتن اطلاعات کافی راجع به همجنس‌گرایی طوری شده که خودشونو همونطوری می‌بینند که جامعه می‌بینه.

ولی توی نت و فضاها‌ی اجتماعی و وبلاگ‌ها اطلاعات مفید و خوبی برای شناخت درست گرایش هست.

کامران: درست سامان جان ولی بعضی‌ها هم اطلاعات کافی دارن اما مایلند همونطوری باشند که جامعه بهشون نگاه میکنه.



سعید جان نظر تو راجع به کامینگ اوت چیه؟

سعید: واسه من وحشتناکه، نمی‌تونم تصور این رو کنم که یک روز هویتیم پیش خونوام برملا بشه و از برخورد و عواقبش، از اینکه این کار روی زندگی مشترکمون تاثیر بد بذاره واقعا می‌ترسم.

به نظر تو مشکل و راه حل چی میتونه باشه؟

کامران: به نظر من مشکل اصلی از جامعه هست. جامعه‌ی استریتها جامعه‌ی غالبه و ما رو به عنوان منحرفین و متجاوزان جنسی میشناسه و این دید قدیمیه و رفتارهای بد خود ما و کارگزاران و همه دست به دست هم دادند تا این دید شکل گرفته. به نظرم تا رسیدن و جا افتادن این مساله تو جامعه و بعدش خانواده راه درازی هست که حالا حالاها درست نمیشه ولی تو این مدت میشه رابطه‌های بین خودمون رو لاقط اصلاح کنیم. چون واقعا بعضی از امثال ما به معنای واقعی کلمه یه آفت واسه جامعه شدن.

گفتید با هم‌محس‌های دیگه ای هم در ارتباط هستید، زوج‌های گی دیگه‌ای رو هم میشناسید؟ وضعیت اون‌ها چطوره؟

آره، هم‌محس‌های دیگه‌ای رو هم میشناسیم و با بعضیاشون هم در ارتباطیم، کسانی هستند که سال‌های زیادی با هم هستند. من نمی‌گم

قبول کنن و همحس‌های ایران هم به خصوص شیرازی‌ها یکم جدی‌تر به گرایششون نگاه کنند و باور کنند که میشه یک عشق کامل رو در کنار هم داشت.

سعید: علاوه بر آرزوهای کامرانم امیدوارم فضا بازتر بشه تا همحس‌ها با همدیگه راحت‌تر در ارتباط باشند تا بتونند شریک زندگیشون رو که حقشونه پیدا کنند.

سعید، از کامران چی میخوای؟

(می‌خندند) یک عاشق از عشقش فقط عشق میخواد که همسر من تو این ۵ سال ازش هیچوقت دریغ نکرده و میخوام همیشه بدونم چقدر دوستش دارم.

کامران تو از سعید چی میخوای؟

کامران: من ازش همه چیزمو میخوام، خودشو، امیدوارم تا ابد پیشم بمونه و بدونم منم دوستش دارم.

حرف آخری دارین بفرمایید.

خیلی ممنون سامان جان، ماهم واقعا خوشحال شدیم که یک اتفاق ساده [بوسه] باعث شد که با شما و مجله‌ی خوبتون آشنا بشیم. راستش من می‌دونستم که همحس‌ها توی نت فعالند ولی نمی‌دونستم واسه اثبات خودشون اینقدر تلاش می‌کنند. موفق و سربلند باشید.

سعید: من هم از شما سامان جان و همه‌ی اعضای مجلرتون تشکر می‌کنم. بابت همه‌ی تلاش‌هاتون و اینکه اینقدر نسبت به همحس‌ها احساس مسولیت می‌کنین ازتون متشکرم. آرزوی خوشبختی واسه همه‌ی همونعام بخصوص همجنس‌هام دارم.

ولی فکر نکنم کسی از احساس حقارت و دید منفی که جامعه بهش داره لذت ببره!

آره، ولی من کسایی رو می‌شناسم که خودشون رو به زن و مرد می‌فروشنند و کسایی که از هیچ رابطه‌ای ابا ندارند و در عوض کسایی که واقعا به گرایششون ایمان دارند و خوب درکش میکنند.

پس به نظر شما دسته‌ای از عوامل مختلف باعث میشه که یک نفر همجنس‌گراییش رو درست درک کنه.

آره خیلی چیزها، جامعه، اطلاعات و علم به گرایش، اطرافیان، تجربیات جنسی و احساسی و انتخاب خود آدم که دوست داره چی باشه.

مشکلات اجتماعی و رفتاری که با اونها رو به رو شدین چی بودن؟

خیلی چیزها، اولش اینکه ما آرزو داریم زیر یک سقف زندگی کنیم. چند باری براش اقدام کردیم ولی با شرایط سخت و محدودیت‌هایی که هست فعلا موفق نشدیم. پیش دوستای استریتمون باید طوری برخورد کنیم که رفتارهامون شک بر انگیز نباشه و توی مغازه هم که اصلا نمیشه حرکتی انجام داد چون به اندازه‌ی کافی مشکوک هستیم (می‌خندند) چون واقعا ریسک بالایی داره. مساله‌ی ازدواج که کم کم خانواده هامون دارن روش تاکید میکنند هم برامون مشکل خیلی بزرگیه.

نظرتون راجع به مهاجرت چیه؟

راجع بهش فکرای کردیم. خوشبختانه سعید جانم معافه و منم سربازیمو تموم کردم و مشکل خدمت نداریم. اگه فشار خانواده واسه ازدواج زیاد بشه و وضعیت سخت مجبوریم که واسش اقدام کنیم.

کشور خاصی مد نظرتون هست؟

بیشتر کشور های مهاجر پذیر؛ استرالیا یا کانادا. میگن مالزی هم بد نیست حداقل وضعش از ایران بهتره.

بزرگترین آرزوتون چیه؟

بزرگترین آرزوم اینه که یک روزی برسه که وجود ما رو هم اول به عنوان یک انسان و بعد یک اقلیت مثل همه‌ی اقلیت‌های دینی و سیاسی



Be Yourself

Questions & Answers for
Gay, Lesbian, Bisexual
& Transgender Youth

دانش‌تان را درباره‌ی گرایش جنسی و هویت جنسی بالا ببرید، هم برای آگاهی خودتان هم برای پاسخ دادن به کسانی که با آن‌ها روبرو خواهید شد و باورهای نادرستی در این زمینه‌ها دارند. آگاهی از حقایق و داده‌ها اگر کسی از شما سوالی کند یا اصلاح اطلاعات نادرست کسی درباره‌ی LGBT‌ها مایه‌ی سرفرازی‌تان خواهد شد. منابعی که در انتهای این جزوه فهرست‌بندی شده‌اند را بررسی کنید. با فراگیری تجارب دیگران و صحبت درباره‌ی خودتان، خودتان را بیش‌تر می‌شناسید و درمی‌یابید که باید منتظر چه چیزهایی به هنگام از پستو بیرون آمدن باشید. دوستان، خانواده و بستگان‌تان را در جریان آماده‌سازی‌تان برای از پستو بیرون آمدن قرار دهید. داشتن یک نظام پشتیبانی و حمایت موقع بیرون آمدن از پستو مهم است. به این‌که افرادی در کنارتان باشند که دوست‌تان دارند، مراقب‌تان هستند و برای‌تان اهمیت قایل‌اند و در کنارتان خواهند بود، تا فقط با شما صحبت کنند، یا لحظه‌ای که نیاز دارید در آغوش بگیرندتان، یا اگر ضرورت داشت، جایی برای ماندن در اختیارتان بگذارند. اگر احساس می‌کنید هنوز چنین کسانی ندارید، با نزدیک‌ترین شعبه‌ی Pflag یا هر یک از گروه‌هایی که در انتهای جزوه فهرست‌شان آمده، تماس بگیرید.

آیا باید از پستو بیرون بیایم؟^۱

پاسخ کوتاه: فقط در صورتی که می‌خواهید و زمانی که آماده‌اید و در انجام آن احساس امنیت می‌کنید. از پستو بیرون نیاید چون دیگری فکر می‌کند باید این کار را بکنید.

پنهان کردن این‌که LGBT هستید را «در پستو یا کمد پنهان شدن»^۲ می‌گویند. و فاش کردن آن را «بیرون آمدن»^۳. می‌توانید فقط به یک نفر، یا فقط به دوستان و خانواده‌تان، و یا به همه‌ی کسانی که می‌شناسید بگویید. این بسته به شما است.

اگر آماده نیستید، هیچ دلیلی که شما را ملزم به گفتن کند وجود ندارد. گاهی دلایل بسیار مناسب و خوبی برای نگفتن وجود دارد. گفتن، مخاطرات بسیاری دارد. هستند کسانی که اگر LGBT باشید، شما را نمی‌پذیرند، کسانی که رفتارها و گفته‌های آزارنده و مزخرفی خواهند داشت. این‌ها می‌توانند والدین، دوستان، هم‌کلاسی، آموزگاران و اساتید، یا کسانی که دوست دارید یا کسانی که به کمک مالی، مصاحبت، تشویق یا حمایت‌های دیگرشان وابسته‌اید، باشند.

هرچند، هم‌چنین دلایل بسیار خوبی برای آگاه کردن افراد از این‌که استریت نیستید وجود دارد. پنهان کردن گرایش جنسی یا هویت جنسی‌تان مانع آگاهی و شناخت عزیزانتان از بخش مهمی از شما می‌شود. با بیرون آمدن از پستو می‌توانید زندگی‌ای کامل، بی‌عیب و نقص و یک‌پارچه داشته باشید، دست به کار ساخت حمایت اجتماعی شوید و رابطه‌ای سالم بسازید. برخی LGBT‌ها در مقطعی احساس می‌کنند، حس تنهایی و انزوای ناشی از پنهان کردن یک راز، از تمام هراس‌های بیرون آمدن از پستو بدتر است.

هر دلیلی که برای بیرون آمدن یا ماندن در پستو دارید، این تصمیمی است که شما باید بگیرید، نه هیچ‌کس دیگر. تصمیمی است، که باید با سرعت مناسب و دل‌خواهتان بگیرید.

پیش از آن‌که به دیگران بگویید، باید با خودتان صادق باشید. این نه تنها به معنی دانستن این امر است که گی، لزبین، بای‌سکسوال یا ترنس‌جندر هستید بلکه به معنی رضایت و آسودگی از LGBT بودن است، و آسود و مطمئن بودن از کیستی‌تان به مثابه‌ی یک وجود انسانی.

به خاطر داشته باشید، این‌که بدانید LGBT هستید، آگاهی از جزیی از کیستی‌تان است. شما، همان کسی هستید که بوده‌اید، فقط اکنون درباره‌ی خودتان بیش‌تر می‌دانید. برخی جوانان LGBT یاد گرفته‌اند که به خودشان بگویند، «من یک‌سره و صرفاً LGBT نیستم و این صحیح و خوب است»^۴

پیش از آن‌که از پستو بیرون بیایید، ممکن است بخواهید سطح

متداول در ادبیات LGBT

تازیه می‌زنند

۱) Coming out of closet را به یاد شعر

۴) I'm not straight GLBT and that's OK

عشق را در پستوی خانه پنهان باید کرد

«روزگار غریبی است نازنین» از احمد شاملو این گونه

OK این عبارت کنایه به این امر دارد که LGBT بودن تنها جزیی از شخصیت فرد است نه تمامیت

۲) Being in the closet یا Being Closeted

ترجمه کردم، قسمتی از شعر چنین است

LGBT بودن تنها جزیی از شخصیت فرد است نه تمامیت

closet استعاره‌ای متداول در ادبیات LGBT

روزگار غریبی است نازنین

آن.

۳) Coming out یا Outing اصطلاحی

و عشق را کنار تبرک راه بند

بهتر است به چه کسانی بگویم؟

پاسخ کوتاه: برای شروع، فقط به کسانی که می‌خواهید بدانند و دلیلی برای اعتماد کردن به آن‌ها دارید.

بیرون آمدن از پستو کاری نیست که یک بار انجام دهید و تمام شود. ممکن است الآن به خانواده‌تان بگوید و بعدتر به دوستان، یا برعکس. ممکن است فقط به یکی از والدین، یا خواهر یا برادران بگویید و بعدتر به بقیه‌ی خانواده. برخی افراد با رشد یا دگرگونی هویت‌شان، بیش از یک بار از پستو بیرون می‌آیند. و این افشاگری در صورتی که آشکار کردن هویت ترنس‌جندر، یا درگیرنده‌ی وضعیت HIV یا مسائل دیگر باشد پیچیده‌تر هم می‌شود.

اگر ترنس‌جندر باشید، ممکن است برخی افراد، از جمله والدین، معلمین، مدیر مدرسه و هم‌کلاسی‌هایتان با چگونگی ابراز عمومی حس درونی‌تان از جنسیت معذب شوند، به ویژه اگر با درک مردم از چگونگی رفتار و پوشش مناسب زنان یا مردان در تضاد باشد. چگونگی بروز حس درونی‌تان از جنسیت در برابر دیگران موضوعی است که باید به آن فکر کنید، با کسانی که به آن‌ها اعتماد دارید بر سرش بحث کنید، شرایط امنیت و سلامت و جامعه‌ی پشتیبان‌تان را ارزیابی کنید.

افرادی که پیش از همه درباره‌ی گرایش جنسی و هویت جنسی‌تان با آن‌ها صحبت می‌کنید، باید کسانی باشند که بیش از همه به آن‌ها اعتماد دارید. باید بتوانید به آن‌ها در این زمینه‌ها که به شما آسیبی نمی‌زنند، که شما را هم‌آن‌گونه که هستید می‌پذیرند و به حریم خصوصی‌تان احترام می‌گذارند و به هیچ‌کسی که شما نمی‌خواهید، چیزی نمی‌گویند اعتماد کنید.

به این‌که با گفتن این امر به شخصی خاص، چه چیزهایی را ممکن است از دست دهید، فکر کنید. اگر یکی از والدین‌تان است، آیا ممکن است شما را از خانه بیرون بی‌اندازند؟ مانع ارتباط‌تان با دوستان‌تان شود؟ اگر یک دوست است، ممکن است از شما کناره‌گیری کند؟ ممکن است به سایر بچه‌ها در مدرسه بگوید؟ اگر چنین کند، چه اتفاقی می‌افتد؟

هم‌چنین به این‌که با نگفتن به شخصی خاص، چه چیزهایی را ممکن است از دست دهید. آیا رابطه‌تان با والدین و دوستان‌تان به خاطر پنهان کردن این راز از آن‌ها تصنعی و سرد است؟ آیا به آن‌ها نزدیک‌تر می‌شوید یا حمایت بیش‌تری دریافت می‌کنید اگر دریابند برای چه از آن‌ها کناره‌گیری می‌کردید؟

به چیزهایی که پیش از این می‌توانستید با آن‌ها به اشتراک بگذارید و واکنش‌شان فکر کنید. اگر می‌خواهید به کسی بگویید و مطمئن نیستید که چه‌گونه واکنش نشان می‌دهد، سعی کنید از نگاه‌شان سردبیاورید. می‌توانید کاری کنید که در باره‌ی کتاب، فیلم، یا برنامه‌ی تلویزیونی‌ای درباره‌ی افراد گی، لزبیین، بای‌سکسوال یا ترنس‌جندر صحبت کنند.

البته به خاطر داشته باشید که واکنش فرد در باره‌ی یک شخصیت

GLBT در یک فیلم یا کتاب با واکنشش در صورتی که آن شخص دختر، برادر یا دوست‌شان باشد ممکن است یک‌سان نباشد. و این می‌تواند دو سویه باشد- افراد می‌توانند در یک موقعیت فرضی یا سینمایی در قیاس با زمانی که به یکی از نزدیکانشان پاسخ می‌دهند، بیش‌تر یا کمتر دارای تعصب و پیش‌داوری باشند.

به عنوان مثال، از آن‌جا که هم‌جنس‌گراهراسی و ترنس‌فوبیا در جامعه‌ی ما بسیار متداول و به صورت گسترده پذیرفته شده است، یک دوست یا یکی از والدین، بدون این‌که فکر کند، در باره‌ی شخصیتی GLBT در یک فیلم شوخی‌ای کند- یا شاید چنین کند، چون فکر می‌کند شما این‌گونه فکر می‌کنید یا انتظار دارید- ولی وقتی به بیرون آمدن شما از پستو پاسخ می‌دهد، رفتار متفکرانه‌تر و مایل به درک بیش‌تری نشان دهد. از سوی دیگر، کسی که پذیرای شخصیت‌های GLBT در عرصه‌ی رسانه هستند ممکن است بسیار کمتر پذیرای هم‌جنس‌گرایی، بای‌سکسوال یا ترنس‌جندر بودن، در حوزه‌ی شخصی باشند.

برای آن‌که درک درستی از واکنش اشخاص درباره‌ی GLBT بودن‌تان به دست آورید، پرسش‌تان را روشن، فردی و تفکربرانگیز طرح کنید. فرض کنید، دوستی دارید که برادر بزرگ‌ترش در دانشگاه یا ارتش است. می‌توانید چنین چیزی بگویید، «داشتم درباره‌ی گروه‌های هم‌جنس‌گرایان در دانشگاه مطلبی می‌خواندم» یا «داشتم درباره‌ی هم‌جنس‌گرایان در ارتش مطلبی می‌خواندم. نارحت می‌شوی اگر برادرت به خانه بیاید و به تو بگوید که گی است؟» ممکن است دوستان شما را شگفت زده کند و بگوید، «برادر من گی هست.»

چه‌گونه به والدین یا سرپرستانم بگویم؟

پاسخ کوتاه: وقتی آماده بودید و با دقت.

بسیاری نوجوانان LGBT می‌گویند که رابطه‌شان با والدین‌شان بعد از آن‌که به آن‌ها گفته‌اند بسیار صمیمی‌تر شده است، زیرا صادقانه‌تر شده. می‌گویند مایه‌ی آسایش خیال و راحتی‌شان بوده که دیگر مجبور به پنهان کردن رازی از آن‌ها نیستند. PFLAG را والدینی بنیان گذاشته‌اند که خواهان پشتیبانی از پسران و دختران GLBT شان و مبارزه دوشادوش آن‌ها برای حقوق برابر و خوش‌آمدگویی به شریک زندگی پسر یا دخترشان در ورود به خانواده‌شان بوده‌اند.

ولی هم‌واره این‌گونه پیش نمی‌رود. برخی نوجوان‌ها که به والدین‌شان می‌گویند، مجبور به ترک خانه می‌شوند. برخی والدین فحاش می‌شوند. برخی روابط خانوادگی هرگز ترمیم و متوازن نمی‌شود. پیش از آن‌که به والدین‌تان بگویید، چیزهایی هست که باید در نظر بگیرید.

به واکنش کلی والدین‌تان درباره‌ی افراد GLBT فکر کنید. تا جایی که می‌توانید با زیر نظر گرفتن‌شان یا پرسیدن سوال‌های غیر مستقیم از دیدگاه‌شان سر در آورید. آیا دوستان هم‌جنس‌گرا دارند؟ آیا کتاب یا

کتاب نوبت

دهند و استنتاج کنند که همجنس‌گرایی تماماً و مطلقاً بی‌عیب و سالم است، نظریه‌های بسیاری درباره‌ی آن که افراد چه‌گونه به واسطه‌ی رفتارهای والدین‌شان LGBT می‌شوند، وجود داشت. ممکن است والدین‌تان نگران این باشند که LGBT بودن شما درباره‌ی آن‌ها حاکی از چیست، که آیا برای شما در زمینه‌ای کم گذاشته‌اند و این نگرانی‌ها ممکن است به صورت خشم و حالت تدافعی بروز کند. هم‌چنین والدین‌تان ممکن است، احساس کنند که با LGBT بودن به آن‌ها و شیوه‌ی زندگی‌شان پشت پا زده‌اید، یا آن‌که رویاهای‌شان درباره‌ی آینده‌تان را تباه کرده‌اید. هم‌واره برخی از این احساسات در روابط نوجوانان و والدین‌شان وجود دارد، با مستقل شدن نوجوان، والدین باید تجسم و تصویرشان از آینده‌ی پسر یا دخترشان را رها کنند. والدین افراد LGBT ممکن است، این احساس پس‌زده شدن و از دست دادن را شدیدتر احساس کنند.

حتی اگر چنین واکنش‌هایی نداشته باشند، احتمالاً نگران‌تان خواهند شد، که آیا این مساله، شما را به خطر می‌اندازد، که آیا زندگی‌تان شاد و سعادت‌آمیز خواهد بود، آیا خانواده‌ای از خودتان خواهید داشت. این ممکن است منجر به این شود، که بخواهند چیزی را که گفته‌اید، نادیده بگیرند یا انکار کنند.

آن‌ها ممکن است نگران این باشند که چه‌طور به والدین و دوستان‌شان بگویند. آن‌ها هم به نوبه‌ی خود، در آغاز پرسه‌ی بیرون آمدن از پستو هستند.

بهترین کاری که می‌توانید بکنید این است که پاسخ‌های‌تان را آماده کنید یا افرادی را به‌شان معرفی کنید که بتوانند با آن‌ها صحبت کنند. هرچه آماده‌سازی بیش‌تری انجام دهید و بیش‌تر با اعتماد به نفس به نظر برسید، والدین‌تان را بیش‌تر متقاعد می‌کنید که می‌توانید عهده‌دار خودتان باشید. در این صورت است که آن‌قدر نگران شما نخواهند بود.

و به خاطر داشته باشید، مجبور نیستید، که به یک باره، به تمام اعضای خانواده‌تان بگویید. بیش‌تر نوجوان‌ها ابتدا با یکی از والدین، عضو خانواده یا سرپرستی صحبت می‌کنند که معتقدند پذیرا‌تر خواهد بود یا این که حرف زدن با او، از همه راحت‌تر است.

به خاطر داشته باشید که محرم دانستن و اعتماد کردن تنها به یکی از والدین، می‌تواند منجر به رنجش و تنش میان والدین‌تان شود. والدی که به او گفته نشده ممکن است وقتی دریابد، احساس نادیده‌گرفته شدن کند و دیگری که به او گفته شده است، به واسطه‌ی بار و مسولیت توجیه سکوت‌تان یا پنهان کردن این راز تا زمان آماده شدن شما برای حرف زدن با والد دیگر، احساس تنش کند. اگر تصمیم گرفته‌اید که فقط به یکی از والدین‌تان بگویید، به این‌ها هم فکر کنید. از همه مهم‌تر، مطمئن شوید کسان دیگری دارید که با آن‌ها صحبت کنید، زیرا، حتی وقتی گفتن به والدین‌تان نسبتاً آسان است، هنوز این پرسه پر فراز و نشیب است. هرچه حمایت و پشتیبانی بیش‌تری دریافت کنید بهتر است.

یا فیلم‌هایی که دربرگیرنده‌ی روابط جنسی همجنس‌گرایان است را می‌خوانند یا تماشا می‌کنند؟ دین‌شان پذیرای افراد GLBT هست؟ آیا از دهانشان شنیده‌اید که گی، لزبین، بای سکس‌وئل یا ترنس‌جندر بودن هیچ اشکالی ندارد؟

به رابطه‌تان با والدین‌تان فکر کنید. آیا حتی وقتی از دست‌تان ناراحت بوده‌اند عشق و مهرشان را به شما ابراز کرده‌اند؟ آیا حتی وقتی که کاری می‌کرده‌اید که نمی‌پسندند به شما وفادار مانده‌اند؟

خود را آماده کنید و برای حالتی که پاسخ مناسب ندهند نقشه‌ای بکشید. کسی را داشته باشید که اگر به پشتیبانی نیاز داشتید بتوانید فوراً با او تماس بگیرید. اگر مجبور به ترک خانه شوید، جایی برای ماندن دارید؟ اگر والدین‌تان حمایت مالی‌شان را قطع کنند، کس دیگری را دارید که به او مراجعه کنید؟

اگر پاسخ‌تان به تمام این پرسش‌ها «نه» است، تا زمانی که جایی برای رفتن و راهی برای تامین زندگی‌تان ندارید، به والدین‌تان نگویید. احتمالاً وضعیت‌تان بهتر خواهد بود، اگر صبر کنید تا مستقل و متکی به خود شوید. ممکن است تصمیم بگیرید، هرگز به آن‌ها نگویید، چون درک نخواهند کرد. ولی اگر پاسخ‌تان به همه‌ی این پرسش‌ها «بله» است، احتمالاً امن است که به آن‌ها بگویید.

شما تنها کسی هستید که می‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ دهد. وقتی به بیرون آمدن از پستو فکر می‌کنید وزن پاسخ‌های «بله» و «نه» را در قیاس با هم بسنجید. به احساس درونی‌تان اعتماد کنید. تقریباً همیشه گفتن به والدین یا سرپرستان ترسناک است، ولی اگر احساس رعب و وحشت شدید می‌کنید، بهتر است به احساس‌تان توجه کنید. همه‌ی والدین پذیرا نخواهند بود.

اگر تصمیم گرفته‌اید، می‌توانید و می‌خواهید به والدین‌تان بگویید، به این فکر کنید که راحت‌ترین، آرام‌ترین و ساده‌ترین وضعیت ممکن برای خودتان و آن‌ها چیست. به این فکر کنید که چه احساس و پرسش‌هایی خواهند داشت تا برای آن‌ها آماده باشید.

بهتر است زمانی را انتخاب کنید که والدین‌تان آسوده و آرام هستند و تحت فشار کار یا مشکلات خانوادگی نیستند. وگرنه ممکن است وقت سر و کله زدن با این موضوع را نداشته باشند و مانع حرف زدن‌تان شوند.

برای این آماده باشید که والدین‌تان برای پذیرفتن LGBT بودن‌تان به زمان نیاز داشته باشند، هم‌آن‌گونه که خودتان به زمان نیاز داشتید. به یاد داشته باشید که والدین‌تان از نسلی پیش از شما هستند که از نسل شما همجنس‌گراهراس‌تر و ترنس‌فوبیک‌تر بوده. حتی اگر پذیرای افراد LGBT در حالت کلی باشند، احتمالاً از فهمیدن این که شما گی، لزبین، بای سکس‌وئل یا ترنس‌جندر هستید شوکه می‌شوند. ممکن است در آغاز نخواهند که باور کنند، یا بخواهند روان‌پزشکی برای «درمان‌تان» خبر کنند (برای اطلاعات بیش‌تر به صفحه‌ی ۱۱ جزوه یا بخش یکم آن در اقلیت مراجعه کنید).

پیش از آن که جامعه‌ی روان‌شناسی و روان‌پزشکی به این بحث خاتمه

اگر در مدرسه مورد آزار قرار گرفتیم چه؟ در این باره چه کار می‌توانیم بکنیم؟

پاسخ کوتاه: لازم نیست با آزار و اذیت موجود در مدرسه مبارزه کنید، منابع بسیاری برای حمایت از شما وجود دارد.

مدرسه می‌تواند برای افراد LGBT جای خشنی باشد. بیش‌تر افراد LGBT به طور منظم در مدرسه مخاطب شوخی‌ها و توهین‌های بسیاری قرار می‌گیرند و بخشی از این شوخی‌ها ممکن است، هم‌سنگ دانش‌آموزان از جانب معلمان و مدیران باشد. برخی افراد LGBT در داخل مدرسه و خارج از آن، مورد حملات فیزیکی قرار می‌گیرند. به عنوان یک ترنس‌چندر مدرسه‌تان احتمالاً لباس فرم، دست‌شویی، رخت‌کن، کلاس ورزش یا تیم ورزشی متناسب با نیاز شما ندارد.

بدون توجه به گرایش جنسی یا هویت جنسی‌تان، محیط آموزشی امن حق شما است و منابع بسیاری برای یاری رساندن به شما و والدین یا سرپرستانان برای دسترسی به این حق موجود است. از اولویت‌های اصلی PFLAG یاری رساندن به دانش‌آموزان، والدین، سرپرستان و آموزگاران در ایجاد مدارس امن و متعهد در جامعه است. اگر هم‌سالان‌تان شما را اذیت و آزار می‌کنند، یا در مدرسه، بر سر راهتان برای آنکه خودتان باشید، موانعی وجود دارد، با معلمی یاری‌رسان یا یکی از کارکنان یا شخص دیگری در زندگی‌تان که می‌تواند گوش دهد و حامی‌تان باشد، صحبت کنید. هم‌چنین خوب است که سیاست‌های مدرسه‌تان در برابر آزار و اذیت و تبعیض را بررسی کنید. مصوبات جدید قانونی، مدارس را مسئول جلوگیری از برخی موارد بدرفتاری‌های علیه LGBT‌ها کرده است، برخی ایالات قوانینی علیه تبعیضی دارند که شامل موسسات آموزشی هم می‌شود. اگر هیچ پشتیبانی‌ای در مدرسه دریافت نمی‌کنید، می‌توانید با PFLAG یا هر یک از موسساتی که لیست‌شان در آخر جزوه آورده شده تماس بگیرید.^۵

آیا دوستان استریتیم را از دست خواهیم داد؟ از کجا دوستان GLBT پیدا کنیم؟

پاسخ کوتاه: سوال اول-احتمالاً نه. سوال دوم-همه‌جا.

بسیاری افراد می‌گویند، حال که بیرون‌اند، دوستان استریت بیش‌تری دارند، و از زمان بیرون آمدن از پستو به بعد، شادترند و اعتماد به نفس بیش‌تری دارند. نزدیک و صمیمی شدن با آدم‌ها وقتی چیزی برای پنهان کردن ندارید و آسوده و راحت‌اید، آسان‌تر است.

با این وجود، برخی افراد هم تجارب بسیار ناخوشایندی در بیرون آمدن از پستو در مدرسه داشته‌اند. بچه‌ها می‌تواند بسیار سنگ‌دل باشند، به ویژه وقتی احساس ناامنی می‌کنند و در تلاش برای تعریف هویت خود هستند. ممکن است مورد اذیت و آزار واقع شوید و زندگی‌تان را رنج‌آور کنند. نوجوانان GLBT به واسطه‌ی برخوردهایی که با آن‌ها

می‌شود، درصد بزرگی ترک تحصیل دارند. اگر قصد گفتن به دوستان‌تان را دارید، مراقب باشید به دوستانی اعتماد کنید که به حریم خصوصی، اعتماد و محرمانه بودن اطلاعات‌تان احترام خواهند گذاشت. دوستان شایعه‌پراکن، حتی اگر نخواهند به شما آسیب بزنند، می‌توانند مسبب مشکلاتی شوند. برخی دوستان در دم از شما حمایت خواهند کرد. یکی دو نفر ممکن است هم‌این‌الآن هم حدس زده باشند، که استریت نیستید یا ترنس‌چندرید. ممکن است دریابید که از هم‌این‌الآن دوستان GLBT دارید و نمی‌دانسته‌اید.

جزوه‌ی حاضر را سازمان PFLAG یکی از شناخته شده‌ترین سازمان‌های حامی حقوق هم‌جنس‌گرایان منتشر کرده. جزوه ساختی ساده دارد، متداول‌ترین پرسش‌ها را گرفته و برایشان پاسخی ساده و کوتاه آورده. بدون شک این جزوه بیش‌تر با شرایط آمریکا متناسب است تا ایران، ولی بخش‌های بزرگی از آن در زندگی همه‌ی ما مصداق دارد.

بخشی از مقدمه‌ی مترجم که در قسمت یکم منتشر شد.

برخی دوستان‌تان ممکن است برای وفق دادن خود با LGBT بودن‌تان نیازمند زمان باشند. برخی ممکن است شک کنند که با این کار، آن‌ها را به داشتن رابطه دعوت می‌کنید و ممکن است این موضوع معذب‌شان کند. برخی ممکن است شک کنند وقتی شما که دوست نزدیک‌شان هستید LGBT هستید، ممکن است خودشان هم LGBT باشند. هم‌آن‌گونه که با والدین‌تان برخورد کردید، به این‌ها فکر کنید که هر یک از دوستان‌تان احتمالاً چه احساسی خواهد داشت و هم‌چنین به راهی که به آن‌ها نشان دهید شما هیچ تغییری نکرده‌اید. دقیقاً مثل والدین‌تان معرفی کردن برخی منابع آخر جزوه به آن‌ها می‌تواند مفید باشد.

هم‌چنین صحبت کردن با دوستان LGBT در باره‌ی بیرون آمدن‌شان از پستو می‌تواند مفید باشد. پیدا کردن دوستانی که LGBT باشند، بسیار مهم است-دوستانی که دقیقاً بدانند چه چیزی از سر می‌گذرانید، چون خودشان زمانی همه‌ی این‌ها را تجربه کرده‌اند، یا هم‌این‌حالا در پروسه‌ی بیرون آمدن از پستو هستند.

سازمان‌های جوانان LGBT جای مناسبی برای شروع کردن است، زیرا دیگر نیازی به این نیست که بررسی کنید جوان بقل دستی LGBT هست یا نه. عمده‌ی شهرهای بزرگ، سازمان‌های جوانان LGBT دارند که در آن‌ها به راحتی می‌توانید با کسانی آشنا شوید. دوستانی خواهید یافت که می‌توانید تجربیات‌تان را با آن‌ها به اشتراک

کتاب نویت

در میان زوج‌های هم‌جنس‌گرا متداول‌تر شده. زوج‌های LGBT با وجود نگرانی‌ها و مشکلات قانون در زمینه‌ی سرپرستی، هویت جنسی و کم‌بود حمایت و مزایا، پیوسته خانواده تشکیل داده‌اند. در حالی که، گاه این کار می‌تواند به نبردی قانونی برای زوج‌های هم‌جنس تبدیل شود، افراد LGBT در سر تا سر جهان، تدبیری می‌کنند تا پیوندهای سنتی و غیر سنتی عشق و یاری ببندند.

بسیاری افراد LGBT به دوستان و جامعه‌ی LGBT بومی‌شان، به عنوان خانواده‌شان نگاه می‌کنند. در بیش‌تر شهرها، جوامع بزرگ و تنگ پیوند خورده‌ی LGBT هست که هم‌آن مهر و یاری‌ای را که از خانواده‌ها مان انتظار داریم، در آن‌ها هست.

خودت باش

بی‌شک این جزوه نمی‌تواند پاسخ‌گوی همه‌ی پرسش‌ها باشد. اما امید داریم، به شما نقطه‌ای برای شروع دهد. لازم نیست وقتی هویت یا گرایش جنسی‌تان را می‌کاوید، تنها باشید. منابعی که در زیر معرفی می‌شوند، جایی برای ادامه راه به شما نشان می‌دهند، تا اطلاعات کسب کنید، پاسخ‌ها و دوستانی بیابید و یاری شوید.

در خواهید یافت که بهترین پند این است، خودت باش. اگر LGBT هستید به زودی، این توان را می‌یابید که به هویت‌تان و چه‌گونه‌گی بروزش شکل دهید. هم‌چنین بیرون آمدن از پستو، شما را با موقعیت‌ها و تجارب جدیدی رو برو می‌کند، هم‌چنین سروری شگرف در سفر اکتشافی‌تان خواهید یافت.

منابع در دفتر مجله موجود است



خودت باش

پرسش و پاسخی برای جوانان گی، لزبین، بای سکسوال و ترنس‌جنس

برای دریافت نسخه‌ی پی‌دی‌اف جزوه‌ی «خودت باش»
به ایمیل مجله پیام بدهید.

Aghaliatmagazine@Gmail.com

بگذارید، از هم حمایت و پشتیبانی کنید و خودتان را بیش‌تر بشناسید. اگر در شهرهای کوچک یا مناطق غیر شهری زندگی می‌کنید، ممکن است پیدا کردن گروه‌هایی از این دست سخت باشد. در این حالت، می‌توانید از طریق وبسایت‌ها و شماره‌تماس‌های آخر جزوه با هم‌گنان و هم‌سالان‌تان در تماس قرار بگیرید. سازمان‌های معرفی شده در راهنمای منابع می‌تواند به یافتن گروه‌های ویژه یاری‌تان کند، مثلاً سازمان آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، آسیایی، یا لاتین‌تبار LGBT، یا گروه‌های حمایتی برای معلولین LGBT.

و به یاد داشته باشید-حتی اگر این‌طور به نظر تان می‌رسد که تنها LGBT در مدرسه‌تان هستید، این‌طور نیست. با توجه به این که ۱۰ درصد جمعیت گی، لزبین، بای سکسوال و ترنس‌جنس هستند، افراد LGBT دیگری در مدرسه‌تان هستند که ممکن است هم‌این الان هم آن‌ها را بشناسید (ولی ندانید GLBT هستند) یا کسانی که هنوز با آن‌ها آشنا نشده‌اید.

مردم گاهی درباره‌ی «گی‌دار»^۶ چیزی در مایه‌های رادار برای تشخیص LGBT بودن یا نبودن افراد شوخی می‌کنند. پی بردن به این که چه کسی LGBT است، در صورتی که آشکارا بروزش ندهند، مثل پی بردن به این است که کسی از شما خوشش می‌آید یا نه. بعضی وقت‌ها می‌توان فهمید و بعضی وقت‌ها نه.

آیا می‌توانم خانواده تشکیل دهم؟

پاسخ کوتاه: بله.

در سر تا سر جهان، زوج‌های هم‌جنس خانواده‌های پایدار و ماندگار بنا می‌کنند. بسیاری زوج‌های هم‌جنس برای بزرگ‌داشت پیوند و پیمان‌شان و شریک کردن خانواده و دوستان‌شان در پیوندشان، جشن‌هایی برپا می‌کنند. از ۲۰۰۶ ازدواج هم‌جنس‌گرایان در ایالات مساجوست قانونی شده، در حالی که در ورمونت و کانیتیک ازدواج مدنی^۷ را به رسمیت می‌شناسند، شکلی از رابطه که در بر گیرنده‌ی مزایای ازدواج در قوانین ایالتی است. امروزه ازدواج زوج‌های هم‌جنس در اسپانیا، نروژ، هلند و آفریقای جنوبی قانونی است، هم‌چنین در بسیاری از کشورها مزایا و امکان ازدواج مدنی برای زوج‌های هم‌جنس موجود است. هر روزه شرکت‌های بیش‌تر و بیش‌تری چون IBM و امریکن اکسپرس، با زوج‌های هم‌جنس، مانند هر زوج متاهلی برخورد می‌کنند، و امکانات بیمه‌ی درمانی برای شریک زندگی کارکنان LGBT‌شان فراهم می‌کنند.

بسیاری زوج‌های هم‌جنس در کنار هم کودکانی پرورش می‌دهند. برخی زوج‌ها با تلقیح مصنوعی بچه دار می‌شوند. برخی افراد LGBT فرزندان از ازدواج سابق یا از ازدواج جدیدشان را بزرگ می‌کنند. هم‌زمان با دگرگونی برخورد جامعه، به فرزندخواندگی گرفتن

مثل هر حسی می‌تواند ناشی از نشانه‌های موهوم یا تفسیر نادرست نشانه‌ها باشد.
Civil union (۷)

۶) Gaydar تجربه‌ی شخصی من و آن‌چه تا امروز خوانده‌ام می‌گوید که گی‌دار چیزی فراتر از بررسی آدم‌ها بر اساس کلیشه‌های مرسوم در جامعه است، و هم‌آن‌گونه که در جزوه آمده بیش‌تر مبتنی بر احساسی درونی است، که البته



کوهستان بروکبک Brokeback Mountain

نیما سروش

همجنسگرایانه انیس را که از زمان کودکی آن را سرکوب کرده بود، بیدار میکند. یک شب که هوا سرد است انیس که بیرون چادر در سرما خوابیده، به اصرار جک به داخل چادر می آید و این شب آغازی است برای یک عشق. عشقی که هیچگاه پیر نمیشود.

آنگ لی در این فیلم وسترن یا شاید نئو وسترن، عشقی را به تصویر میکشد که تا بحال در فیلمهای وسترن دیده نشده. عشقی که وجه مردانگی وسترن که یکی از ویژگی های این ژانر است، از آن میگیرد. کارگردان فیلم با شجاعت تمام یک عشق همجنسگرایانه را به ژانر وسترن میبرد و یک داستان کوتاه ۳۰ صفحه ای را تبدیل به یک فیلم ۱۳۰ دقیقه ای میکند.

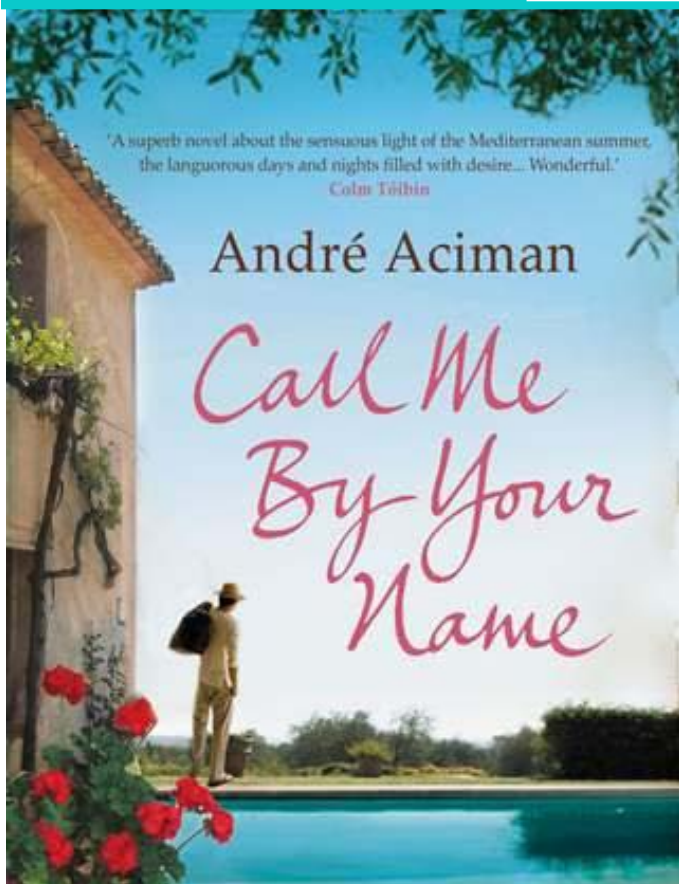
شجاعتی که جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی را برای وی به همراه داشت و ۲ اسکار دیگر برای فیلمنامه نویس و آهنگساز فیلم و کلی جایزه ی معتبر سینمایی دیگر که سال ۲۰۰۵ را به کوهستان بروکبک اختصاص داد.

بازی درخشان جیک جیلنهال و هیث لجر فقید که اجرای آن به راستی مشکل بود، بسیار هنرمندانه از آب درآمد. از کنار موسیقی پراحساس گوستاوسانتائولا هم به راحتی نمیتوان گذشت. موسیقی در هماهنگی کامل با ریتم فیلم، سادگی عشق دو مرد همجنسگرا یا شاید دوجنسگرا (به قطعیت نمیتوان گفت) و پیچیدگی روابط خانودگی آن ها و شکست در ارتباط با جنس مخالف را، به بیننده منتقل میکند و همین طور فضای وسترن فیلم را هم در خود دارد. ترانه زیبای فیلم هم که به شایستگی جوایز زیادی رو از آن خودش کرد، بسیار شنیدنی است.

بخواب تا رویاهای شیرینت به حقیقت پیوندد. فقط یک شب دیگر در آغوش من آرام بگیر. یک چیزی در ذهنم میگوید که این عشق، تنها عشق زندگی من خواهد بود و میدانم این عشق هرگز پیر نخواهد شد. کوهستان بروکبک، در درجه اول، فیلمی درباره ی همجنسگرایی نیست. این فیلم درباره عشق است و به جرات میتوان گفت یکی از نمونه های درخشان و مثال زدنی. از دید یک بیننده ی دگرجنسگرا این فیلم حکایتی غیر متعارف از عشق یک انسان به انسان است. گفتم درباره ی همجنسگرایی نیست، چون فیلم اول عشق را به بیننده نشان میدهد و سپس بیننده متوجه میشود که این عشق بین دو انسان از یک جنس اتفاق افتاده است. عنصر همجنس بودن و همچنین فضایی که این عشق همجنسگرایانه در آن اتفاق می افتد این فیلم را از بقیه داستان های عاشقانه ی کلیشه ای متمایز میکند. کوهستان و المان های ژانر وسترن فیلم، علاوه بر تمایز، زیبایی فیلم را هم چندین برابر میکند.

دو جوان برای کار راهی کوهستان می شوند. تا از یک گله ی بزرگ گوسفند مراقبت کنند. هر کدام دور از هم در جایی، وظیفه ای بر عهده دارند و تنها هنگام غذا خوردن در کنار یکدیگر هستند. جک تویست جوانی پر انرژی و انیس دل مار جوانی کم حرف. روزهای سرد می گذرد تا یک اتفاق باعث می شود حسی که انیس سال ها آن را سرکوب کرده بیدار شود. سر انیس زخمی میشود و جک که سعی در مراقبت از زخم وی را دارد با واکنش منفی انیس رو به رو میشود. پدر انیس در دوران کودکی به او و برادرش جنازه ی دو مرد همجنسگرا را که به طور وحشیانه ای کشته شدند، نشان میدهد تا از همان کودکی هموفوبیا را در دل کودکان بیوراند. ولی کوهستان بروکبک حس

معرفی کتاب



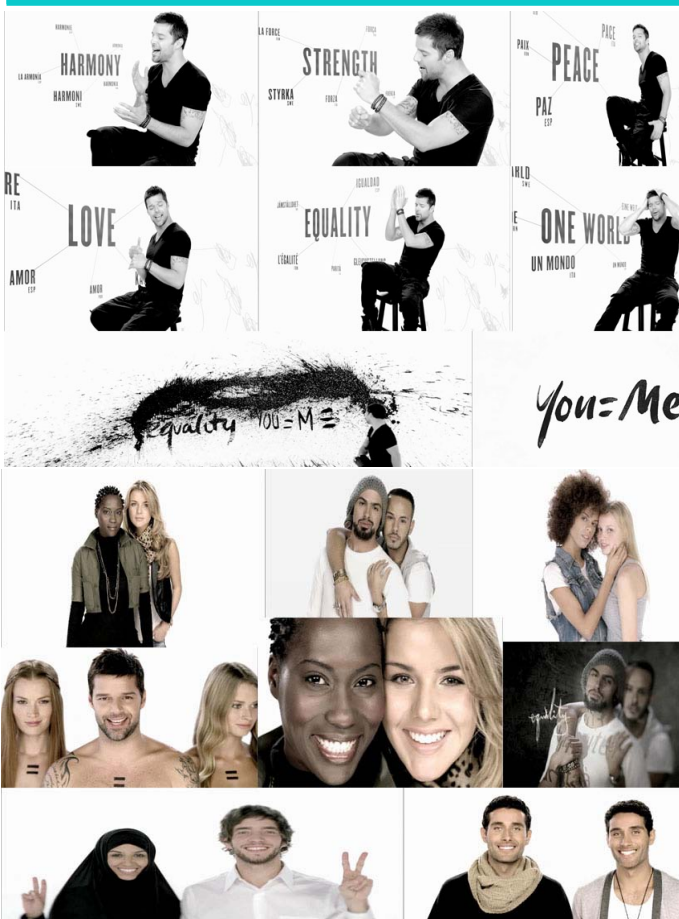
مرا به نام خود صدا کن

آراز

«مرا به نام خود صدا کن» (Call Me By Your Name) نوشته آندره آسیمان، شش هفته از زندگی پسر نوجوانی را دنبال می کند که درگیر یک عشق ناگهانی بین خود و مهمان ویلای تابستانی آنها در جنوای ایتالیا می شود. اول هر دو - با ترس از احساساتشان - وانمود به بی تفاوتی و سردی می کنند اما گرمای تابستان شرجی سواحل ریوریا، ترس آنها را به شیفتگی و سردی رفتارشان را به عشق تبدیل می کند. عشقی که تنها شش هفته فرصت بال و پر گرفتن دارد اما تأثیرش را برای تمام عمر بر زندگی هر دوی آنها باقی خواهد گذاشت. آنچه این دو در جنوا و در یک شب شرجی در رم تجربه می کنند، چیزی بود که از آن وحشت داشتند و شاید هرگز فرصت تجربه دوباره آن را نداشته باشند: صمیمیت واقعی.

آسیمان که خود پژوهشگر آثار مارسل پروست است، به خوبی خود پروست، ترس و عشق را به طور واقعی در رمان خود می گنجاند و «مرا به نام خود صدا کن» را در ذهن خواننده فراموش ناشدنی می کند.

معرفی نماهنگ



بهترین چیز تو زندگی من، تو هستی (the best thing about me is you)

نیما سروش

خواننده : ریکی مارتین

ریکی مارتین خواننده ۴۲ ساله و متولد پورتوریکوست. این خواننده برنده ی جایزه Grammy پس از شایعات فراوانی که پیرامون زندگی خصوصی و گرایش جنسی اش بود، در سال ۲۰۱۰ در وبسایت رسمی اش نوشت : « من با افتخار میگویم که من یه مرد همجنسگرای خوشبخت هستم... »

این موزیک ویدیو از آلبوم نهم ریکی مارتین می باشد که پس از آشکارسازی او ضبط شده. این آهنگ در سال ۲۰۱۱ در رتبه نهم فهرست billboard در بخش آهنگ لاتین پاپ قرار گرفت. این ویدیو همچنین نامزد دریافت بهترین موزیک ویدیوی کوتاه در مراسم latin Grammy award در سال ۲۰۱۱ شد.

تأثیر آشکار سازی ریکی مارتین را در این ویدیو به وضوح میبینیم. شعر این آهنگ درباره عشق، برابری انسان ها و لذت بردن از لحظه های زندگی است. اکثر منتقدان انرژی مثبت جاری در شعر این آهنگ و همچنین ویدیوی آن را ستوده اند.



دهانم را بستند تا مبادا رنگین کمان سر دهم...
اما سرم را چه می کنند؟
رنگین کمان از سر می دهم...